کرد

و

پیوستگی نژادی و تاریخی او

نشریات «مجمع ناشر کتاب»

آنچه تاکنون چاپ شده

شماره	نام کتاب	تألیف	ترجمه
۱	زندگانی ناپلئون در ۲ جلد (چاپ دوم)	آقای کاظم عمادی	—
۲	جنگ آینده	ح . ج . ولز	آقای ر. نامور
۳	هدف زندگی در ۲ جلد	دکتر بوریس ساخالوف	» »
٤	زندگانی نادرشاه	آقای نورالله لارودی	—
٥	رادیو بزبان ساده	آقای مهندس رضا	—
٦	ابن سینا و تدبیر منزل	شیخ الرئیس ابوعلی سینا	آقای نجمی زنجانی
۷	زبدهٔ دیوان خواجه حافظ (چاپ دوم)	جناب آقای فروغی	—
۸	فرهنگ شاهنامه وشرح حال فردوسی و ملاحظاتی در باب شاهنامه	آقای دکتر رضازاده شفق	—
۹	کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او (چاپ دوم)	آقای رشید یاسمی	

جایگاه فروش : کتابفروشی ابن سینا

تهران - میدان مخبرالدوله

کُرد

و پیوستگی نژادی و تاریخی او

تألیف

رشید یاسمی

استاد دانشگاه تهران

از نشریات مجمع ناشر کتاب

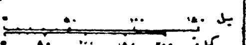
شماره ۹

جایگاه فروش کتابفروشی ابن سینا

چاپخانه ایران

فهرست

فهرست تصویرها



نقشه زاگروس
شهرهای کنونی
ویرانه شهرهای باستانی
قلعه کوه
دریای خزر
خلیج فارس
استراباد
(گرگان)
خراسان
تهران
کاشان
اصفهان
یزد
کرمان
کویر نمک
ماد
پارسوا

مقدمه

سبك قديم و سبك جديد

از خواص علوم قديمه اين بود كه دانشمندان متكي باقوال بزرگان سلف شده وخود كمتر درصدد جستجوی تازه‌ای برميآمدند. درنتيجه هرعلمی ازعلوم قديم را كه می‌ديديم ابتداء وانتهائی روشن واستوار داشت ومباحث آن هم از روی همين قانون مرتب شده بود علوم طبيعی برخواص ماده و صورة و صورة جسميه و نوعيه وكيفيت اعراض بستگی داشت وحدود آنها راهم عقل حكماء قديم معين كرده بود. بنابراين متأخران آن قواعد وحدود و تعاريف را مسلم شمرده فقط در فروع نتايجی می گرفتند همينطور بود نجوم و همينطور بود علوم ادبی و تاريخ وغيره.

تاريخ عالم دركمال روشنائی ووضوح بود زيرا كه همه‌كس ميدانست درآغاز روی زمين سكنه نداشته و حضرت **آدم** با بانوی خود از بهشت رانده شده واين كرهٔ خاكی را بفرزندان برومند مشحون كرده ورفته رفته آن اولاد**آدم** طوايف وقبايل تشكيل داده اقوام وملل ساخته‌اند درايران انسان اوّل يعنی **گيومرث** نخستين پادشاه شمرده ميشد وتمام روی زمين **بفريدون** رسيد كه ميان سه پسر خود بخش كرد واين نزاعها بين دول از آنجا برخاست.هركس يقين داشت كه عمر قوم ايرانی چقدراست واز هجرت **حضرت رسول تا هبوط حضرت‌آدم چقدر فاصله است**. تمام اين اطلاعات

یقینی درکتابها بود یادهان بدهان منتقل میشدکسی زحمت بخود نمیداد که نگاهی بزیر انداخته کاوشی بکند.

وقتیکه علوم جدیده با اسلوب تجربی وترکیب وتحلیل رواج گرفت همهٔ رشته های دانش زیروزبر شد مانند انبانی سربسته که ازنیروی درونی خود ناگهان پاره شود علوم قدیمه پاره شد واز هرسو روی بانبساط نهاد: برعدهٔ ستارگان آسمان. برشمارهٔ عناصرجهان، برعدد سنوات عمر زمین و آدمیزاد افزوده شد استخوان آدمی از ۱۰۰ هزار سال قبل بدست آمد.

تاریخ هم بنوبهٔ خود رو بافزایش گذاشت. دانشمندان سرگذشت ملل راازمیزانی که برای‌خوددرست کرده بودندپیشتربرده انبساط فوق‌العاده بخشیدند.

برای ایران هم نه تنها یك دورهٔ درخشان مثل تاریخ **هخامنشیان** مکشوف شد بلکه دورهٔ سلطنت **ایلامیان** وعهد جهانداری پادشاهان **ماد** هم روشنی گرفت ونژاد شناسان هرسال تحقیقات خود را درباب نژاد پاك آریائی جلوتربرده احوال شعبه‌های گوناگون آن را بهتر کشف کردند معلوم شدکه آنچه قدما میگفتند انعکاس حکایاتی بود که در آنها راست و دروغ بیکدیگرآمیختگی تام داشت. ایرانیان منحصربه **پارسیها** و**مادیها** نبوده‌اند خیلی قبل ازاین اقوام معروف شعبی ازدودمان ایرانی وارد این سرزمین شده تدریجاً موجها روی موجها نشسته و دریای نژادی‌کنونی را تشکیل داده‌است پس دانشمندان مشغول بحث درباب مبداء حرکت این قوم‌آریائی شدند. درکتاب **اوستا** نام **آریان ویج** را که مسکن اصلی این طایفه بوده پیدا کردند وآن مکان را هردسته‌ای ازدانشمندان درگوشه‌ای ازجهان حدس زدند بعضی شمال **اروپا** بعضی جنوب **روسیه** گروهی **خوارزم** و نواحی

ترکستان . در هر حال متفقند که این قوم از مکانی سرد خود را باین فلات معتدل کشانیده است و جنگهای **ایران** و **توران** و انسان و دیوان که در**شاهنامه**ها وسایر قصص آریائی حتی کتب دینی آورده‌اند همه عبارت از زدوخورد این مهاجمین با اقوامی است که یابکلی خارجی بوده‌اند مثل سیاه پوستان بومی یااز خویشاوندان خودشان بوده وزودتر مکانهای مناسب را بدست آورده اند .

درنتیجهٔ این تحقیقات که مبنی برعلم باستان‌شناسی ونژادشناسی است معلوم شد آغاز تاریخ ایران آنطوریکه سابقین تعیین میکردند قطعاً معین نیست همواره امکان آن هست که صفحهٔ جدیدی از ابتدای این کتاب روشنی بگیرد ویکورق برآن افزوده شود بنابراین تا زمانیکه کنجکاویهای باستان‌شناسی بپایان نرسیده‌است نسبت بآغاز تاریخ این کشور نمیتوان حدی قائل شد همچنین است احوال شعب وطوایف قوم ایرانی که روز بروز واضح تر و آشکار تر میگردد .

تاریخ کرد

یکی ازشعبه های مشهور نژاد آریائی که محققان را درآریائی بودن آنها شکی باقی نیست **کردان** هستندکه اززمان باستان نامشان مذکوراست ولی بنظر نیامدکه تاحال کسی تاریخی جامع راجع باین قوم نوشته باشد که خالی از هرگونه نظر خصوصی بتوان آن را تلقی کرد . نگارندهٔ این اوراق بااینکه بضاعتی دراین فن ندارد وازآنجا که بانتساب باین طایفه مفتخر است سال‌ها درپی فرصت بود که ازنتایج تحقیقات خود ودیگران مجموعه ای گردآورده قدمت این طایفه ونجابت وشرف نژادی آنرا روشن کنند اگرچه

ستایش قوم خویش ازنظر اخلاق وآداب بمثابهٔ خودستائی است ودرحضور دانایان شایسته نیست لیکن بعضی احوال وصفات را ازفرط عموم وشمول وروشنی و وضوح نمیتوان پوشیده داشت . آثارقدیم و اسناد جدید ازآغاز عهد تاریخی ایران تااین ایام همه گواه بزرگواری ودلیری وثبات قدم وسایر صفات پسندیدهٔ **قوم کرد** استکه درچهار موجهٔ حوادث و جزرومد ایام فتوری وتغییری درآن راه نیافته است . ازروزگار **اردشیر هخامنشی** تا قرن حاضر پیوسته این قوم همان دلیری وشهامت را نشان داده‌اند وباسخت‌ترین حوادث نبرد کرده‌اند .

سعی ما براین استکه در این کتاب قدمی از طریق استوار تاریخی یعنی پیروی اسناد متین بیرون نگذاریم وحقاً شرافت وعظمت نژادی کرد بدرجه ایست که اخبار آنان با وجود گذشتن از هزاران پرویزن انتقاد و احتیاط تاریخی باز آنچه بماند برای فخر و برای جلب محبت کافی است .

و سبب اینکه در این هنگام نگارنده به تسوید این اوراق پرداخت این است که در میان کتب بسیاریکه بعنوان تاریخ **کرد** و سیاحتنامه در **کردستان** بنظر رسید هیچیک را ندیدم که از مبنای صحیحی شروع ببحث کرده و نکتهٔ اساسی را که در تاریخ قدیم هر طایفه باید منظور باشد یعنی شرافت نژادی آنان موردبحث قرارداده باشند (۱) .

محققین تاریخ **کرد** را سه گروه یافتم نخست مستشرقین دانشمند که صرفاً از لحاظ علمی و تجربی وارد این مبحث شده‌اند دوم سیاحان عادی که از ولایت کردستان گذشته چیز های سطحی دیده کتابی از کیفیت مسافرت

(۱) تحقیقات دانشمند محترم پروفسور ولادیمیر مینورسکی را باید از این حکم استثناء نمود

خود پر کرده‌اند که بزحمت دانهٔ تحقیقی در خرمن گفتار آنان توان یافت
سوم آنانکه نه مستشرقند نه سیاح جهانگرد ، بلکه نظر خاصی در نوشتن
تاریخ کرد دارند و مقصود خود را بسبك تحقیقات دو طبقهٔ فوق در آورده
در زیر پرده های ادبی منظوری‌را تعقیب میکنند .

از میان این سه طایفه طبقهٔ اخیر دشمنان دوست نما هستند زیرا
که علم تاریخ را وسیلهٔ زهر آلود کردن افکار نموده و تیشه بریشهٔ قومی
میزنندکه ظاهراً خودرا طرفدار و خدمتگزارش معرفی کرده اند .

اقوام وطوایف بشری‌شبیه گلها و نهالهای باغند ، بدترین خصومت
در حقشان اینست که ریشهٔ آنها را از پرورشگاهشان برافکنند. گلهائیکه
باغبان ازباغچه بر کنده در گلدانهای زرنگار می‌نشاند بزبان حال میگویند :

من ملك بودم و فردوس برین جایم بود
آدم آورد در این دیر خراب آبادم !

آن علاقهٔ جان‌بخشی‌که من در باغ باهم نژادان وهم ریشگان خود
داشتم هزار بار برای من بهتر از ظروف زرینی است که روزی دو بعاریت
در آن میمانم .

کز نیستان تامرا ببریده اند　　　از نفیرم مرد و زن نالیده اند

همچنین است حال طوایفی‌که جزء یك نژاد نیرومندی هستند و
دشمنان دوست نما آنها را از آن اصل قدیم و منبت قویم میبرند واز
خویشاوندان‌نژادی دور کرده بدست‌پژمردگی وبیچارگی می‌سپارند.

در کتب متعدد دیده‌ام که نویسندگان کوشیده اند بادلائل بی اساس
و نا استوار طایفهٔ کرد را که یکی از شعبه های نژاد ایرانی بلکه خود از
ارکان ایرانیت است ازطوایف **تورانی** یا **سامی** وامثال آن معرفی کنند

بعضی سعی کرده‌اند که **کرد** را منسوب **بکلدانیان** قدیم نمایند(۱) و بعضی خواسته‌اند آنرا ازنسل **عرب** بشمارند(۲) و جمعی در صدد بر آمده‌اند که کردان را از اخلاف **گوتی** ها و **لولوبی** ها و **کاسی** ها که ساکنان کوهستان غربی ایران بوده‌اند معرفی کنند با این اهتمام که در ایرانیت این چند طایفه شك کرده و آنان‌را مجهول‌النسب بشمارند تابالتبع کرد نیز مجهول گردد. خلاصه تنها چیزیکه این طبقه ازنویسندگان نخواسته‌اند در آن وارد شوند ایرانی بودن کردان است درصورتیکه باعتقاد ما بزرگترین مایهٔ شرافت هرکسی این استکه پدران نامدار وخویشاوندان عالیمقدار داشته باشد وایرانیان بشهادت دوست ودشمن ازشریفترین اقوام عالم قدیمند که همهٔ ملل بشهامت وشجاعت و اصالت آنان مثل میزده‌اند. نویسندگانی که نهال کرد را از باغ نژادی خود برمیکنند وبه غیر پیوند میکنند عمداً چشم ازهمهٔ نوامیس تاریخی وآثار واضح باستانی میپوشند. چه عداوتی از این بالاتر که کسی‌را ازفرزندی **جمشید** و **فریدون** و**زردشت** و**کورس** و**داریوش** ببرند و به **لاسیراب** و **آنری داپی زیرگوتی** یا **تیگلات پیلسر** و **سارگن** آشوری یا **صعصعهٔ بن‌نزار** و **عمر بن مزیقیا** متصل کنندکه یا ازجملهٔ گمنامان روزگارند یااز زمرهٔ اشقیای‌جهان یااز طوایف صحرا گرد بی‌خانمان! امروز درعالم ملل بزرگی‌که همه نعمتهای تمدن را دارا هستند باز درپی استوار ساختن و روشن کردن سابقهٔ تاریخی خود بر میآیند و خود را بیکی از نژاد های شریف و جلیل باستانی منسوب

(۱) Lerch, Recherches sur les Kurdes Iraniens et leurs ancêtres les Chaldéens septentrionavx (1850)

(۲) مروج‌الذهب و تاج‌العروس و غیره.

میکنند تاریشهٔ قومیت خود را ثابت تر وارکان قدرت خویش‌را استوارتر کنند واین‌مسئلهٔ انتساب نژادی غیرازداشتن‌مذهب‌واقلیم ودولت مختلف است یعنی بسا مللی که دارای مذاهب متفاوت ودولت های مختلف وآب و خاك جدا هستند ولی بحکم سابقهٔ نژادی نسبت بیکدیگر جاذبهٔ خاصی ابراز میکنند ومیکوشندکه روز بروز این پیوند را محکمتر نمایند تابیاری برادران نژادی خود ازگرداب حوادث‌رخت بساحل‌نجات بکشند .

کرد یکی ازشاخه های درخت‌کهن سال برومند نژاد ایرانی‌است همواره درنقاط مختلف ایران‌باعزت واحترام زیسته وپیوندهای‌محکم‌اورا بسایرشاخه‌های این‌درخت مربوط ساخته است یك‌قسم سرگذشت تاریخی آنهارا بهم اتصال بخشیده است . شکی نیست‌که درسرگذشت هرطایفه و هر فردی فراز و نشیب‌هائی‌هست . درطول قرون که این نژاد کهن سال مقیم این‌قطعهٔ آسیا بوده اتفاقات وحوادث گوناگون‌براوگذشته است، مکرراتفاق افتاده‌که ایران یعنی‌کانون نژادی **کرد** دستخوش تطاول بیگانگان یا ضعف و هرج و مرج داخلی شده است دراین فواصل امراء کرد اطاعت نکردن ازآن زمامداران‌را فریضهٔ خود شناخته سربطغیان برداشته‌اند ولی طغیان آنان محدود بحدود معین‌وبرای‌مقصود ووقت معین‌بوده است‌هرگزعصیان آنها نسبت بقوم ونژاد خود نبوده که بتوان آنرا دلیل افتراق شمرد بعکس اسناد تاریخی ثابت میکندکه وفاداری طوایف‌کرد چه آنها که درکوهستان **زاگروس** و ماوراء آن بوده‌اند چه‌آنها که در **پارس** و سایر بلاد ایران مسکن‌داشته‌اند نسبت بایران خیلی بیشتر ازسایرطوایف ایرانی نژاد بوده است **کردستان** رامیتوان‌میدانی‌دانست‌که خون ایرانیان قدیم‌وجدیددر آنجا وبرای آنجا ریخته شده است از روزی که **آمادا** (ماد قدیم) دربرابر

تیگلات پیلسر و **سارگن** و **آشوربانی‌پال** ایستادگی کرد وعاقبت‌ساکنان غرب ایران بر **نینوا** دست یافتند وآشور را برانداختند کوشش ومجاهدهٔ ساکنان این‌قطعهٔ ایران در تواریخ ثبت است تابرسد بروزگار **هخامنشی** و عهد **اشکانی** و **ساسانی** و دورهٔ اسلامی هر ورقی را که از تاریخ بر میگردانیم می‌بینیم صفوف نیروی ایران دوش بدوش ساکنان **کردستان** کنونی دربرابر خصم صف‌آرائی کرده‌اند واین اعداء که گاهی بنام آشوری وگاهی‌باسم یونانی وررومی ومغول وغیره پیش میآمده‌اند اکثرمتوجه این قطعه ازایران بوده‌اند وسلاطین آشوری ورومی وغیره هروقت خواسته‌اند بقلب ایران ضربتی‌جانگزاری واردآورند **کردستان** رامطمح‌نظرخودقرار داده‌اند چنانکه حملهٔ **آنتوان** سردار روم **بتخت سلیمان** و **هراکلیوس** (هرقل) **بشیز** که‌همان‌تخت‌سلیمان‌است نشانهٔ اهمیت‌واعتبارا‌ین‌قطعهٔ ایران درافطار داخلی وخارجی تواند بود. در واقع جنگهای ایران و روم غالباً میدانش‌حدود **کردستان** است.

تحقیقات بعضی ازنویسندگان که نتیجه اش‌جدابودن طوایف ایران ازریشهٔ ایرانی‌است درکتب بسیار دیده میشود ومنحصر بشعبهٔ کرد نیست چنانکه **اوپرت** Operte مادیهارا ازتورانیان میشمرد ومدتی مدید این مبحث محل نظر قرارگرفت تافساد آن آشکار شد (۱)

همچنین است رأی بعضی ازمورخان درباب **طایفهٔ بختیاری** که از روی شباهت لفظی با **باختری** این طایفه را از اعقاب یونانیان میشمارند که در باختر (**باکتریان**) سلطنت داشته اند و دلیل دیگرشان این است که رقص بختیاریها شباهت تام بارقص‌ملی یونانیان دارد! (۲)

(۱) تاریخ ایران‌باستان پیرنیا جلد اول
(۲) سفرنامه لرد کرزن

و از این قبیل است قول بعض مورخان درباب **الوار** که آنها را هم خارج ازنژاد ایران شمرده‌اند باین‌دلیل که ایرانیان ازالوار خیلی متنفرند در سفرنامهٔ **لرد کرزن** آمده است که لفظ لُر نزد ایرانیان بمنزلهٔ وحشی و اجنبی است .

درباب **کرد** دلائلی ضعیف تر از این اظهار کرده‌اند از این قبیل که کردها در سابق مکرر دم از استقلال زده و از خود سلاطین وامراء مختار داشته اند پس ازایرانیت جدا هستند درصورتیکه همین دلیل را دربارهٔ بسی از طوایف ایرانی که درصحت انتساب آنان شکی نیست میتوان اقامه کرد مثل طوایف طبرستانی وگیلانی و فارسی وخراسانی وزندیه وغیره که همه دریك روزگاری دم ار استقلال زده و ازخود پادشاهانی داشته اند .

بنابراین مقدمه درنظر ما تاریخ کرد این نیست که درتحت عنوانهای مشعشع ، شرح امارت فلان امیر وریاست فلان بیگزاده نوشته شود ، بلکه تاریخ حقیقی این‌طایفه باید ازحیث ارتباط آن بااصل نژادیش برشتهٔ تحریر درآید و سهم او ازافتخاراتیکه نصیب مجموع ملت ایران شده است معلوم گردد . کرد عاملی بزرك بوده است درحصول پیشرفتهای دول ایران . درفتح **نینوا** و غلبهٔ بر **یونان** و دفع **رومیان** وحمایت از**مدائن** و جلوگیری از مهاجمین عرب و هزاران موقع سخت افواج کردان را درصف مقدم سپاه ایران میبینیم که برای حفظ تاج وتخت وآب وخاك ایران فداکاری وجان سپاری کرده‌اند تاریخ حقیقی **کرد** را باید ازاین منظر نگاه کرد که دریچهٔ عظمت وشوکت است . تصرف حکومت فلان ناحیه یا ندادن خرج فلان گوشهٔ **کردستان** که آنرا تعبیر به تفرّد نژادی کرده‌اند کجا و شرکت در بر افراشتن پرچم کامیابی بر قصور **نینوا** و **بابل** و **ممفیس** کجا ؟ شرح

سرکشی وبرادرکشی فلان رئیس عشیره تاریخ نژادکرد نیست بلکه همتی
که درنگاهداری سیادت وعظمت نژاد خودظاهر ساخته وپیوند نژادی خود
را از بریدن مانع شده است تاریخ واقعی کرد محسوب میشود !

فضلائی که سعی کرده اند ظهور **کردان** را مقدم بر ورود آریائی‌ها
قرارداده و این طایفه را بیکی از طوایف ماقبل تاریخ منسوب کنند در
حقیقت تحت تأثیر یك امر نفسانی واقعشده اند توضیح آنکه شخص درهر
رشته وهر مطلبی که مدتی غور و تحقیق کند چنان فریفته و دلبستهٔ آن
میشود که‌طبیعت ثانوی میگیرد کار بجائی میرسدکه موضوع مطالعهٔ خودرا
مهمترین‌موضوعات میشمارد وهرچیز را دراطراف‌آن محور گردش میدهد
درنتیجهٔ این فریفتگی‌که علماء هم ازآن برکنار نیستند حالتی برای‌شخص
پیش میآید که حاضر نیست موضوع بحث خود را محدود و کوچك ببیند
و میکوشد که با هرقسم دلیلی مبحث خود را تا بتواند دورتر وبالاتر ببرد
درمورد محققان تاریخ **کرد** هم حال براین‌منوال است . قانع نیستندکه‌این
شعبه از نژاد ایرانی‌را بسایر شعب ملحق‌کرده تحت یك حکم قراردهند
پس درسرزمین فعلی **کردستان** اقوامی فرض میکنند ونسل کرد را بآنان
مربوط میسازند . مورخان قدیم هم که نسبت هربزرگی را تا نوح و آدم
ذکر می‌کرده اند یاشجرهٔ دودمانی او را بیکی از سلسله‌های مشهور پیوند
می‌بخشیده اند درحقیقت تحت‌تأثیر همین عامل‌نفسانی واقع‌بوده‌اند امروز
که مرض نژاد شناسی شیوع یافته و علم نژاد شناسی حقیقی راعلیل‌کرده
است ، نظیر همین تحقیقات را از سیاحان‌می‌شنویم . این‌جهانگردان‌چون
بقومی میرسند سعی دارند که آنانرا موضوع بحث تازه‌ای قرارداده چیزی
نوبعالم‌علم تقدیم کنند این‌است‌که باندك‌شباهت و کمترعلامتی‌حکمی‌علمی

میکنند . مثلا میگویند من بفلان دیهٔ **کردستان** رفتم بینی فلان مرد را بسیار شبیه بینی **آشور بانی بال** یافتم پس کردها همه از نسل آشوریانند دیگری گوید جمال دلارای فلان زن کرد نظیر بانوان گرجستانی است پس خون گرجی در این قوم غلبه دارد . دیگری معتقد است که لون بشره و بلندی قامت و رنك چشم **اکراد** دلیل است که این طایفه با ژرمنها از یك ریشه‌اند همچنین است تحقیقاتیکه راجع بکلدانی بودن و سامی بودن اکراد کرده‌اند(۱) بعض از مورخان قدیم از حیث سرعت انتقال و چالاکی و زیرکی کرد را از طایفهٔ جن شمرده اند . و قصصی هم برای تأیید این سخن آورده‌اندکه بآنها اشاره خواهد شد . رویهمرفته برای مورخان امروز که طالب نام هستند آن موضوعی اهمیت دارد که تازه و غریب جلوه نماید و تازگی در این است که چیز ناگفته بگویند والا اثبات اینکه **کرد** یکی از شعب قوم ایرانی است چندان جلوه‌ای ندارد زیرا قولی است که جملگی برآنند .

آنانکه تحقیقات خود را متکی بعلم نژاد شناسی کرده اند در واقع خودبخود مشتشان باز میشود زیرا که این علم متکی بآمار و احصاء دقیق است و محتاج تتبعات متمادی در احوال و افعال هر قوم . و در ممالك شرقی هنوز چنین آماری که بنابر اصول ریاضی تهیه شده و یقین‌آور باشد وجود ندارد خاصه در کوهستان **کردستان** که امروز حتی عدهٔ دهات آنجا و حدود نواحی آنجا هم معلوم و مشخص نیست تاچه رسد بسرشماری افراد و تحقیق درباب احوال و خصال هر شعبهٔ آنها . پس چگونه میتوان اصولی را که مبنای نژاد شناسی است و در ملل متمدن اروپا و امریکا صدق میکند در بعضی

---

(۱) رجوع شود بتحقیقات فن لوشان Von Luchan وریچ Rich و سولاك Sulack

اقوام آسیا خاصه مردم کوهستانی و چادرنشین بکاربرد ؟ درصورتیکه ماخوب میدانیم هنوز هم سیاحان فرنگی درهمه‌جای آن منطقه راه ندارند و بعضی عبوراً از راه های قابل عبور می گذرند و شبی در گوشهٔ دیهی بسر میبرند و با هزاران نقصی که در زبان دانی دارند سئوالهائی از این واز آن‌میکنند و میگذرند. چنانکه شنیدم سیاحی کتابی در باب کردستان نگاشته و نام یکی از منازل خود را (**نازانم**) نوشته است که در کردی بمعنی نمیدانم است معلوم شدکه جناب سیاح ازکردی که دلیل راه او بوده نام دیهی را پرسیده و اوگفته است نازانم وایشان آنرانام دیه فرض کرده‌اند. آیا انصافاً میتوان با این‌اندازه معلومات وصد برابر آن‌شرائط دقیقهٔ علم نژادشناسی را انجام داد و حکم کرد که کرد از نسل فلان و بهمان است ؟

چنانکه گفتیم بعضی نویسندگان باتکلف بسیار میخواهند **کردها**را منسوب باقوامی کنندکه قبل‌از**مادها** درسرزمین کردستان مسکن‌داشته‌اند مثل **گوتی** و **کاسی** و **لولوبی** و **مانائی** و غیره بزعم آنان پس از اثبات این قدمت فوق‌العاده برای **اکراد**، دوچیز خودبخودبثبوت میرسد یکی اینکه کرد بسیار قدیم است دیگر آنکه از نژاد ایرانی نیست زیرا که آن طوایف مذکور از نژاد آریائی نبوده‌اند. درجواب آنها اجمالاً گوئیم :

اولا چنین نیست که هروقت طوایف‌متوالی درقطعه خاکی زیسته باشند ، همهٔ آنهااز یکریشه‌آمده باشند بالعکس‌تاریخ نشان میدهدکه‌قطعات کرهٔ زمین مکرر از قومی بقومی انتقال یافته است **تِلْكَ الأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسْ**(این دولت و ملك میرود دست بدست) . خاصه درزمان قدیم که مهاجرتهای بزرك اتفاق میافتاده است و اقوام کثیر جابجا میشده اند . چنانکه تاریخ **آسیای‌صغیر** نمونهٔ این تحولات است زمانی در دست قوم

هیتی روزگاری درتصرف **ایران** وقرنها دراختیار **یونان** و بیزانس ووقتها در زیر سلطهٔ **سلجوقیان** و آخرالامر در کف قدرت **آل عثمان** در آمد هرگز هیچ مورخی نمیتواند ثابت‌کندکه ساکنان جدید اولاد آن اقوام قدیم هستند . بنابراین ازوجود اقوامی درسلسلهٔ **زاگروس** نمیتوان‌نتیجه گرفت که این طایفهٔ ایرانی نژاد که آنرا **کرد** میخوانند ودر آن کوهستان مسکن گزیده اند از نسل‌آن طوائف بائده هستند .

ثانیاً درباب‌خودآن طوایف قدیم هم مثل **لولوبی** و **کاسی**و**گوتی** و امثال آنها هیچ دلیل‌تاریخی‌دردست نیست‌که سلب ایرانیت ازآنان بکند بلکه مطابق آخرین تحقیقات علماء باستان شناسی اکثر انتسابشان باین نژاد قویم مسلم است چنانکه درجای خود ذکر میشود .

دو طریق بحث

درباب **کرد** و **کردستان** دوطریق بحث هست یکی بحث دربارهٔ سرزمینی‌که امروز **کردستان** خوانده میشود و پیش از **سلجوقیان** چنین نامی نداشته است . دیگر بحث دربارهٔ طوایف کرد که از عهد **هخامنشیان** تا حال وجود آنها در این قطعه خاك ازروی تاریخ ثابت است . بعض از مورخان این دومبحث را باهم مخلوط کرده و باشتباهاتی دچار شده اند زیرا که در ضمن تحقیق احوال ناحیهٔ **کردستان** باسنادی مصادف شده اند که حکایت از وجود اقوامی سلحشور دراین منطقه میکرده است که از ۳ هزار سال پیش از میلاد بر ممالك اطراف‌دست اندازی مینموده‌اند ازاین تصادف نتیجه گرفته‌اندکه ساکنین فعلی آن قطعه یعنی **اکراد** امروزی هم دارای تاریخی بآن قدمت هستند و این اشتباه است تاریخ **کردستان** واقوام ساکن آنجا چیز دیگر وتاریخ طایفهٔ‌فعلی کرد چیزدیگراست چنانکه **سکستان** قبل‌از **ساکاها** سرگذشتی

دارد و بعد از آمدن آنها سر گذشتی . و **مجارستان و بلغارستان** بهمچنین بنابراین کسی منکر نیست که در خاك فعلی **کردستان** در روزگار باستان اقوام جنگجوئی ساکن بوده اند اما هیچ دلیلی نیست که آنها را با **اکراد** کنونی یکی بدانیم بلکه آثار حکایت میکند که **اکراد** در زمانهای بعد در نتیجهٔ مهاجرتهای پی‌در پی که ایرانیان معمول داشته اند آن سرزمین را فرا گرفته اقوام قدیم آنجا را که از ریشهٔ نژادی خودشان بوده اند تحلیل برده اند پس با این توضیحات ما سخن خود را راجع بناحیهٔ **کردستان** فعلی‌دوبخش میکنیم . قسمتی راجع باحوال‌مللی‌که دراین‌کوهستان ساکن بوده اند از سه هزار سال قبل از میلاد تا عهدی که نام کرد صریحاً وارد تاریخ شده‌است . قسمت دیگر احوال طوایف **کرد** پس از آن زمان‌واثبات تعلق تام آنان بسایر برادران ایرانی خود .

باب اول

(کردستان قدیم)

ازقدیمترین مکانهائی که بشر درآنجا به تشکیل اجتماع و تمهیدتمدن کامیاب شده است **خوزستان** و **بین‌النهرین** است که مطابق آثار مکشوفه در **شوش** و **اور** و **لاگاش** و **بابل** وغیره . ازحیث قدمت‌آبادی ، باوادی **نیل** پهلو میزنند مردمیکه دراین نواحی حاصلخیز مسکن گزیده به آباد کردن‌شهرها و بستن سدها و کاشتن دشتها همت گماشته‌اند پیوسته محتاج یا محتاج‌الیه قبایلی بوده‌اند که درکوهستانهای مجاور آن مسکن داشته اند وگاه بصورت جنگ وگاه‌بصورت صلح ، بااین عشایرکوهستانی مرتبط بوده‌اند زیرا مردمی که درجبال مشرف براین آبادیها منزل داشته‌اند ، بسبب‌خوی درشت‌کوهستانی‌واحتیاج بلوازم زندگانی ، همواره‌درصدد تصرف‌این شهرها و غارت خزائن وذخایر آنجا بوده‌اند وشهرنشینان هم که در دشتهای گرم و سوزان همیشه طاقت ماندن نداشته‌اند برای استفاده ازمزایای کوهستان یا عبور بنقاط دور دست ، دائماً خودرا باین نواحی کوهستانی کشانده با ساکنین آن تماس پیدا میکرده‌اند . بحکم طبیعت میان چادرنشینان‌وشهر نشینان پیوسته زد و خورد رایج بوده است درکتاب **اوستا** آثار این قبیل منازعات قدیم پدیداراست ازجملهٔ حوائج‌شهرنشینان **بین‌النهرین** مراتع خصیب واسبان نجیب‌کوهستان **کردستان** بوده است‌چنانکه در کتیبهای

آشوری مکرر باین امر اعتراف و اشاره شده است .(۱)

قبایل کوهستانی در نتیجهٔ این ارتباط باشهرنشینان متمدن ازگمنامی مطلق بیرون آمده واسمشان در دفتر ایام ثبت شده است درصورتیکه سایر اقوام معاصر آنان یا بعد ازآنان که از این مجاورت بهره ور نبوده اند در ظلمت روزگار ماضی فرورفته حتی نامی هم از آنها در صفحهٔ تاریخ باقی نمانده است . سبب آن است که فرمانروایان **کلده** و **آشور** سالنامه ها و فتح‌نامه‌های منظم داشته‌اند وحوادث‌روزگارخود را بتفصیل قیدمیکرده‌اند و اکنون آن اسناد مبنای تحقیقات تاریخی است.

منطقهٔ کوهستانی پهناوری‌که آنرا **زاگروس** میخواندند و امروز درمغرب ایران ومشرق ترکیه وشمال عراق‌واقع است بواسطهٔ همین‌تماس که باممالك بسیار متمدن‌عهدعتیق مثل‌**خوزستان(ایلام)** و**سومر** و**اکاد** و **بابل** داشته است از اعصار بسیار کهن مشهور بوده و ساکنان آنجا در آثار قدمای آن ممالك‌بنامهای‌گوناگون خوانده شده‌اند . منطقهٔ **زاگروس** چنان پیوسته بدشت‌های نامبرده بود که صرف نظر از اوضاع آنجا برای زمامداران بلاد **بین‌النهرین** و **ایلام** امکان نداشت زیرا که آذوقهٔ این بلاد و آب مزارع آنها ازاین‌کوهستانها میآمد و خط ارتباط قسمتی‌از **ایلام** و نواحی شمالی **بین‌النهرین** ازمیان یا از حاشیهٔ این کوهستانها بوده است. چنانکه درادوار جدیدتر هم مثل روزگار **هخامنشیان** و **اسکندر** اجازه

---

(۱) بسیاری از مطالب این قسمت مقتبس‌از کتاب جدیدی است بنام تاریخ باستانی ایران که در سال ۱۹۳۵ بقلم جورج کامرون استاد زبانهای خاوری در دانشگاه‌شیکاگو نوشته شده‌است آنچه مستقیماً باموضوع‌مامناسبت داشت ازآن کتاب گرفته با دیگر مطالب آمیختیم .

عبور لشکر ها بجانب بین النهرین بعد از **دادن مالی گزاف** بسا کنان کوهستان **کاسی**(لرستان) صورت میگرفت .

در نتیجهٔ این ارتباط نام اقوام بسیاری از سا کنان این کوهستان درالواح و کتیبه‌های بابل و آشور و ایلام مسطور است مثل **لولوبی - گوتی - کاسی - منائی (مانائی) - نایری - آمادا - پارسوا** وغیره .

راجع باصل و نژاد این طوایف علماء را اختلاف بسیاراست زیرا که بعضی از آنها بتحقیق آریائی بوده اند چون **آمادا** و **پارسوا** و بعضی ظن قوی میرود که آریائی بوده باشند مثل **گوتی** ها و **کاسی**ها زیرا که نام خدایان **کاسی** بیشتر آریائی است چنانکه ذکر خواهد شد و نسبت ببعضی دیگر چون **لولوبی** ها و **مانائی**ها بعضی از محققان شك دارند . ازاین جهت اصطلا ح جدیدی که البته موقت است وضع کرده اند که نام‌آن اقوام مشکوك قرار دهند وآن لفظ **قفقازی** است بمناسبت توقف آنان از زمانهای بسیار قدیم درشعب کوهستان**زاگروس** و **قفقاز** .ولی‌بایددانست که اصطلاح قفقازی فقط برای امتیاز است و حکایت از ریشهٔ مخصوصی نمیکند مثل اینکه بگویند بومیان یا مردم قدیم . بعضی از دانشمندان هم این‌اقوام‌مشکوك را طوایف سلسلهٔ زا گروس نام نهاده‌اند دانشمندانی‌دیگر آنانرا **آزیانیك** Asianique میگویند(۱) و مراد ازهمهٔ این اصطلاحات اقوامی است که در ادوار قبل از تاریخ و پیش از ظهور آریائی ها که ما میشناسیم . ازیکی ازنقاط‌آسیامهاجرت کرده بکوهستان **زاگروس** آمده‌اند و با اینکه احتمال میدهند آنها هم‌آریائی بوده باشندولی‌تادلیل قطعی‌کشف نشود موقتاً آنان را تحت عنوان **قفقازی** یا **آزیانیك** یااقوام **زاگروس**

---

(۱) G . Conteneau تمدن هیتی ها و میتانی‌ها .

منظم نموده اند.

دراینجا چند نکته برای توضیح نوشته میشود. ازآنجاکه اطلاعات ما درباب این قبایل متعدد مأخوذ از منابع دول بزرگ مذکور است. در تسمیهٔ آنان دچار اشکال میشویم زیرا که یك طایفه را می بینیم که بچند نام خوانده شده‌اند مثل ماد که‌نزد پارسیان **مادا** نزد آشوریان **آمادا** ودر کتب یونانی **مد**است وقوم **میتانی** که درکتاب مقدس **یهود آرام ناهارم** و نزد مصریان‌قدیم **ناهاری**است **کاسی**هارا بنام **کاشو** و **کوش**و **کاششو** می بینیم و **لولوبی** ها را **لولو** و **لوللو** می یابیم و ناحیهٔ بین فارس و خوزستانرا **انزان** و **انشان** میخوانیم علت این اختلاف تلفظ این است که کتیبه‌های‌مکتشف متعلق‌باقوام‌مختلفند که‌هریك ازگوشه‌ای بااین کوهستان ارتباط داشته‌اند دیگراینکه بعضی حروف‌قدیم را بچندوجه میتوان‌خواند و این مورث اشتباه محققان میشود علاوه براینکه بسی ازکتیبه‌ها ریخته و بمرور زمان محوشده و میدان را برای حدس علماء باز کرده است پس نتیجه میتوان‌گرفت که درآینده ممکن است معلوم‌شود که این اقوام‌مختلف با نامهای گونا گونی که دارند یك‌طایفه بوده‌اند وفرقی که فعلاقائلند بسبب نبودن دلیل کافی است.

مطلب دیگر که توضیحش لازم مینماید آنکه بعضی ازعلماء تاریخ قدیم، درباب پیداشدن‌فلان طایفه درفلان زمین طوری بحث‌کرده‌اند مثل اینکه یك‌نژاد خالصی‌ازگوشه‌ای‌ظاهرشده وبآنجاتاخته وبکلی‌ساکنان‌قدیم را طرد ومحو نموده است این قبیل بحث‌ها بواسطهٔ سادگی‌ظاهری که‌دارد شخص را فریب‌میدهدولی طبیعت واحوال جماعات بشری منافی این‌است اولا نژاد خالص غیرموجود یا نادر ومنحصر بعشیره‌های‌کوچك ومحدود

تواند بود. درهمه‌ادواری که تاحال آثارجماعات بشری درآنها دیده‌شده‌است آمیختگی نژاد ها محقق است ثانیاً هیچوقت سکنهٔ قدیم یك ولایتی بکلی جای خود را بقبیلهٔ تازه وارد نمیدهند بعد از زد وخوردها و کشمکش ها مطیع میشوند و در آن قوم جدید اگر عدهٔ آنها زیاد باشد منحل میگردند و اگر عدهٔ واردین کم باشد آنها راحل میکنند پس درعین اینکه نام‌طایفهٔ غالب وزمامدار برآن‌ناحیه اطلاق‌میشود،نژادی که آنجاساکن‌است ممزوجی است از میهمان ومیزبان از این جهت هرگز نباید چنین بحثی را علمی دانست که در فلان زمین نژادی خالص جایگزین شده‌است و بعدازآمدن آنها نژاد قدیمتر بکلی فانی گشته است مثال هر دوقسم مذکور یعنی تابع شدن بومیان‌نسبت بمهاجمان درتاریخ دوقوم قدیم دیده میشود کاسیهانمونهٔ منحل شدن مهاجمین دربومیان هستند و میتانی‌هانمونهٔ تابع شدن بومیان نسبت بواردین چنانکه ذکر خواهد شد.

بنابراین مقدمات کشوری که محل سکونت مادها شد قبل‌ازمذکور شدن نام آنان ، جایگاه طوایف بسیار بوده است که نام بعضی را میدانیم و بعضی را اصلانمی‌شناسیم و سکنهٔ‌آنجا ممزوجی ازطوایف ونژادهای‌سابق ولاحق بوده اند که در مرکز و مغرب ایران از هزاران سال پیش مسکن داشته اند . پس برای بحث درخصوص ساکنان آنجا باید تاریخ امواج پی‌درپی مهاجرین را که آمده و داخل دریای نژادی سابق شده اند محل بحث قرار داد و این تعبیر اگر چه کاملا روشن نیست ولی تشبیه بموج صورت واضحتری دربرابرذهن خوانندگان برپای می‌دارد .

فصل اول

قدمت مسکونیت زاگروس

هنری فیلد آمریکائی ثابت کرده است(۱) که انسان درعهدپالئولیتیك (دیرینهٔ سنگی) از دره‌های جنوب ایران گذشته وعموماً بسمت‌شمالغربی هجرت‌گزیده‌واز تنگه‌های **سلیمانیه** و **رواندوز** وارد سرزمین **کردستان** شده بسمت شمال توجه نموده اند .

اشیاء مصنوع انسانهائی‌که معروف بموستری هستند(۲) درغارهای نزدیك **سلیمانیه** کشف شده است این اشیاء خیلی شباهت دارند بآنچه در **فلسطین** کشف گردیده‌است(۳) انسانهائیکه‌آنها را اوری‌نیاس Aurignacian می خوانند و بلافاصله بعد از موستری ها در زمین میزیسته اند همچنین آثاری درکوهستان زاگروس باقی گذاشته اند .

دیگر از آثار قدمت تمدن این ناحیه وجود یك قسم غله است که علماء آنرا **امر** emmer گویند و آنرا اصل گندم زراعتی فعلی دانسته‌اند

---

(۱) مجلهٔ آمریکائی السنهٔ سامی (شیکاگو) جلد ۵۱ سال ۱۹۳۵

(۲) مقصود از موستری طبقه‌ای ازانسانهای عهدحجرقدیمند که افزار وسلاح آنها ازسنك چخماق بوده و یك پهلوی آنها را فقط میتراشیده‌اند

(۳) رجوع شود بمقالهٔ‌گارود Garrod تحت عنوان (عهدحجرقدیم در جنوب کردستان) درمجلهٔ مدرسه تحقیقات ماقبل تاریخی آمریکا مورخهٔ مارس ۱۹۳۰ شماره ٦ .

این غله هم در حوالی **کرند** کشف شده است (۱)

تصویر گوسفندان و چهارپایان درازشاخ در سفالهای مکتشف در کوهستان زاگروس بسیار است واز این حیث نظیرسفالهای منقوشی است که دردورهٔ اول شوش(۲) ودر نهاوند(۳) و کرمانشاهان(٤) و بوشهرو ری و شیراز وکاشان بدست آمده است وحتی درسیستان وبلوچستان هم دیده شده است (٥) بنابراین ارتباط تام بین آثارتمدنی ساکنان قدیم زاگروس با سایر اقوام ایران موجود بوده است.

درباب نژادهای این ناحیه دراینجا قول دکتر **کنتنو** Conteneau دانشمند فرانسوی را ذکر میکنیم که نسبةً جدیدتر است:

« درحدود هزارهٔ چهارم قبل از میلاد نخستین موجی ازمهاجرین بسرزمین ایران غربی روی آور شده است که علماء آنهارا **آزیانیك** (آسیائی) نام داده‌اند تا ازسایر امواج متمایز باشند منشأ این قوم یااقوام را باقرب احتمالات جنوب دشت **روسیه** و**سیبری** شناخته‌اند درهزارهٔ سوم قبل از میلاد از همان اراضی سردآسیای مرکزی موج دیگر ازمهاجرین برخاست که آنها را آریائی یاهندو ایرانی لقب داده اند این موج مصادف شد بااقوام سابق الذکر که قبلاآمده ودر کوهستان زاگروس مسکن اختیار کرده بودند درنتیجهٔ تصادم آنان غالب و مغلوب بهم آمیخته و درصدد تصرف بلاد آباد

---

(۱) Schulz مقاله در مقالهٔ نبات‌شناسی آلمان ۱۹۱۳ ص ۳ .

(۲) De Morgan .

(۳) Herzfeld مجلهٔ مصور لندن .

(٤) De Mecquenem .

(٥) Sir Aurel Stein سیاحت علمی دروزیرستان وافغانستان .

بین‌النهرین برآمدند این **هجوم** همان‌است که در آثار بین‌النهرین **بنام حملهٔ** **گوتی و کاسی** شهرت دارد ».

درباب مهاجرت موج‌دوم که **معروف** بآریائی یاهند واروپائی‌است رأی دانشمند نامبرده چنین است :

« دوجریان از نقطهٔ مرکزی شروع شد یکی بجانب غرب رونهاده داخل خاك اروپا شد وموجی از آن تمام ناحیهٔ جنوبی **بالکان** را پوشانده وارد **یونان** گردید . حال اگر تابع رأی آن علمائی شویم که گویند **ماد**ها و **پارس**ها فقط درهزارهٔ دوم (ق . م) بفلات ایران آمده‌اند ناچاریم که بگوئیم پیش از آنها هم آریائی‌های هند واروپائی مهاجرتی باین سرزمین کرده اند زیرا که درلغات **کاسی**ها عنصر هند واروپائی دیده میشود (در نام خدایان ونام پادشاهان) . ودرلغت مردم **میتانی**هم عنصرهند و اروپائی بسیار است اما اقوام هند واروپائی‌که درآسیای صغیرقرار گرفته‌اند ظاهر آنست که از طریق دیگر آمده اند و این حدس دربارهٔ یکی ازشعب آنها که نسیت‌ها باشد لااقل صادق میآید » .

« بسیاری‌از باستان شناسان خط ورود قوم هندواروپائی راباسیای صغیر از جهت شمال شرقی دانسته‌اند یعنی دره‌های **قفقاز** که کوتاه ترین راهی است بین آسیای صغیر و میهن اصلی آنان اما جماعت دیگر ازعلماء برآنند که این طوایف از **بسفور** گذشته داخل آسیای صغیر شده‌اند واین راهیست که بعدگالات‌ها طی کردند بنظر من این‌عقیده مرجح است»(۱)

اسناد آگادی

ازاسنادبسیار قدیمی که حاوی‌ذکرطوایف‌زا گروس است آثار **سارگن** پادشاه مقتدر**آگاد** رابایدشمرد.

---

(۱) Conteneau تمدن هیتی‌ها ومیتانیها .

از ۲۵۳۰ تا ۲۴۷۵ (ق . م) برآگاد (جنوب بین‌النهرین) سلطنت کرد و بجنك اهالی زاگروس‌شتافته نخست ولایت **کازالو** را در مشرق دجله‌گرفت وبعدبناحیهٔ **بدره** فعلی‌واردشدکه‌در آن‌عهد **در** Derمیخواندند و در معبر مهمی از کوهستان واقع بود فتح **بدره** راه این پادشاه‌را بخاك **ایلام** و **لرستان**و **کردستان** باز کرد . دریك رسالهٔ جغرافیائی که درعهد **سارگن** نوشته شده نام « **در** » وسایر نقاطی که درشمال آنجا بتصرف آن پادشاه درآمده مذکوراست (۱) دراین رساله نام **لوبدو** Lobdu درزمین **آرپها** Arrapha (کرکوك) فعلی وناحیه بین زاب سفلی وزاب‌علیا ونام سرزمین **لولوبیوم** و **گوتیوم** مذکور است که بتصرف سارگن در آمده است‌این ولایات همه درشمال دیاله واقع بوده اند و ایلامیها آنجا رابطور کلی **یالمان** میخوانده اند .

بعد ازسارگن چند پادشاه در آگاد بتخت نشستند که هرچندفتوحاتی کردند ولی عاقبت ازعهدهٔ نگاهداری‌کشور اوبرنیامدند تا اینکه تاج‌وتخت آگاد به **نارام‌سین** رسید . مردم‌کوهستان زاگروس گردن ازطوق اطاعت آگاد بدر برده بودند . **نارام‌سین** نخست‌بمطیع‌کردن اهالی **کازالو** و**بدره** (در) که نزدیکتر بودند پرداخت در حوالی **آلتون‌کوپروی** فعلی دولتی بود بنام **شیموروم** Shimurrum اسم این دولت در الواح سلسلهٔ دوم پادشاهان اور دیده شده است . درزمان نارام سین شخصی بنام**پوتی‌مادال** Putti Madal در خصومت آکادیها با فشاری و ایستادگی بخرج داد در ولایت **نمر** Namar که بعداً آن را **نمری** خوانده اند در وسط کوهستان

---

(۱) Albight, a Babylonian Geographical treatise on Sargon
(مجلهٔ شرقی آمریکا)

زا گروس شخصی خودرا پادشاه خوانده بود بنام **آریزن** Arisen (۱) در زمان نارام سین سلطنت آنجا بشخصی **این بیر** Inbir نام رسیده بود که یاغی محسوب میشد. نارام‌سین ولایات **نمری** و **شیموروم** را مطیع کرد و با اهالی کوهستان مرکزی زاگروس مواجه شد مقصود طوایف **لولوبیوم** و **گوتیوم** است که قبلا با سارگن هم زدوخورد ها کرده بودند. زبان این طوایف از دستهٔ السنهٔ قفقازی است که بالغت ایلام مختصر تفاوتی داشته است (۲).

لولوبی

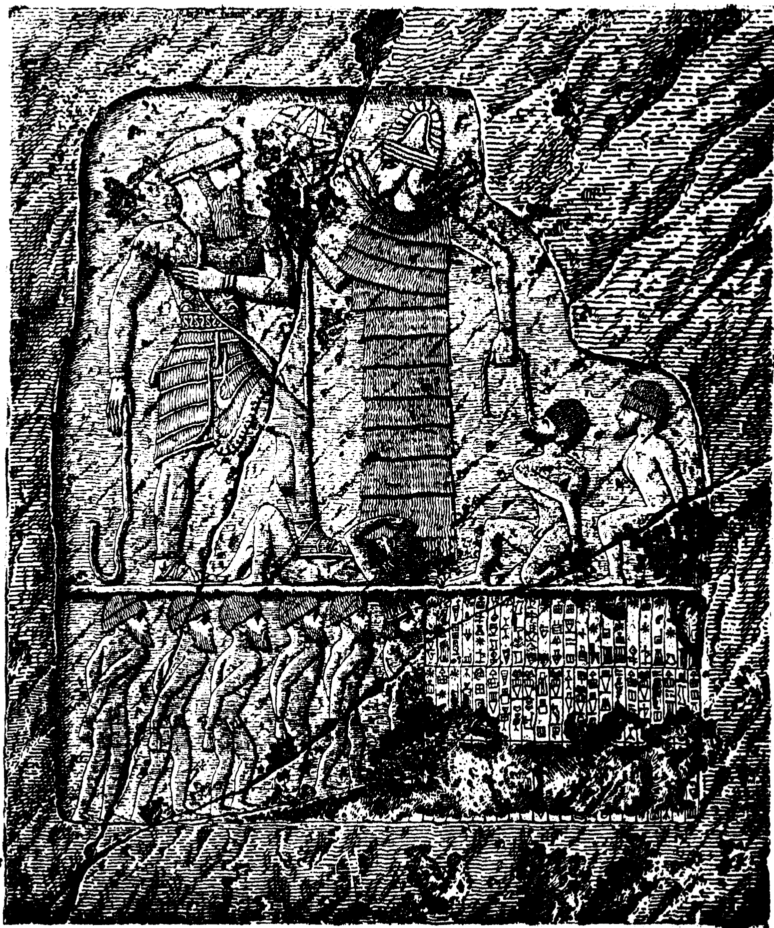
لولوبی ها یا **لولو** ها که آنانرا اجداد **لر** ها نیزشمرده‌اند طایفهٔ بودند که‌در **زهاب** (کرمانشاه) و**شهرزور** و **سلیمانیه** مسکن داشتند قدیمترین اسنادی که درباب این طایفه دردست است یکی کتیبهٔ نارام‌سین است که درحدود ۲۵۰۰ قبل از میلاد نوشته شده‌است بنا بر قول ژ. **دومرگان** (۳) پادشاه مقتدر ایلام **شوتروك ناحونته** Shoutrouk Nahhunte در حدود ۱۲۰۰ (ق. م) این سنك‌قدیم‌را که در شهر **سیپ پار** (نزدیك **بابل**) بوده‌بدست آورده بنشانهٔ فیروزی‌خود آنرا بپاتخت خویش (**شوش**) نقل کرده و بر روی آن سنك شرح این غلبه رابزبان ایلامی‌افزوده است کتیبهٔ نارام‌سین امروز باوجودمشکلاتی که دارد خوانده میشود نارام‌سین در این سنك شرح لشکر کشی و غلبهٔ خود را برطایفه **لولوبی** و سایر طوایف که ذکر میشود در اطراف دجله و دیاله بیان نموده است.

---

(۱) Thureau Dangin [لوح‌سامارا]

(۲) Speiser لولوها وگوتی‌ها P. 87 - 119

(۳) Mémoires de la Délégation en Perse (T.I.P. 144)



نقش آنوبانی‌نی در سرپل زهاب

روبروی صفحهٔ ۲۵

(از کتاب دمرگان)

سند دوم راجع بلولوبی‌ها نقش معروف **آنوبانی نی** **Annoubanini** پادشاه آنهاست که در ناحیهٔ زهاب کرمانشاه واقع است. پادشاه در حضور **الاههٔایشتار** که اورا بردشمنان فیروزی بخشیده‌است ایستاده و پا رابر تن دشمنی که برزمین افتاده نهاده‌است (طرزلباس وزینت جامهٔ پادشاه والاهه بخوبی نمایان است) این خدا بدستی نیزه‌ای گرفته و بر آن تکیه کرده‌است بدست دیگرطنابی گرفته و میخواهد بلب یکی از اسیران ببندد اسیران همه برهنه هستند و دستشان را بر پشت بسته‌اند و آنها را بوسیلهٔ حلقه ای که از لب گذرانیده‌اند مثل حیوانات مهار کرده‌اند (۱) این کتیبه سابقاً خطوط بسیاری داشته ولی باران نیم آنرا شسته و از میان برده است ترجمهٔ آنرا از روی کارهای **پرشیل** دراینجا باختصار میاوریم:

ستون ۱ - **آنوبانی نی** پادشاه توانا پادشاه **لولوبی** نقش خود و نقش الاهه ایشتار را درکوه**باتیر** Batir رسم کرده است آنکس که این نقوش و این لوح را محو کند بنفرین ولعنت **آنو** و **آنوتوم** و **بل وبلیت** و **رامان** و**ایشتار** و **سین وشمش** .... گرفتار باد ونسل او برباد رواد .....!

گذشته از این کتیبهٔ عتیق قدیمترین اشاره‌ای که بنام‌لولوبی شده در قراردادهای سلسلهٔ دوم پادشاهان **شهر اور** Our است که در ۱۸۹٤ در **تلوبر** Tello- Bar کشف گردید بسی ازاین الواح مکشوفه ازهمان‌سالی است که پادشاه اور ولایت **شیموروم** (۲) و **لولوبی** را غارت کرد این دو ولایت را همیشه باهم ذکر میکنند راجع بشیموروم لوح مشروح تری در دست است بنام لوح **نیفر** بنا بر این سند معلوم می شود پادشاه اور که

---

(۱) Manuel d' Arch . ori. Dr G . Conteneau I. P 763

۲ - شباهت این لفظ بانام ناحیهٔ سمیروم فارس قابل ملاحظه است •

مکرر ولایت شیموروم را ویران کرده است **اینه‌سین** Iné-Sin نام داشت و همین پادشاه کشور **انشان** رانیز بتصرف آورده است در قصهٔ خدای طاعون که لوح آن کشف شده است نام ولایات ذیل دیده میشود : **تاندیم.سوماشتو آشورو -الامو- کاشو - سوتو - گوتو- لولوبو** - در لوح دیگری نام دو کوه در ولایت لولوبی مذکور است یکی کوه **کیوشبورا** kiu Sbura دیگر **سیکورابی** Sikurabi **بختنصر** Nabuchodonosor در حدود سال ۱۱۰۰ (ق . م) ولایت لولوبورا باطاعت آورده است . طایفه **لولومی** که نامشان با طایفه **کاسی** و **گوتی** و **سوباری** ذکر شده و مکرر مورد حملهٔ سلاطین آشور واقع گردیده همان طایفهٔ لولوبی باید باشند .

لولوبی ها مالك دشت زهاب وشهرزور وسلیمانیه بودنددسته‌های این عشیره بسهولت می توانستند راه‌های کاروانی بابل را قطع کنندراهی که امروز از **کفری** و **کرکوك** و **آلتون کوپرو** میگذرد در تصرف آنان بوده است (۱) .

بنابرآنچه گذشت نام قدیم زهاب **پادیر** (باتیر) بوده است واین مکانی است که کتیبهٔ **انوبانی نی** در آن نقش شده است شاید بتوان این لفظ را با کلمهٔ **باتور** یکی دانست که درزبان **مادی** بمعنی زیر است یعنی اراضی منخفض و پست وچون دشت زهاب نسبت بفلات ایران پست افتاده است شاید این حدس دور از حقیقت نباشد .

درروایات سلف نام یك پادشاه **لولو** مقدم برعهد **سارگن** مذکور است که اسم او **ایماشکوش** Immash kush بوده است (۲)

---

(۱) کردستان جنوبی (مقاله درسالنامهٔ تحقیقات شرقی آمریکا) ۱۹۲٦ بقلم Speiser
(۲) Sheil سلسله سلاطین ایلام درآوان وسیماش (مجلهٔ آشورشناسی پاریس ۱۹۳۱) .

حکام لولوبی در زمان نارام‌سین در تنگه **قراداغ** که امروز معبر **پاگان** خوانده میشوددرجنوب شهرزور باسپاه بابلی مصاف‌دادند نارام‌سین آن قوم را شکستی فاحش داد و بیادگار این فتح شرحی دردامنهٔ آن تنگه حجاری کرد (۱) مکان حقیقی دربند **گور** Gour درتنگهٔقراداغ نزدیك **سوسنیان** است بین راه سلیمانیه و رباط .

در ازمنه بعد آنوبانی‌نی را از پادشاهان گوتی دانسته او را شهریار شهر **کوته** kutha شمرده‌اند درافسانه های بابلی که حاکی از وحشت و دهشت مردم بابل ازحملهٔ طایفه گوتی است، آنوبانی‌نی را بصورت‌جانوری عجیب رسم کرده‌اند(۲) درنزدیکی این‌نقش ستون‌پیروزی‌تاردونی‌است(۳).

تاردونی Tardunni پسر **ایکی** Ikki که کتیبه ای بزبان و خط اکادی دارد ، از خدایان بابل **شمش** و **اداد** یاری میطلبد این تاردونی‌هم در همین‌زمان میزیسته وظاهراً از پادشاهان لولوبی بایدشمرده شود (٤).

گوتی

اما وقتی که‌سروکار نارام‌سین باطایفهٔ دیگر ازمردم زاگروس‌یعنی **گوتی** ها افتاد کار دیگرگونه شدواین جماعت بربابل مسلط‌گشته سلطنت آنانرا بپایان‌آوردند . مکان گوتی‌هاشمال ومشرق شهرزور بوده است‌طغیان

---

(۱) Edmonds دواثرتاریخی درجنوب کردستان(مجله‌جغرافیائی)۱۹۲۵

(۲) W. King (الواح هفتگانهٔ آفرینش) .

(۳) مقصود ازستون پیروزی یاستون ظفر که در این کتاب ذکر میکنیم سنك یك پارچهٔ عظیمی است که سلاطین آن عهد شرح پیروزی خودرا بر آن می نگاشتند و فرنگی‌ها Stèle گویند .

(٤) Sheil (شرح ستون‌پیروزی درشیخان) .

آنها و حمله‌ای که بجانب جنوب کردند مسبب حرکت لولوبیها بسمت بین‌النهرین شد چنانکه مذکور افتاد طایفهٔ گوتی آرزومند تسلط بر دشت بین‌النهرین بودند وچون برنارام‌سین غالب آمدند بفتح خود اطمینان حاصل کرده چند سال بعد شروع بمهاجمه نمودند نخست همسایهٔ جنوبی خود یعنی لولوبی‌ها را ضربتی هولناك زدند ولی درشهر زور نایستاده فروتر رفتند. در این وقت پادشاه **آگاد شارکالی شاری** نام داشت (Sharkali Sharri) که نوهٔ نارام‌سین بود (۲۷۱۱ - ۲۶۸۸) ق . م . دلیرانه برای جلوگیری از این سیل پیش آمد دریکی ازسالنامه‌های این پادشاه اشاره بلشکرکشی ضد گوتی‌ها مسطور است .

درسالنامهٔ دیگر گوید : « من پادشاه گوتی را که **شرلك** نام داشت اسیر کردم » ولی پادشاه آگاد نتیجه ای نگرفت وخود شکار گوتیان گردید اندك زمانی بعد از وفات اوهمای استقلال ازبلاد بین‌النهرین پرواز کرد و هرج و مرج عظیمی پیش آمد برای شناختن احوال این دوره عبارت ذیل را که یادگار آن‌زمان است باید باتأمل نگریست که گوید : « پادشاه که بود و که پادشاه نبود ؟ » یعنی کسی نمیدانست پادشاه او کیست وکسی نبود که دعوی پادشاهی نداشت (۱) در این عصر دولت بابل و ایلام هردو در زیر سیل مهاجمین گوتی مستغرق شدند (از ۲۶۲۲ تا ۲۵۰۰ ق . م .)

هجوم طوایف گوتی به بین‌النهرین نخستین هجومی است که‌تاریخ آسیای غربی قدیم ذکر آنرا باقی گذاشته است . از اسناد موجود پیداست که گوتیان مردمی وحشی وسخت دل بوده وولایت آباد بین‌النهرین راغرقهٔ خون و طعمهٔ آتش کرده‌اند نویسندگان متأخر در کتیبه ها بسی نفرین و

(۱) Oxford edition of the cuneiform textes II . 17.



غار کرفتو از معابد قدیم زاگروس
(در خاور سقز)

روبروی صفحهٔ

لعنت بر این طایفه فرستاده و از ظلم آنان نالیده‌اند مثلاً گفته اند : این طایفه دشمن خدایان بودند و سلطنت **سومر** را بکوهستان نقل دادند و تخم خلاف و فساد را در این سرزمین پرا کندند (۱) در نظر بابلیان که مردمی قانون شناس و نظم دان بودند بدترین چیز بی سلطانی بود از این جهت در حق گوتیان نوشته اند که این قوم رئیس و پادشاهی نداشتند مگر پس از آنکه بر بین‌النهرین مسلط شدند (۲) گویا علت اینکه بابلیان معتقد بوده اند که آن قوم سلطان نداشته اند آنست که چنانکه گفتیم در آغاز حمله رئیس آنان بدست **شار کالی شاری** پادشاه بابل کشته شد و باوجود از میان رفتن سردار خود از حمله باز نایستادند .

اما درباب توحش آنان میتوان گفت که خالی از صحت نیست زیرا که درزمان فرمانروائی آنان بر بابل ، سلسلهٔ اسناد سیاسی و اقتصادی قطع شده است معلوم میشود در این شئون اختلالی رخ داده است .

علت سرازیر شدن گوتی‌ها به بین‌النهرین ممکن است فشاری باشد که از جانب شمال و مشرق از طرف قبایل **هندو ایرانی** بر آنها وارد میشده است .

از تاریخ تسلط گوتیها بر بابل زمین اطلاع بسیاری در دست نداریم مگر نام پادشاهان آنها که دردو فهرست مندرج است . میان این دو فهرست اختلاف بسیار است چون بسی از این پادشاهان در مدت سلطنت مساوی هستند شخص تعجب میکند و از صحت فهرستها بشك میافتد نکتهٔ دیگر که از این فهرستها برمیآید انقلاب و آشوب آن سرزمین است زیرا که مدت

---

(۱) Thureau Dangin پایان تسلط گوتیان (مجلهٔ آشورشناسی جلد نهم).

(۲) مجموعهٔ خطوط میخی چاپ اکسفورد .

پادشاهی اکثر این سلاطین کوتاه بوده است مطابق نص یکی ازاین فهرستها مدت تسلط گوتی‌ها ۱۲۴ سال بوده ولی فهرست دیگر مصرح است که ۱۲۵ سال و ۴۰ روز پادشاهی رانده‌اند اگرچه قاعدتاً نمیتوان درصحت حساب دبیران بابلی شك کردولی چون اجزاء فهرست راجمع میکنیم بیش از ۹۱ سال و ۴۰ روز نمیشودمعلوم‌نیست علت این‌تفاوت‌چیست ؟ ازاین رو آشکار است که هنوز اطلاعات بسیاری میتوان راجع باحوال گوتیان بدست آورد . درپایان عهد تسلط گوتی ها نفوذ تمدن نیرومند بابلی در آن قوم مؤثر افتاد و درواقع بابلی‌مآب شدند ظاهراً دبیران بابلی که آن‌فهرستها را جمع کرده اند این سلاطین اخیر را جزء گوتی ها نشمرده‌اند وتفاوت فهرست ها از این جهت است .

صورت فهرست اول(۱)

۳ سال	ایمتا (که اسم‌صحیح او ایم بیات است)	Irnat
۶ »	این گیشو	Ingishu
۶ »	کی کی لگب	Kikillagab
۶ »	شولمه	Shulme
۶ »	الولومش	Elulumesh
۵ »	الی‌ماباکش	Elimabakesh
۶ »	ایکش‌هوش	Igeshhaush(؟)
۱۵ »	ایرلگب	Irlagad
۳ »	ایباته	Ibate

(۱) از مجموعهٔ‌متون طبع اکسفورد جلددوم .

۳ سال	**یارلا**	Iarla
۱ »	**کوروم**	Kurum
۳ »		.... nedin
۲ »		.... rabum
۲ »	**ایراروم**	Irarum
۱ »	**ایبرانوم**	Ibranum
۲ »	**هابلوم**	Hablum
۲ »	**پوزورسین - پسر هابلوم**	Puzur -Sin
۷ »	**یارلاگاندا**	Iarlaganda
۷ »	....	....
٤۰ روز	**تیریگان**	Tirrigan

پاتخت گوتی‌ها را شهر **اریها** نزدیك کرکوك دانسته اند و این درست نیست سبب اشتباه آنست که گوتی ها بعد از تصرف شهر **سیپار** نزدیك بابل مجسمهٔ **آنونیت** Anunit خدای آنجارا بشهر آرپها نقل کردند این اشتباه از سوء ترجمهٔ کتیبهٔ **نابونائید** است که در قسطنطنیه است بعضی پایتخت آنان را سوبارتو (آشور) دانسته اند .

در آثار قدیم بابل کنیزکان گوتی نژاد را ستوده اند وآنها را **مامروتی** Mamrouti خوانده اند که بمعنی صاحب بشره یاموی روشن است‌ازاین حیث بازنان سومری و آکادی تفاوت کلی‌داشته‌اند .

راجع بدیانت گوتی‌ها اسناد بسیاری دربین نیست یکی از سلاطین گوتی موسوم به **لاسیراب** کتیبه‌ای بخط‌وزبان آکادی گذاشته‌وازخدای **گوتیوم‌وایشتارو‌سین** خدایان بابل درخواست کرده که آن کتیبه رااز

فساد نگاهدارند .(۱)

از زبان گوتیها چیزی معلوم نشده است جز اسم چندپادشاه که مذکور شد **پرشایل** Père Sheil که یکی از اساتید باستان شناسی است از تحقیق در این اسماء استنباط کرده است که گوتیان سامی نژاد نبوده اند و ازمقایسه با سایر آثار می توان گفت که گوتیان ازطوایف **آزیانیك** بوده اند یعنی نخستین موجی از مهاجرین مرکزآسیا که آثارشان بدست آمده است عجب این است که بعضی از بلاد بابلستان درعهد سلطهٔ این طایفه رونق و آبادی بسیار یافته است گوتیها حکام بابلی را (که بزبان بابلی **ایشکو** گویند) بشرط اطاعت برجای گذاشته اند. یکی از این ایشکوها که حاکم شهر **اوما** Umma بوده گوید : درعهدسلطنت ۳۵ ساله **سیوم** Sium پادشاه گوتی ولایت مادر خصب نعمت بود (۲) .

از آثار پیداست که یکی از پادشاهان این طایفه که نامش مذکورشد یعنی **لاسیراب** Lasirab مقداری اسلحه نذرخدای خود کرده است واین تقلیدی از رسم قدمای بین النهرین است . درموزهٔ **لوور** قطعه سنگی است از دورهٔ سلاطین سلسلهٔ نخستین بابل (۲۰۰۰ سال ق . م) درپشت این سنك کتیبهٔ مبسوطی دیده میشود حاکی از تسخیر ولایت **آرپها** که جزو کشور گوتیها درسرحد شرقی بوده است . اسنادی که معروف به الواح کرکوك است درمکان شهر باستانی آرپها بدست آمده که محل مستحکم گوتیها بشمار میآمده در مشرق کشور آشور (۳)

---

(۱) . مجلهٔ آشور شناسی لایپزیك Wenckler

(۲) Sheil, une nouvelle dynastie sumero - accadienne.

(۳) D r G. Conteneau Manuel d' Arch . Or .

بنا برجدولی که درشهر **نیپور** Nipur کشف شده بزرگترین پادشاه گوتی **آنری داپی زیر** Enridapizir نام داشته و قلمرو خویش را وسعتی فوق العاده داده است.

آخرین پادشاه گوتی **تیریگان** چهل روز بیشتر سلطنت نراند بدست **اوتون لگال** Outon Legal پادشاه شهر ارخ (**سومر**) ازپای درآمد(۱) و بعد از ۱۲۵ سال دست گوتی ها ازبابل کوتاه شد پس از بازگشت این قوم بکوهستان خود چیز بسیاری از آن ها شنیده نشده است در نتیجهٔ انقراض دولت گوتی در ناحیهٔ زاگروس ملوك الطوایف پیدا شدند ودربابل وایلام نیز امراء جزء استقلال یافتند. نام اکثر این دول کوچك جدید راکه از تجزیهٔ سلطنت گوتی پدیدار گشت میدانیم زیرا که بواسطه کتیبه های سارگن سابق الذکر با بعضی از آنها آشنا هستیم در اینجا نام چند قسمت را ذکر می کنیم.

در شمال دردامنهٔ سلسلهٔ زاگروس **اوربیلوم** (اربیل فعلی) بود. در جنوب اربیل دولت **شیموروم** (آلتون کوپروی فعلی) نزدیك زاب کوچك قرار داشت در جنوب آن ناحیه **هارش** بود که فعلا درجای کرسی آن قریه ایست بنام **توزخرماتلی**. درکوهستان شرق کرکوك ولایت **کیماش** مجدداً طغیان کرد بقایای طایفهٔ لولوبی نیز مجتمع شده در **گنهر** Ganhar شورش کردند (۲).

درجنوب آنجا ولایت **مرهشی** Marhashi یا **برهشی** Barhashi

---

(۱) درجنوب دریاچه زره بار کردستان شهری بنام تیریگان وجود داشته است (Biller beck سنجاق سلیمانیه ص ۶۳)

(۲) دربین گهواره و کرند (کرمانشاه) قریه ای هست که آنرا کنهر گویند.

باردیگر طغیان آشکار کرد . گویا شوش هم مدعی استقلال شد . در شمال شرقی کشور ایلام ولایتی بنام آنشان مستقل شد و این همانست که **آنزان** نیز خوانده اند و **کورس کبیر** خود را پادشاه آنجا نیر گفته است محل آنرا نزدیک **پاسارگاد** گمان میبرده‌اند ولی فعلا ممسنی و کهگیلویه را **انشان** میدانند. در **سیماش** (کوهستان بختیاری) نیز امیری بنام **گیر** استقلال یافت .

پادشاهان بابل برای اینکه ولایات شرقی را مجدداً باطاعت آورند بجنگهای متمادی ودسائس سخت دست زدند . پادشاه بابلی که دولت گوتی را بپایان آورد خود بدست شخصی (**اورنامو**) Urnammu نام مغلوب گردید(۲۲۹۰ ق.م) این شخص مؤسس سومین سلسلهٔ پادشاهان **اور** است

سومین سلسلهٔ پادشاهان اور

جانشین اورنامو **شولگی** Shulgi نام داشت که یکی از جهانگشایان معروف قدیم محسوب است (۲۲۷۲-۲۲۲٦) **شولگی** پس ازجلوس بتوسعهٔ کشور خود همت گماشت و ولایات استقلال یافته مذکوررا باطاعت آورد . ما آن قسمت **را** که مربوط بخاك کوهستان زاگروس است ازفتوحات او نقل می کنیم .

درسال هفتم سلطنتش موفق شد که مجسمهٔ خدای ستاران را بمعبد **در** Der (بدره) بازآورد . درسال هشتم مجسمهٔ خدای **نوموشدا** Numushda را بولایت **کازالو** (مشرق دجله) پس داد . دلیل قدرت وتسلط این پادشاه آنست که در هیچیك ازشهرهای بابل انقلابی که عادتاً درهنگام نقل وانتقال مجسمهٔ خدایان رخ میداد حادث نگشت .

پس ازآن **شولگی** بفتح ممالك شرق وشمال پرداخت ازبدرهٔ کنونی یك منزل فراتر رفته بولایت **مرهشی** Marhashi رسید و دخترخود را بایشکوی (والی) آنجاداد (سال ۱٤ سلطنتش) درسال بیست و دوم ولایت **گنهر** را بباد تاراج داد وشروع بدست اندازی بولایت لولوبی کرد . دولت شیموروم(زاب‌سفلی) وولایت **هارش** را درسال ۲۳ و ۲٤ و ۲۵ سلطنتش مسخر کرد بعد ازاین پیشرفت ها ، شولگی شروع بحمله بماوراء کوهستان زاگروس کرد .

در سال ۲۸ سلطنتش ولایت **آنشان** را گرفت و بادادن دخترخود بایشکوی آنجا (لی‌بوم) نام وی را از مطاوعان خود ساخت . فقط در این ناحیه دولت **سیماش** Simash که‌تحت حکمرانی **تازیتای** اول(i)Tazita بود ظاهراً دست نخورده ماند (۱)

آنگاه‌شولگی بجانب‌شمال روی نهاددولت شیموروم‌را برای‌سومین نوبت در سال سی‌ام سلطنت خود ویران کرد و درسال بیست ونهم وسی‌و یکم پادشاهی خویش دوباره وسه باره ولایت **گنهر** را بباد غارت‌داد چون در این فاصله دولت آنشان باستظهار تازیتا پادشاه **سیماش** عصیان کرده بود شولگی در سنه ۳۲ پادشاهی خود ، بدانجا روی نهاد ولی گویا پیروزی نیافت (۲) .

درسالهای آخرسلطنتش چون سکنه دوردست کوهستان **کردستان** باطاعت باقی‌نمانده بودند شولگی‌مکررلشگر بآنجا برد وتاسال ٤٤ سلطنتش نواحی **شیموروم** و **شاشروم** و **اولوبیوم** و **گنهر** و **اوربیلوم** وغیره

---

(۱) Sheil Mém . XXIII,IV

(۲) C . E Keiser اسناد منتخبه معابد سلسلهٔ اور

ر چند بار بدست چپاول داد . اما شوش وباقی‌نواحی خوزستان همچنان
از اوایل سلطنت بدست شولگی افتاده بود و وی در آنجا معابدی برای
خدایان ایلام ساخت (١) .

بقدری قدرت این پادشاه استوار بودکه هنگام وفات او انقلابی‌رخ
داد و پسرش **بورسین** Bur-Sin بسلطنت نشست درعهد این پادشاه فقط
نواحی مرکزی زاگروس شورید واو مجدداً آنجا را باطاعت آورد و در
کرکوك یك نفر والی با اختیارات کافی گماشت موسوم به **هون هونی**-
Hun huni و آرامش در آن صفحات برقرار شد .

در زمان جانشین او **گیمیل‌سین** ، ولایت لرستان فعلی آرام بود و
تجارت لاجورد ازمشرق ایران تا بین‌النهرین فعلی‌جریان داشت ، گیمیل
سین برای تحکیم قدرت خویش نواحی منقلب کردستان را بدست‌امیری
توانا داد موسوم به **وردننر** Varad-Nannar و علاوه برولایت **گنهر** و
همازی که ملك آن امیر محسوب میشد حکومت نواحی **اربیل** و **ایشار**
وفرمانفرمائی‌طایفهٔ**سو بارتو** وسرزمین **کرده** Karda راباوتفویض کرد(٢)

محض اختصار از ذکر کشمکش های دول بابلی و ایلامی و دست
اندازیهای سلاطین آنها بکردستان و لرستان صرف نظر میکنیم و از عهد
قدرت سلاطین **اور** یك باره بسال ١٧٥٠ قبل از میلاد میآئیم که‌دوره
حکمرانی کاسی‌ها بر بابل ازآن سال شروع میشود . دراین‌فاصله پنج‌قرن

---

(١) برای تفصیل رجوع شود به (Sheil Mèm . XIV,٢٢)
De Mecquenem Mem. VII,٩٤

(٢) Thureau Dangin (مقاله درمجله آشور شناسی فرانسه جلد پنجم
تحت عنوان یك کتیبه‌از ارادننر. ازسال١٨٩٨ تاسال١٩٠٢) این‌نخستین جائی
است که لفظی‌شبیه به (ك . ر. د) پیدا شده وحدساً آنرا باکرد یکی میدانند

که حذف کردیم قدرت یافتن **همورابی** قانون گذار معروف بابل که در سال ۱۹٤۷ بتخت نشست و جنگ های او با اهالی کردستان ولرستان و نبرد او با **ریم سین** پادشاه ایلام قابل ملاحظه است .

کاسی

بعد از لولوبی‌ها و گوتی‌ها طایفهٔ بزرگ و مشهوری که از کوهستان زاگروس می‌شناسیم قوم **کاسی** است که مثل گوتی‌ها مدتی بر بین‌النهرین سلطنت رانده‌اند ودراحوال آنجا تأثیرفوق‌العاده کرده اند چنانکه‌میگویند نفوذ این قوم در بابل بیش از سایر واردین است . مکان اصلی کاسی ها نامعلوم است آثار موجود حاکی است که از مرکز کوهستان زاگروس برخاسته ازمعابر شمال ایلام وارد بین النهرین شده‌اند درحدود ۲٤قرن پیش ازمیلاد نام مکانی‌را درشمال ایلام میبینیم که‌آنرا **کاشن** میخوانده‌اند چون بسیار دور بنظر میآید که در آن عهد بعید طایفه کاسی معروف در سرزمین لرستان بوده باشند ناچار باید بگوئیم که محل مزبور کاشن نام داشته وقوم کاسی بعد از دخول بآنجا ازاسم محل برای خود نامی اختیار نموده‌اند و بعد با وجود ورود اقوام دیگرو آمیخته شدن با آنها اسم اصلی را نگاهداشته اند .

دانشمندان ، زبان‌کاسی‌ها ، یعنی‌توده مردم‌آنجارا ، ازسلسله زبانهای قفقازی محسوب میدارند چنانکه‌گفتیم مراد از زبان قفقازی لغت بومیان کوهستان زاگروس‌است قبل ازظهور طوایفی‌که شکی در آریائی بودن آنها نیست مثل‌ماد وپارس‌وغیره . یکی‌ازدبیران بابلی‌فهرستی ازلغات‌کاسی‌جمع کرده و معنی آنها را بزبان **آکادی** در پهلوی آنها نوشته‌است مطابق‌شکل

اکثر این الفاظ وخاصه اعلام آن، معلوم میشودکه زبان آنها قفقازی بوده و خیلی نزدیك بزبان ایلامیان بشمارمیآمده است . فهرست دیگری‌هم‌در دست است که معنی اعلام پادشاهان کاسی را بزبان آکادی معین نموده و بسیار سود منداست زیراکه نام خدایان کاسی را هم‌که در ترکیب‌اسماء سلاطین آمده از آن معلوم توان‌کرد (۱) معلوم‌میشود پیش از آنکه کاسی ها ببابل هجوم آورند نام چند تن از خدایان بابل را بکار برده اند ولی بسیاری از نام خدایان آنها صریحاً منشأ قفقازی دارد مثل :

شیپاك که همان **مردوك** بابلی است Shipak=Marduk

سه که همان **شمش** بابلی است Sah =Shamash

هوذا که همان **اداد** بابلیان‌است Hudha =Adad

هربه که اوراعین **آنیل** بابلی دانند Harbe =Enlil

اما خدایان دیگر هم داشته‌اندکه مبداء آنها معلوم نشده‌است مثل **کاششو** Kashshu که آن طایفه خود را باومنسوب دانسته اند گویا این خدای طایفگی هم نام قفقازی داشته و بعد از ورود قوم بزمین کاشین نام آنجا را باو داده اند .

ازجهات بسیار ارتباط کاسی‌ها را با اقوام‌هند و اروپائی میتوان تصدیق کرد من جمله پرستش اسب بعنوان مظهریت آلهی . زیرا که این اعتقاد در بابل قدیم نبوده بعد از دخول کاسیها در آنجا متداول‌شده است بالعکس سایرطوایف‌هند و اروپائی‌آنرا داشته‌اند پس‌میتوان گفت کاسی‌هاعلاقه‌ای با قبایل هند و اروپائی که در این عهد ساکن‌شمال جزیره و آسیای‌صغیر

---

(۱) H . W . Rawlinson کتیبه های میخی درآسیای غربی‌جلد پنجم‌ص۴۴

بوده‌اند مثل **هیتی** ها و **میتانی** ها و غیره داشته اند . شاید **هیکسس** های مصر هم که دولت فراعنه را برانداختند با آنـان بی ارتباط نبوده اند . (۱)

از نام بعضی خدایان کاسی پیداست که روابط خاصی میان آنها و نژاد هند و اروپائی وجود داشته است .

سوریاش خدای کاسی مسلماً با **سوریای** هند یکی است خدای آفتاب همان‌است‌که یونانیان **هلیوس** میگفته اند ودر فارسی **هورگویند**

ماروتاش همان ماروت هندی است .

بوریاش خدای طوفان همان **بوریاس** یونانی است .

از این نکات آشکار است که قوم کاسی‌مرکب از طوایف گونا گون بوده‌است ودر زمان قدیم جماعتی ازاشراف هند واروپائی برآنان‌سلطنت میکرده اند ولی تودهٔ اصلی قفقازی بوده اند و زبان خود را برزمامداران آریائی تحمیل کرده اند . چنانکه از زبان اصلی هند و اروپائی جز چند اسم خاص چیزی برای آنها باقی نمانده است .

از آثار نفوذ هند و اروپائی در طایفه کاسی یکی لفظ بوگاش است (بغاش) که بمعنی خداست . این کلمه در زبان اسلاو بوگو (بغو) ودر زبان فروغیه (فریژی) باگایو است و در فرس قدیم بغ شده چنانکه در لفظ بغداد وبغپور (فغفور) و (آذرفروغ بغ) و غیره باقی است ودرالقاب پادشاهان ساسانی بمعنی خداوند و خداوندگار آمده است . یکی از اسامی سلاطین‌کاسی‌اندابوگاش Indabougash است‌جزء اول‌این‌اسم لفظی‌است

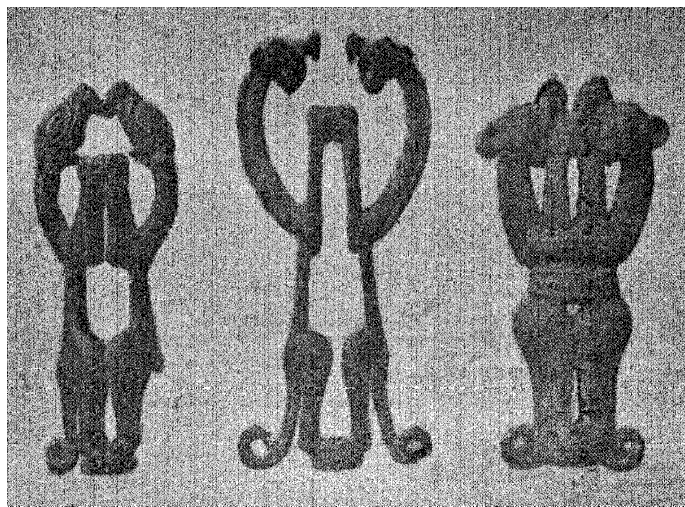
(۱) ستایش‌اسب‌واحترام فوق‌العاده‌آن‌در کتاب‌ودای هندموجود وقربانی اسب از اعظم قربانیها محسوب میشده است ودا کتاب آریائیهائی‌است‌که بهند تاخته‌اند در حدود ۱۵۰۰ ق . م .

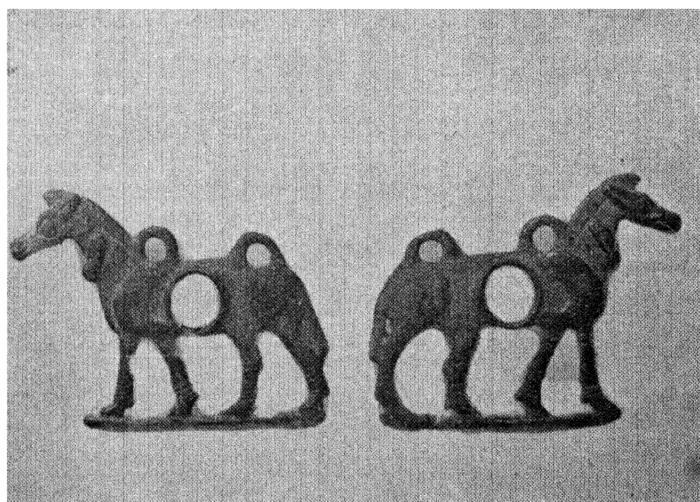
ایرانی که در کلمه انتافرنس Intaphernes (که یونانیان نقل کرده‌اند) باقی است جزء دوم همان کلمه بوگاش بمعنی خداست.

همچنین در اسامی پادشاهان کاسی ریشه های ایرانی می‌یابیم مثل آرتاتمه Artatama، شوترنه Shoutarna، توشرته Toushratta بنابراین در قوم کاسی دوزبان رواج داشته است یکی متعلق بتوده که از ریشهٔ قفقازی بوده و دیگر متعلق بدستگاه پادشاه و اشراف که از ریشهٔ هند و اروپائی و ایرانی بوده. در عهد قدیم شواهد بسیار داریم که یك عده قلیل و فعالی برقوم بزرگی غالب آمده و طبقه ممتازه شده و لغت خودرا بعنوان لفظ قلم وسخن درباری برملت تحمیل کرده‌اند چنانکه گوتی‌ها درسومر واگاد مدت یك قرن تسلط داشتند و هیکسس‌ها درمصر چند قرن قدرت یافتند بلکه میتوان گفت که این مطلب بحدی تکرارشده که درتمدن عتیق آسیای غربی قانون طبیعی بحساب میآید وکمتر قومی را می‌بینیم که جزاین باشد. خواه بطورهجوم وغلبه خواه بانفوذ تدریجی وملایم، اقوام خارج حکومت کشورهارا دردست میگرفته اند. مثال آن درعهد جدید غلبهٔ عرب براکثر ملل آسیای غربی و مرکزی وافریقاست و تسلط مغول همچنین براقوام متمدن آسیائی در عهد قدیم این طبقات ممتاز و غالب آثار نفوذ خود رادر اصطلاحات دینی ونام پادشاهان و خدایان باقی میگذاشته اند وتوده خلق بهمان رسوم عتیق خود وفادار می‌مانده اند. (۱)

در اینکه اختلاط طوایف هند و اروپائی وقفقازی درکجا صورت گرفته‌است علماء بحث ها کرده اند بعضی برآنندکه قبل از دخول بلرستان فعلی امتزاج در فلات ایران صورت گرفته وکاسیها ممزوجاً وارد لرستان

(۱) Contenaeu . Arche . Or . p. ۱۹۰





از اشیاءِ مفرغی لرستان

روبروی صفحه ۴۰

شده‌اند بعضی معتقدند که‌اختلاط درارض لرستان واقع گردیده‌است٬حدود قلمرو کاسی‌ها درست معلوم نیست یکی از اعقاب سلاطین کاسی کتیبه‌ای دارد و مدعی است که ولایت **گوتی** و **پادان** و **آلمان** (ناحیه حلوان) جزو قلمرو آنان بوده است هزار سال بعد از این تاریخ پادشاه آشور **شلمنصر** لشگر بولایت **نمری** که در جزء لولوبی بود برد در آنجا حاکمی دید که او را یانزو میخواندند و این لفظی است که عادتاً کاسی ها بحکام خود خطاب میکرده اند در کوهستان شرق و شمال بابل نام قوم کاسی تا عهد پیدا شدن یونانیان هم باقی بوده و مورخان یونان اسم **کیسیان** و **کوسیان** را ذکر کرده اند . در تواریخ فارسی قوم **کوش** مشهور است ازسرگذشت قوم‌کاسی‌آنچه‌اهمیت داردحملهٔ آنان ببابل است‌که مثل‌گوتیها بر این کشور چیره شدند ولی فرق است میان حملهٔ این طایفه وهجومی که‌ازگوتیان شرح دادیم چنانکه‌گفتیم‌گوتی‌ها بقهر وغلبه‌واردبین‌النهرین شدند ولی کاسی‌ها روش دیگر گرفتند‌که نفوذ ملایم باشد . درآغازکارحملهٔ سخت بردند و بابلیان آنها را عقب راندند بعد تدریجاً وارد بابلستان شده اهالی رابا خود مأنوس کردند وزمام‌مهام را بدست آوردندتفصیل‌آنکه‌چون نخستین‌سلسلهٔ پادشاهان‌بابلی که همورابی معروف هم‌یکی ازآنان‌بشماراست بدست‌قوم هیتی انقراض‌یافت٬ در بلاد جنوب بین‌النهرین سلاطین‌کوچك حکمرانی کردند و با اینکه سلسلهٔ دوم بابلیان روی کار آمدند کاسی ها از ضعف بابل آگاهی داشتند و طمع در آن مراکزآباد بستند در ۱۸۹۶ (ق . م) **سمسو ایلونا** Samsu-Iluna پادشاه بابلی مهاجمین کاسی‌رادفع کرد ولی کاسی‌ها دست از نقشه خود برنداشتند از این تاریخ تا ۱۵۰ سال نام کاسیها را در الواح و اسناد بابلی می‌بینیم‌که فلاح و دروگر وصاحب

مسافر خانه بوده اند(۱) پس رفته رفته داخل بابل شده و آشنائی **پیدا** کردند تا ۱۷٤۹ ق . م . که پادشاه کاسی موسوم به **گاندش** بکلی دولت بابل را منقرض کرد و خود بسلطنت نشست و تا ۱۷۳٤ حکمرانی کرد ازاین سلطان کتیبه ای باقیست که‌خود را پادشاه اقالیم اربعهٔ عالم‌خوانده است شانزده سال سلطنت کرد وخودرا وارث سلاطین بابل معرفی‌نمود . از عهد تسلط کاسی‌ها بر بابل که ٥۷۷ سال دوام داشته کتیبه مفصل و منظمی‌دردست نداریم‌ازاین‌جهة تاریخ بابل وایلام دراین شش‌قرن بسیار تاریك مانده‌است . چندین نفر از پادشاهان‌کاسی‌را می‌شناسیم‌معروفترین آنها **اگوم کاك ریم** Agum Kak rime است‌او بلادی‌راکه‌سابقاً‌قوم‌هیتی از دولت‌بابل منتزع کرده بود پس گرفت(۲)

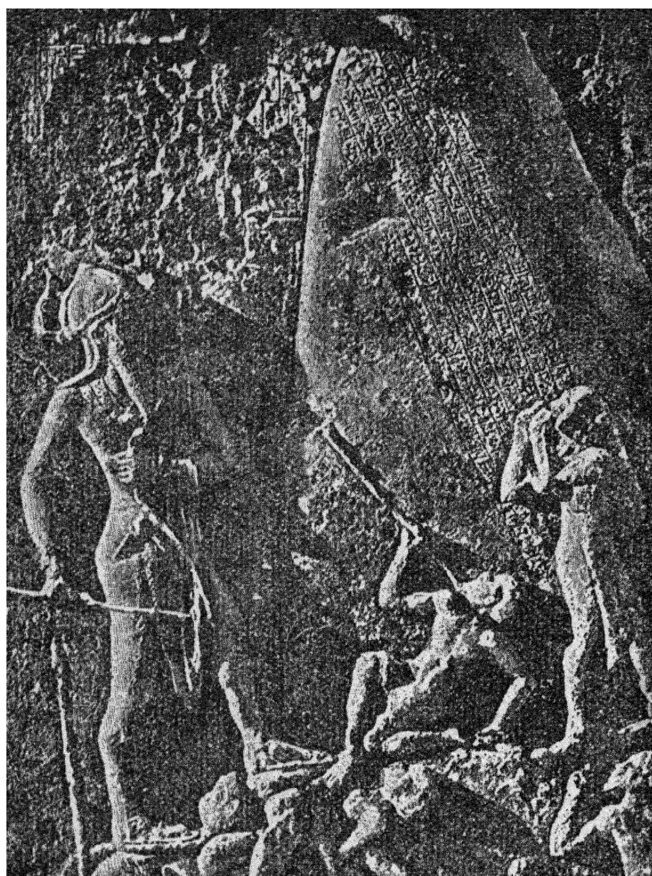
محض اختصار از ذکر اسامی پادشاهان‌کاسی خودداری میشود .

در سال ۱۱۷۱ قبل ازمیلاد پادشاه معروف ایلام **کوتیر ناحونته** Kutir nahhunte رو ببابل نهاد آخرین پادشاه کاسی را مغلوب و دولتشان را منقرض کرد این کوتیر ناحونته پسر **شوتروك ناحونته** است پدر و پسر ببابلستان تاختند و در شهر **سیپار** ستون فیروزی **نارام‌سین** را یافته بایلام بردند همچنین سنگ بزرگی که قوانین **همورابی** برآن نقش شده‌درآنجا دیده بشوش بردند بفرمان او قسمتی از متن قانون همورابی را حك کردند تا درجای آن کتیبه‌ای بنام اوبنویسند ولی این‌کار انجام نیافت . این‌کوتیر ناحونته برادری داشت موسوم به **شیلهاك اینشوشیناك** که پس‌ازاو بتخت ایلام نشست از سال ۱۱٥۱ تا ۱۱٦٥ پادشاهی ایلام وبابل‌وکاسی با او

---

(۱) A . Ungnad (Die Kassiten)

(۲) تاریخ باستانی خاور نزدیك تألیف مستر هول



ستون فیروزی نارام سین

روبروی صفحهٔ ۴۲

بود و بی‌شبهه بزرگترین تاجدار ایلام بشمار است درعهد او ایلام بذروهٔ تعالی سیاسی و تجاری رسید در فهرست مبسوطی که از فتوحات او باقی است نام اکثر نقاط لرستان و کردستان فعلی مثل بلاد قدیمی که در محل شهرزور آلتون کوپر و حلوان وغیره واقع بوده مذکوراست در ۱۱۵٤ ق.م سلطنت **آشوریان** پادشاه آشور را بپایان آورد ازسمت مشرق دولت او بحوالی تخت جمشید فارس رسیدالواح سفالی بنام او درممسنی کشف شده است(۱) تمام ناحیه شرقی دجله تازاب سفلی در دست او بود در ۱۱۵۰ فوت شد وپس از او ایلام دچار انحطاط فاحش گردید.

چون تاریخ دولت های ایلام در حاشیه مطلب ما واقع میشود فقط تا حدی که در روشن کردن تاریخ کوهستان زاگروس بما مدد میکند مطالبی از آن نقل کرده و میکنیم. برای تاریخ مبسوط ایلامیها ازآغاز تاانجام کتب مشروح در دست است.

(۱) Herzfeld. De Mecquenem Fouilles de Suse Ra XIX (۱۹۲۲)

فصل دوم

روابط هند و اروپائیان با آشور و ایلام

تا اینجا سعی ما بر آن مقصور بود که احوال ساکنان کوهستان زاگروس را بطوریکه در اسناد بابل و ایلام و غیره بدان اشارت رفته‌است دسته بندی و آشکار کنیم معلوم شد که ازهزاره سوم پیش ازمیلاد بلکه قبل از آن مردمی در سراسر این کوهستان میزیسته اند که زبان و دین غریبی داشته اند ولی کسی از منشاء آنها آگاه نیست فقط از روی لغات موجوده ثابت شده است که سامی نژاد نبوده‌اند اما کی و در نتیجه چه حوادثی ازنقاط دوردست آسیا باین کوهستان آمده‌اند ؟ معلوم‌نیست. جمعی از فضلاآنها را **آزیانیك** خوانده‌اند و برخی از نژاد آریائی دانسته اند و عاقبت چون هنوز سند مثبتی بدست نیامده است‌اسمی برآنها اطلاق کرده و آنها را قفقازی نام نهاده‌اند یعنی ساکنان سلسله جبالی که منتهی بقفقاز میشود این تسمیه از روی ناچاری است و از آن بهتر عنوان‌اقوام سلسلهٔ زاگروس است که بمعنی بومیان این جبال باشد.

از تحقیق احوال آنها معلوم شد که اکثر آن قبایل مخلوطی‌ازیك نژاد بومی وعناصری هند و اروپائی بوده‌اند واین اختلاط درقبیله کاسی بیشتر آشکار است. حال در این قسمت کیفیت ظهور دسته دیگر از اقوام زاگروس را بیان میکنیم که هند و اروپائی بودن آنها مسلّم است.

محققین تواریخ قدیم بتجربه دریافته اند که یکی از علل عمدهٔ مهاجرت اقوام از مکان خود بجای دیگر خواه صورت پناهندگی داشته باشد خواه عنوان هجوم وحمله ، آنست که قوم دیگری از پشت سر بآنها فشار آورده و آنان را مجبور بجلو رفتن کرده است . درباب گوتی‌ها و کاسی‌ها رأی اکثر فضلای باستان شناس بر این است که اقوام دیگری آنانرا جلو رانده و ببین‌النهرین رسانده اند والا خود بخود از مکان طبیعی خویش بجائی نمیرفتند . مخصوصاً در حق کاسی‌ها این حدس بیشتر صادق است چه دورهٔ آنها مقارن پیدا شدن قوم تازه‌ایست در فلات ایران که آنان را هند و اروپائی مینامند هند واروپائی ها در اوایل هزاره‌دوم قبل‌ازمیلاد با دلاوران وآسواران سلحشوری که داشته اند از میان دشتهای ترکستان وصحاری شمال قفقاز وبحرخزر برخاسته وارد فلات ایران شده‌اند وبدو شعبه انقسام یافتند جماعتی بطرف جنوب شرقی رهسپار شده داخل هند گشته بومیان آنجا راباطاعت آورده زبان تازهٔ رایج کردند که‌آنرا سانسکریت می‌نامیم شعبه دیگر که قدری کوچکتر بود راه مغرب فلات را پیش گرفته باماکن کاسیها نزدیك گردید وبا آن طایفه آمیزش یافت بحدی که پرستش خدای آفتاب - سوریا Surya وخدای طاعون ماروت Marut وخدای طوفان بوریا Buryaرا بمردم کاسی یادداد واستفاده ازاسب را که‌بهترین وسیلهٔ جنگ است بجای گاو و خر بآنان آموخت .

مهاجمین هندو اروپائی با کشوری پهناور مواجه شدند که اقوام بسیار ازاقارب دورخودشان در آنجا سکونت گزیده و قرنها کامرانی داشته بر ممالك همجوار فرمانروائی کرده بودند مقصود اقوامی است که آن‌هارا قفقازی نام دادیم و یك وقتی تمام فلات ایران را دردست داشته‌اند زیر

که زبان آنان بزبان **تامیل** Tamil **هندی شباهت تام دارد وناچار باید از راه فلات ایران با هند مربوط بوده باشند** . هنگام ورود هند واروپائیها وضع مغرب ایران و بلاد مجاور از اینقرار بود :

در سرحدات شمالی ایلام ولایتی بود بنام **الی‌پی**Ellipi که شامل کوه ها ودره‌های شمال شرقی **بدره** فعلی که‌آنرا (در) میگفتند بودوتاشهر فعلی‌نهاوند میرسید حتی ازطرف شمال‌حدآن‌شاهراه بین بابل‌وهمدان‌بود درشمال‌الی پی‌بقایای طوایف **گوتی‌و کاسی**‌مقام‌داشتند وطایفه‌لولوبی کماکان در دشت حاصلخیز شهرزور **اقامت داشت** . در اسناد قدیمه‌گاهی‌نام‌ولایتی برده شده‌است که آنرا **نمری** میخوانده‌اند ومحل آنرا درقسمت‌علیای‌دیاله میدانسته‌اند ولی‌حقیقت امرآنست که لفظ‌نمری Namri اصطلاح آشوریان است و بر مستملکات‌جنوبی خود اطلاق میکرده‌اندچنانکه پس‌از تسخیر شهر زور ولایت لولوبی را **زاموا** یا **مازاموا** خوانده اند در جنوب و جنوب شرقی دریاچه ارومیه ولایت **مانائی** گسترده بود .

در مغرب آن دریاچه محلی بود که **پارسوا** یا **پارسواش**خوانده میشد [شعبهٔ پارس از قوم هندو اروپائی درحین‌جابجا شدن‌درخاک‌ایران منزلهای چند عوض کرده اند تا عاقبت در ایالت فعلی فارس قرارگرفته‌اند نخست منزل‌آنان همین‌جا است در مغرب دریاچه ارومیه پس‌ازآن بجنوب شرقی‌لرستان‌فعلی‌رفته دولتی‌تشکیل دادندکه قدما آنرا **پارسومش** نامیده اند از این محل خود را بفارس رسانیدند] .

این نقاطی که ذکر شد بعلاوه آمادا (در حوالی‌سقزوبانه)سدهای محکمی‌بودندکه سلاطین آشور را از دست‌اندازی بداخله فلات‌ایران منع میکردند وچنانکه بتفصیل خواهیم گفت دراین‌میدان‌ها بسی خون ریخته

شد تا طایفه ماد به تشکیل دولت قاهری توفیق یافت اما سایرنقاط آسیای غربی مقارن آمدن هند و اروپائی ها در چه حال بودند ؟ شکی نیست که بومیان قفقازی درآسیای صغیر و اناطولی نیز مسکن داشتند . دلاوران‌هند واروپائی به‌تسخیرجبال زاگروس اکتفا نکرده جلوتر رفتند ودرآناطولی بومیان را تحت استیلای خویش در آوردند نتیجه تاخت وتاز آنان‌تمرکز یافتن قوائی در شهر **بغازکوی** فعلی بود که پاتخت دولت‌قادری‌بنام‌هیتی گردید . این دولت روزگاری برбابل هم مسلط شد وتاقرن ۱۳ قبل‌ازمیلاد سلطنت آن در دست سلاطین هند و اروپائی باقیماند در این وقت طایفه بنام اقوام آریائی‌دولت هیتی‌را برانداخت واستقلال مصررا هم‌تهدیدکرد

واقعه مهم دیگر که ازهجوم طایفه هند و اروپائی پیدا شد تشکیل دولت **میتانی** بود در قسمت بالای دجله و فرات (درحدود قرن شانزدهم ق . م) اشراف هندو اروپائی مردم آنجا را تحت استیلای خود گرفته دولتی برومند تشکیل دادند . نام این پادشاهان خیلی نزدیك اسامی‌هندی است‌خدایانشان اسامی هندی‌وایرانی‌دارند مثل **آندرا - وارونه - میترا** Indra-Varouna-Mithra و همچنین خدای دیگر باسم **ناساتیا** دارند (Nasatya) جنگجویان میتانی را ماریامیخواندندکه درسانسکریت بمعنی پهلوان است اعدادی که میتانی ها بکار می برده اند هند و اروپائی بلکه سانسکریت‌است . ولی توده مردم که قفقازی نژاد بودند زبان وخط‌خودرا بر فرمانروایان هندو اروپائی خود تحمیل‌کردند چنانکه پس‌ازانقراض دولتشان مختصر اثری از فرهنگ هند و اروپائی باقی ماند .

هنگامیکه‌فراعنه مصر که توتمس نام داشته‌اند پی‌درپی بشمال‌سوریه تاختند تنهادولتی‌که با آنها مقاومت کردمیتانی‌بود دختر **آرتاتمه** (میتانی)

را به توتمس چهارم فرعون مصر دادند. نظام میتانی برهمسایگانش ترجیح داشت از اسب استفاده کامل میکردند پادشاه میتانی ازنجبا وامراء که آنها را ماریانو Mariannou میخوانده اند گروهی مساعد و معاون داشت که کار جمع سپاه و مشق افراد با آنها بود(۱).

دولت میتانی تاقرن ١٤ پیش ازمیلاد باقی بود درآن زمان همنژادان آنها از آناطولی هجوم آورده آنان را مغلوب کردند و دولت آشور هم بکلی دولتشان را منقرض کرد. این دولت کوچك که در بالای فرات تشکیل یافت ظاهر بی اهمیت ولی در باطن بسیار مهم است زیرا که مقدمه ورود گروه عظیمی از هند و اروپائی بود که فلات ایرانرا سراسر اشغال کردندو چند قرن بعد همین مردم باسم ماد و پارس در صفحه تاریخ جلوه گر گشتند.

ازنتایج حمله نژاد هند واروپائی اختلال اوضاع دولت فراعنه مصر بود زیرا که طایفه‌ای بزرگ بنام **هیکسس** Hyksos برآنجا مستولی شده مدتی دراز برمصر فرمانروائی کردند امروز محقق شده‌است که درمیان آنها اقوامی بوده اند که بزبان های آریائی از دسته سانتوم هندو اروپائی تکلم میکرده اند. استیلای هیکسس ها در مصر تا سال ١٥٨٠ دوام داشت.

دیگر از نتایج استیلای نژاد هندواروپائی انحلال طوایف قفقازی سابق الذکر درمغرب آسیا بود زیرا که این طوایف درمیان این سیل شخصیت خود را گم کردند وجزعشایری معدود درکوهستان سخت زاگروس اثری از آنها نماند.

---

(١) Contenau arch. or. II' P 887

روابط آشور با مردم زاگروس

برای تاریخ ناحیهٔ زاگروس که امروز کردستان ولرستان نام دارد سالنامه‌ها و کتیبه‌های پادشاهان آشوری ازمنابع مهم بشمار میرود ما محض اختصار فقط نکات مهمه را ازتاریخ آشور اقتباس کرده دراینجا مینگاریم.

نخستین پادشاهی ازآشوریان که ذکر حمله بکوهستان شمالی وشرقی را کرده است **تیکلات پیلسر** اول (١١١٥ ـ ١١٠٠ ق.م.) است این پادشاه ارمنستان را گرفته وارد جنگلهای انبوه شده وبحوالی دریاچه **وان** سپاه رانده است ولی نامی از اقوام زاگروس نبرده است.

پس از او **ادادنیراری** دوم Adad-Nirari (٩١١ـ٨٩٠ ق.م.) مدعی است که از حدود زاب اصغر حرکت کرده ازحواشی **لولوبیوم** و **زاموا** گذشته ازگردنه های **نمری** عبور کرده است.

اما تازمانی که دست نیرومند **آشورنازیرپال** (٨٨٥-٨٦٠)شوکت قدیم دولت آشور را باز نگردانید، هیچ پیشرفت معتنابهی در ناحیه زاگروس نصیب آن دولت نگشت. درزمان آن پادشاه آشوریان کوهستان **اورامان** را تصرف کرده بجای شهرقدیم **اتلیلا** Atlila که انبارغلهٔ بزرگی برای دولت آشور بوده شهری جدید بنا نهادند باسم **دور آشور** وآنجارا مرکز ولایت تازه فتح شده قرار دادند. در این لشکرکشی اگرچه نخستین دشمن آشوریها شخصی بود بنام **نوراداد** که اسمش سامی است ولی باقی دشمنان را میتوان ازمردم

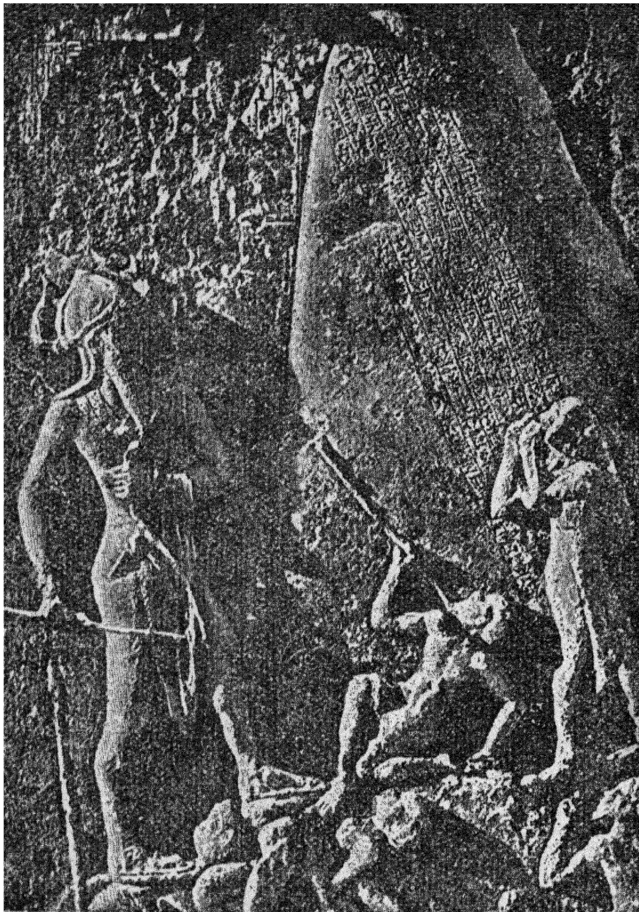
---

(١) De la Porte . Evolution de l'humanité t VIII P. 271

بومی شمرد. فشار ایرانیان ازسمت مشرق در اینوقت در کوهستان زاگروس محسوس شده بود زیرا که ایرانیان هرقدر بسمت غرب پیش میآمدند قلاع و شهر ها را از بومیان گرفته و خود در آنجا ساکن میشدند دولت آشور خطر این خصم جدید را درك کرد.

نخستین اثری که ظاهر شد درعهد **شلمنصر** سوم بود این پادشاه در ۸۵۶ با دو تن از امراء قفقازی **نیکدیم** و **نیکدیاره** در زاموا مصادف شد و در ۸۴۴ با حکمرانی ملقب به یانزو مواجه گردید و اورا پس از مطیع ساختن در ولایت **نمری** بحکومت نصب کرد چنانکه سابقاً گفتیم **یانزو** کلمه کاسی است در ۸۳۵ این شخص یاغی شد طغیان او بهانه لشکر کشی آشوریان گردیده بجانب مشرق راندند نخست ولایت نمری و پارسوا را گرفتند آنگاه بولایت مادایی (ماد) نزدیك **سقز** کنونی تاختند درمرز ماد استحکاماتی ساخته تمثال پادشاه آشور را برای پرستش درآنجا نصب کردند درسال ۸۲۹ **اوالکی** Ualki سردار آشور لشکر بآذربایجان فعلی برد و در خاك مانائی جنوب دریاچه ارومیه و پارسوا درمغرب آن، فتوحاتی کرد در میان این دو ولایت بامیری برخورد **ارتاساری** Artasari که اسمش مرکب از دوجزء ایرانی است ونشان میدهد ایرانیان درآن ناحیه تسلط تام داشته اند پارسوا ونمری در سال ۸۲۸ مجدداً بدست آشوریان مفتوح گردید و در تمام این مدت که ذکر شد ولایت شهر زور (زاموا) در تصرف آشور باقی بود.

پس ازآنکه انقلابات داخلی آشور بسلطنت **شلمنصر** خاتمه داد ولایات زاگروس سر ازاطاعت بازکشیدند واستقلال یافتند جز ولایت پارسوا در مغرب دریاچه ارومیه که نتوانست آزاد شود زیرا که دولت جدیدی بنام



سنگ کله شین در مرز غربی ایران

(از کتاب دمرگان)

روبروی صفحهٔ ۵۱

هالدیا Haldia (خالدی) از طرف ارمنستان ظهور کرده این ولایت را بخود ملحق کرد پادشاه خالدی سنگی تراشیده در گردنه **کله‌شین** (جنوبغربی دریاچه نزدیك سرحد) نصب کرد که اکنون باقی است دولت آشور ظهور این خصم جدید وطغیان نواحی زاگروس را نمیتوانست تحمل کند پادشاه جدید آشور **شمشی‌اداد** پنجم (۸۲۵ – ۸۱۲) لشگر بآن نواحی برد ولایات مانائی و پارسوا را بتصرف درآورد بعلاوه دو ناحیه دیگر را بنام **مسو** Messu و **گزل‌بندو** Gizil bundu که ظاهراً در اطراف رودخانه (جغتو) (زرّینه رود) واقع بوده اند اشغال کرد دراینجا آشوریان با یکنفر سردار ایرانی بنام **پیریشاته** Piri-Shate مصادف شدند اگر مندرجات کتیبه های آشوری وسالنامه های دولتی آنان صحیح باشد که این شخص را پادشاه آن ناحیه خوانده اند، میتوانیم بگوئیم که دراین موقع سرداران ایرانی قدرت را ازاقوام قفقازی سلب کرده بودند. مؤید این گفتار اسامی پادشاهان نواحی دیگر تا سرحد ارمنستان است که همه ایرانی بوده اند. آشوری ها چون بسمت جنوب سرازیر شدند وولایت مادای را گرفتند با سرداری مصادف شدند بنام **هاناسیروکا** Hanasiruka که شباهت باسامی قفقازی دارد معلوم میشود دربعضی قسمتها حرکت نقل و انتقال ایرانیان تا این تاریخ بپایان نرسیده بوده است.

مقارن اواخر سلطنت **شمشی‌اداد** ولایت نمری‌هم بادشمنان آشور متحدشده و تا ۶۵ سال قدرت آشور را درآنجا ملغی کرد معذلك بکلی دست آشور کوتاه نشده ودر این فاصله هشت مرتبه لشگر بخاك مادای (ماد) ودو مرتبه بولایت مانائی وچهار بار بخاك نمری فرستاد ولی کاری ازپیش نبرد زیرا که کوکب سعادت دولت **هالدیا** (خالدی) دراوج ترقی بود پادشاه

آنان موسوم به **منواش** Menvash **پارسوا** را گرفت و در خاك مانائی جنوب دریاچهٔ ارومیه درمحل **تاش‌تپه** کتیبهٔ ازخود باقی گذاشت.

پادشاه آشور شمشی اداد (٨٢٤ ـ ٨١٢) نامی از **ماد** میبرد و اطاعت و خراجگزاری این طایفه را شرح میدهد از عبارات سالنامه او پیداست که ولایت ماد درقرن نهم ق.م خیلی آباد بوده وشهرهای پرجمعیت داشته‌است جانشین او **اداد نیراری** سوم (٨١٢ـ٧٨٢) چند بار لشگر بزاگروس کشیدو مدعیست که ولایات **الی‌پی** ـ **هارهار** ـ **آرازیاش** ـ **مسو مادائی** ـ **گزیل بوندو** ـ **مانائی** ـ **پارسوا** و اراضی دیگررا فتح کرده است ولی گویا(١) حقیقت ندارد و جانشین‌های او بسی ضعیف‌تر از خود او بوده اند.

چون زمام دولت آشور بدست **تیکلات پیلسر** سوم (٧٤٦ـ٧٢٨) درآمد دورهٔ سوم این‌دولت شروع‌شد. درمیان دشمنان این پادشاه که نامشان در سالنامهای رسمی آشور ضبط‌است اسامی طوایف مختلف کاسی وقفقازی و آرامی و ایرانی می بینیم ولی پیدا است که عنصر ایرانی تفوق تام حاصل کرده است واین دلیل است که ایرانیان دراین‌هنگام دولت خودرا درفلات ایران استحکام بخشیده بفکر تجاوز بخاك همسایه غربی افتاده اند. چون یکسال ازسلطنت تیکلات‌پیلسر گذشت ولایت شهر زور را باطاعت درآورد و در سالهای بعد که عشایر کوچکی را ازکوهستان زاگروس بشامات کوچ میدادند حاکم شهر زور حضور داشت وشرکت مینمود.

لشگر کشی دوم تیکلات پیلسر بنواحی کوهستانی بود ولی درست نمیتوانیم امتداد آنرا معین کنیم زیرا اسامی‌شهرهائی که ذکر شده بیشتر

---

(١) Olmstead تاریخ آشور

قفقازیند همینقدر معلوم است که سپاه آشور درحدود چهل فرسنگ بجانب مشرق **اربیل** کنونی رسیده است. درسال ۷۳۷ سپاه دیگری از آشور بسر کوبی عشایر زاگروس رفت ورئیس آن‌ها موسوم به **اوپاش** Upash ازخانواده **بیت کاپسی** بکوه **آبیروس** پناه جست که گویا یکی از قلل پنجه علی در شمال غربی همدان باشد یکی ازرؤسای این عشایر **یوتارشی** نام ایرانی-الاصل بود که بسلسلهٔ جبال **روا** Rua پناه برد گویند این کوهی است که اطرافش نمکزاراست وبعضی آنرا همان کوه پنجه‌علی دانسته‌اند. آشوریان از این پیشرفت مغرور شده مدعی ورود بخاك مادای که همان ماد است گشتند. درهمین نواحی‌است که مادها سلطنتی تشکیل داده بودند درکتیبه های آشوری این‌عهد نام ولایت پارسوا وشهر **زاگروتی ماد های توانا** و بزرگ وسرزمین **نیشائی** را می‌یابیم مدعی هستند که باج ازولایات ماد والی پی و رؤسای اقوام دور دست گرفته اند و تا پای کوه **بیکنی**Bikni (دماوند) رفته‌اند چون خط‌سیر این سپاه آشور ازناحیهٔ جنوبی کردستان فعلی بسمت‌همدان بوده ذکراسم **پارسوا** (که درغرب دریاچه‌ارومیه‌بوده) بنظر غریب میآید مگر اینکه بگوئیم مردم پارسوا ازآن محل کوچ کرده وبطرف جنوب میرفته‌اند وبا آشوریان مصادف شده‌اند زیرا که پارسواها را بعد از چندی در شمال خوزستان در ولایت **پارسواش** می بینیم و از آنجا هم بایالت فعلی پارس رفته اند.

اما شهر **زاگروتی** باعتقاد بعضی مورخان همان **ساگارتی** Sagartioi است که **هردوت** ذکر نموده و آنرا یکی از طوایف پارسی شمرده است نیشائی باطراف کرمانشاه وماهیدشت اطلاق میشده‌است که در آنجا اسبان خوب تربیت میکرده‌اند و مراتع معروف داشته است. ممکن

است ادعای تیکلات پیلسر راجع بفتح این ممالك پهناور مقرون بصحت نباشد وممکن است مقصود او ازتسلط، همان اخذ خراج باشد که ساکنان **ولایات** دور **دست** **میفرستاده‌اند** بنا بر این لازم نیست که سپاه آشور بهمهٔ این نقاط رفته باشد **هر تسفلد** میان ماد های توانا که در کتیبهٔ تیکلات پیلسر ذکر شده با مادهای اطراف کوه **بیکنی** تفاوتی قائل است(۱)

چون نوبت سلطنت **بسارگن** دوم رسید (۷۲۲ـ۷۰۵) درصدد برآمد که نخست انتظامی درکار ولایات زاگروس بدهد ونفوذ دولت **هالدیا** را درشمال وشرق بکاهد اولین مصادمه بادولت مانائی پیش آمد تفصیل آنکه یکی ازسرداران ایرانی موسوم به **میتاتی** Mitatti ازمردم زیکیرتو Zikirtu بومیان را وادارکرده بودکه برحکمران خودکه **ایرانزو** نام داشت بشورند ایرانزو از سارگن استمدادکرد او درسال ۷۱۹ یاغیان را طرد نمود(۲) سه‌سال بعد پادشاه جدیدی در مانائی برتخت نشست بنام **آزا** و بدست دو تن ازسران ایرانی موسوم به **میتاتی** Mitatti و **بغداتی** Bagdatti کشته شد سارگن برادر **آزا** را بتخت نشانید نام او **اولوسونو** Ullusunu بود. در این وقت آشور فشار دولت هالدیا را بسختی احساس کرد برای مقابلهٔ با این دولت آشوریان ایالت پارسواشرا توسعه داده شش ناحیه‌را بآنجا منضم کردند ازجملهٔ اصلاحات آنها این بوده که شهر **هارهار** (درجنوب دریاچه **زره بار**) را بنام **کارشاروکین** karsharrukin نـامیدند و آنجـا را کرسی ولایتی بزرگ کردند چون سپاه آشور از شهر زور باین نقطه رسید ولایت الی پی (بین کرمانشاه وهمدان) هم اطاعت آشور را پذیرفت و ۱۲

---

(۱) تحقیقات باستان‌شناسی راجع بایران ۱۹۲۹ برلن.

(۲) A . C . Lie کتیبه‌های سارگن دوم جلد اول پاریس ۱۹۲۹

تن ازکدخدایان ماد قبول تابعیت سردار آشوری کردند.

چنانکه گفتیم پادشاه مانائی دست نشانده دولت آشور بود درآنوقت یکی از بزرگان مانائی پسری داشت که نزد دولت هالدیا گروکان بود نام آن‌بزرگ **دیا اکو** Daiaukku (۱) بود دراین‌هنگام سپاه هالدی وارد خاك مانائی‌شد و **دیااکو** را وسیله پیشرفت قرارداد و ۲۲ قلعه‌را بتصرف‌آورد سارگن بسرعت پیش‌آمد **دیااکو** را با خانواده اش اسیرکرد **بحمص** شام تبعید نمود ودر ولایت مانائی‌آرامش برقرار شد. درهمین‌سال اهالی‌سمت جنوب شهرزورشورش کردندولی‌مجدداً مجبورباطاعت‌آشورشدند. آشوریان برای جلوگیری ازاین قبیل سرکشیها دوناحیه دیگر را جزو قلمرو شهر **کارشاروکین** قرارداده وآن شهررا چنان‌مجهزکردندکه بتواند هرشورشی را خاموش کند.

این مطلب در سالنامه های دولت آشور مندرج است و برحسب اتفاق نامه‌ای بدست آمده‌است که این مسئله را بطور وضوح تأیید میکند زیرا که آن‌نامه حاکی ازچگونگی تحکیم این شهر و مقدمات حمله بماد است بنابراین میتوان گفت که سالنامه های رسمی از روی این‌نامه تدوین شده‌اند(۲) دراین نامه مذکور است که مادیها فعلاآرام هستند و ۲۲ شهر آنها ارمغان و پیشکش های خود را در شهر کارشاروکین تقدیم کرده اند سارگن درکتیبهٔ قصر خود شرح تحف و هدایا را نقش‌کرده وتصرف شهر

(۱) کلمه دیااکورا یونانیان‌دیوکس‌ضبط کرده‌اند. بعضی‌این‌شخص‌را بامؤسس‌خاندان سلطنت ماد یکی دانسته‌اند وبعضی دو شخص باین‌نام قائلند.

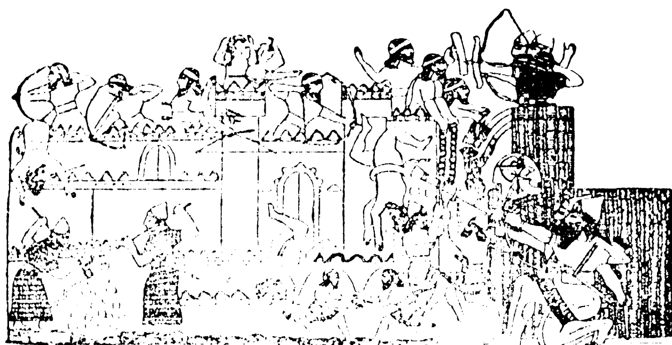
(۲) Harper ABL No 126 Waterman RCAEI,86

کیشه سیم Kishesim را درولایت **پارسواش** خبر داده‌است وگوید این شهر دارای سه‌حصار وبرجهای عالی بود.

این کتیبه قصر سارگن تصویر ایرانیان وبومیان ساکن زاگروس را نشان میدهد گیسوان کوتاه مجعد دارند که با نواری سرخ آنرا بسته‌اند وبعضی هم کلاه کوتاهی بادستار باریکی برسر نهاده اند ریش کوتاه آنان هم مجعداست قبائی آستین کوتاه که بزانو میرسد دارند و برروی آن نیم‌تنه‌ای عجیب از پوست پوشیده‌اند که هنگام صلح بر روی دوش ها آویخته و جاو آن باز است و در روز جنگ بجای زره و لباس چرمی آشوریان بکار میرفته این رؤسای زاگروس هم مثل بعضی از آشوریان پا برهنه هستند ولی برخی از آنها موزه بلندی با تسمه های چرمی در پا دارند که اکثر نوك آنها برگشته است زیرا که در نواحی کوهستانی این‌طرز مناسب تر است هیتی‌ها هم کفش نوك برگشته داشته‌اند مردم زاگروس دراین کتیبه ازجنس سلاح نه شمشیردارند و نه کمان. سلاح عادی آنان نیزه بلندی و سپر مستطیلی است.

در این کتیبه شرح لشگرکشی سارگن بکردستان ذکر شده است ۷۱۴ (۱) که برای موضوع بحث ما بسیار سودمند است: **سارگن** ازکوه **کولار** kullar درنواحی زاب سفلی (شمال شهرزور) گذشته بسرعت قدم درخاك مانائی نهاد **اولوسونو** سابق‌الذکر که دست نشانده سارگن بود اورا پذیره شد و متفقاً بولایت پارسواش (مغرب دریاچه ارومیه) قدم نهادند حکام نمری و ماد و بسی نقاط دیگر پیشکشی‌های لایق گذرانیدند منجمله اسبان توانائی‌که بر دوپا بلند میشدند و استران چالاك و اشتران

۱- Thureau Dangin شرح لشگرکشی سارگن در نوبت هشتم (پاریس ۱۹۱۲)



قلعه‌گیری آشوریان

روبروی صفحه ٥٦

[باختری]. اسم این حکام که باستقبال سارگن آمدند برای خوانندهٔ عادی البته چندان جالب توجه نیست ولی اگر دقت شود از اسامی آنها مطالب بسیار بدست میآید که همه مؤید ایرانی‌الاصل بودن آنان است از جمله **تالتای الی‌پی** Talta که یکی از نجبای قدیم و خاندانهای باستانی ولایت الی‌پی بود ودر خدمت او سه تن از سران ایرانی ازسمت جنوب و مشرق شهر زور رهسپارشده بودند نام آن سه‌تن چنین‌است : ۱ ـ **اوکسار** Uksar (سیاکسار یاهوخشتراول) ۲ ـ **دوریسی** Durisi ۳ ـ **ساتارشو** Satarshu دردنبال این بزرگان رؤسای دیگر نواحی زاگروس و فلات ایران بخدمت سارگن رسیده هدایای خودرا بحضور آن پادشاه مقتدر عرضه کردند اسامی آنها در فهرست تفصیلی باقی مانده است بسی از آنان نام قفقازی دارند مثل **پای اکو ـ ماشدای اوکو** که نظیراسم **دیااکو** (Deioces یونانیان) است وعدهٔ کثیری اسم ایرانی دارند که یك‌جزء اسمشان **اورا** Oura (اهورا) است مأخوذ ازنام (اهورامزدا خدای باستانی‌ایرانیان) همچنین **بغ بررنه** Bagbararna که یك‌جزء آن بغ‌است بمعنی خدا واین کلمهٔ ایرانی حتی درعهد کاسی‌ها هم متداول بوده است چنانکه محلی را **بیت بغائی** نام داده بودند و بزبان سامی همان جارا **بیت‌ایلی** ترجمه کرده اند که هردو بمعنی خانهٔ خدای است . چنانکه گفتیم اسم یکی از ایرانیان را **ساتارشو** ضبط کرده اند واین صورتی است که خشترهٔ ایرانی در زبان آشوری بخودگرفته است . خشتره بمعنی (کشور است) دیگری را نام **اشپه‌بره** Ashpabarra است یعنی‌اسب بر (مقصودسواراست) . چون دبیران‌آشوری قادرنبوده‌اند که همه اصوات ایرانی را درخط خود بدرستی نقل‌کنند ازاین رو منشاء بسیاری از اسامی برای ما مجهول مانده است و ممکن است اجزاء ایرانی

بواسطهٔ تحریف بدین صورت ناشناخت درآمده باشند اما خود دبیرهای آشوری کاملا ایرانیان را از بومیان زاگروس تمیز میداده اند و هر جا قصدشان تصریح بنام ایرانیان بوده آنانرا مادای خوانده اندکه بمعنی عموم ایرانیان است.

سارگن در سال نهم سلطنت خود گردش مختصری درنواحی **الی‌پی و ماد** نمود وولایتی را که درسرحد الی‌پی بود و بیت‌ایلی نام‌داشت باچند ناحیه از کوهستان اطراف بگرفت و تا حوالی **ماندا** Manda پیش رفت و از ۴۵ تن شهرداران (حکام بلاد) ماد خراج گرفت همچنین از **تالتا** امیر الی‌پی باج ستد. چنین پیداست که نیروی آشوری ازخاك همدان‌هم تجاوز کرده است زیرا که در روی بعضی استوانه‌ها که کشف شده می‌بینیم سخن از تسخیر ولایت سیماش Simash رانده اند که در سرحد ماد های شرقی واقع‌بوده ومثل الی‌پی از یك‌سمت بکشور ایلام می‌پیوسته است(۱)

ایلام (دورهٔ جدید)

اگرچه دراین کتاب ما تاریخ منظمی ازدولت عتیق ایلام ننوشته‌ایم زیرا که حوادث آن دولت بزرك قدیم که در خوزستان وقسمتی ازلرستان قائم بوده در حاشیهٔ مبحث ما واقع است ولی اگر کسی بخواهد حقیقتاً کنجکاوی‌دقیقتری ازتاریخ قدیم‌ایران خاصه ناحیهٔ غرب بکند بایدبتاریخ این دولت هم آشنا شود.

ما در اینجا فقط قسمت هائی را نقل میکنیم که تماسی با موضوع دارد مثلا گزارش دولت جدید ایلام چون میدان جنگ آنان با آشور در

(۱) ظاهراً سیماش ناحیهٔ بختیاری بوده است.

کردستان و کرمانشاه فعلی بوده است جایز است که مفصل‌تر گفته شود.

بطوری که سابقاً اشاره کردیم ازقرن ۱۲ قبل ازمیلاد دولت ایلام از شمار دول بزرگ دور افتاد و بر کنار ماند از ۱۱۵۰ تا ۸۲۱ ق.م بکلی نام ایلام مستور و پنهان است فقط در این سال اخیر شمشی‌اداد پادشاه آشور گوید ایلامیان در جنگ وابان برضد من با خصم شریك شدند در ۷۴۲ ق.م. اسناد بابلی حاکی است که شخصی بنام **هوبان ناگاش** بپادشاهی آنجا رسید بعد از او برادرزاده اش بنام **شوتروك ناحونتهٔ** دوم بسلطنت ایلام نشست (۷۱۷–۶۹۹) وآثار بسیار ازاو باقی است منجمله کتیبه هائی در کوه نزدیك **مال امیر** (ایذه) این پادشاه هم مثل سلف خود طرفدار پادشاه بابل بود که دشمن سارگن محسوب میشد. پس خصومت میان آشور و ایلام بمناسبت طرفداری دولت اخیر از بابلیان بوده است سارگن لشگر کشید و پادشاه ایلام را بکوهستان لرستان گریزانید در ۷۰۸ ق.م. سارگن راه کرمانشاه و همدان را بازدید و ازآن طریق سپاه خود را پیش فرستاد. توضیح آنکه چنانکه گفتیم در ولایت الی‌پی (بین کرمانشاه وهمدان)(۱) امیری بود باتدبیر موسوم به **تالتا** دراینوقت وفات یافت ومیان فرزندانش نزاع برخاست یکی از آنان **نیبه** Nibe نام بشوتروك ناحونته پادشاه ایلام پناه برد و دیگری موسوم به **ایشپه بره** (اسب بر = سوار) از آشوریان مدد خواست وبیاری آن‌دولت بحکومت نشست.

سناخریب پادشاه جدید آشور در ۷۰۲ از راه کرمانشاه پیش‌رفته در کتیبهٔ خود چنین مینویسد : بقایای طایفهٔ کاسی‌را که اطاعت ازپدرانم نمیکردند منهزم کردم. حاکم شهر **هارهار** (در اورامان) درگزارشی که

(۱) بعضی الی‌پی را همان ولایت کرمانشاه فعلی دانسته اند.

بدربار آشور داده می نویسد که در اطراف ما آرامشی برقرار است اما در نواحی جنوب ایشپه بره که دوست آشوراست دوچار جنگ است و **واکسار** (هوخشتره) توطئه برضد حاکم شهر خود دیده است.(۱)

سناخریب لشگر بدانجا برد وقسمتی ازولایت الی پی را بایالت هارهار ملحق کرد. سرنوشت هوخشتره مجهول است. ظاهراً مردم ماد مطیع آشور شدند (سالنامهٔ آشوری در عهد سناخریب حاکی از این است). در نتیجهٔ شکست های لشگر ایلام پادشاه آنجا از میان رفت و **هالوشو** نام بتخت نشست (۶۹۳_۶۹۹) وفتوحاتی دربابل کرد و پسر سناخریب را هلاك نمود سناخریب هم پسر اورا کشت مردم ایلام شوریده پادشاه خودرا عزل کردند بجای او **کودورناحونته** (۶۹۳_۶۹۲) بسلطنت رسید چون با خطر دولت آشور نمیتوانست در شهر شوش بماند پایتخت خود را بشهر **مدکتو** Madaktu در کرخهٔ علیا قرار داد (نزدیك محلی موسوم بدرهٔ شهر دردشت صیمره) ولی در آنجا هم ازترس آشوریان نتوانست مقام کند خود را بشهر **حیدالو** رسانید که در کنار شط کارون در طرف بالا واقع بوده وازشوش بآنجا ۲۲ فرسنگ بخط مستقیم مسافت بوده چنانکه میان حیدالو و مالمیر (ایذه) ۱۳ فرسخ می شمرده اند محل فعلی آن شهر را دزملکان میدانند(۲) ظاهراً پادشاهان ایلام عموماً هنگام خطر رخت باین مکان میکشانیده اند. آشوریها بواسطهٔ طغیان بهاری رودخانه ها نتوانستند

---

(۱) مقصود شهری است درحوالی هارهار نزدیك دریاچهٔ زره بار اورامان- سابقاً این اواکسار رادیدیم که درسال هشتم سلطنت سارگن سر باطاعت فرود آورده وهدایائی تقدیم کرد. دراین موقع برخلاف آشوریان وارد توطئه شده است

(۲) Billerbeck

نزدیك شوند و کودور ناحونته اگرچه از حملهٔ آنان ایمن شد ولی پس از ۱۰ ماه سلطنت بدست درباریانش هلاك گردید.

پس از او برادرش **هوبان‌ایمنا** Huban - Immena (۶۲۹ - ۶۸۸) لشگری بزرك به جنگ سناخریب برد سپاه او مرکب‌بوداز مردم **انزان** (ممسنی و کهگیلویه) که جزء سلطنت ایلام بشمار آمده است و اهالی **پارسومش** Parsumash (۱) واهالی الی‌پی که در این وقت‌قسمت بیشترش تحت نفوذ آشوریان بود باری میان دو خصم جنگی صعب افتاد. در بهار ۶۸۹ پادشاه ایلام دوچار مرض فالج شد و سناخریب بفتح‌بابل موفق گردید بعد از این پادشاه کشور ایلام گرفتار هرج‌ومرج شدسلاطین او مطیع آشور گشتند و آشور آنهارا برضد یکدیگر تحریك میکرد.

تغییر سیاست آشور

قرن هفتم قبل از میلاد زمانی است‌که سیاست دولت آشور دیگرگون شد. تا این تاریخ دولت قهار آشوردرحملاتی‌که بکوهستان زاگروس‌میکرد بیشتر قصدش‌گرفتن اراضی والحاق ولایات بقلمرو خودبود. چنانکه دیدیم شهرهائی مثل **هارهار** و **دورشاروکین** وغیره درکوهستان زاگروس ساخت وایالاتی‌را ضمیمهٔ آنها کرد برای دومقصود یکی آنکه این‌شهرهای ساخلوی مستحکم مهیای دفع شورشهای محلی باشند و منتظر رسیدن‌مدد از **نینوا** ننشینندیگر آنکه غلات وافردر انبارهای خود جمع کرده‌بدولت آشور تحویل دهند. این است که در واقع دولت آشور یکنفر فرمانفرمای

---

(۱) مقصود پارسوا (درغرب‌دریاچهٔ ارومیه) نیست بلکه مرادناحیه‌است‌در شمال خوزستان که ظاهراً در این‌تاریخ هم دردست هخامنشیان بوده است.

زاگروس معلوم کرده نظم و نسق قبایل آن سامان را از او می‌خواست و مرکز او بیشتر شهر زور اورامان بود. علت اینکـه سیاست استعماری آشور پیش میرفت آن‌بود که سروکار آشوریان باقبایل بومی زاگروس بود که بحفظ دهات خود در دامنهٔ کوه ها علاقه داشتند و بیشتر پیاده بجنگ می رفتند.

رفته رفته تعداد ایرانیان بمعنی اخص یعنی مادیها و پارسی ها در زاگروس زیاد شد و موجهای مهاجرین آریائی پیش آمده بر آن نواحی مسلط گردید و بومیانرا که‌اصطلاحاً قفقازی میخوانیم بمرتبهٔ‌رعیتی‌درآورده در خود منحل کردند و خود خواجه و رئیس شدند چنانکه نام سرداران زاگروس در عهد پادشاهان مهاجم آشور بیشتر ایرانی است و در هرقرن نسبت آنها بیشتر از قرن سابق میشده است این افزایش ایرانیان ازاواخر هزارهٔ دوم قبل ازمیلاد محسوس است تا اینکه درقرن هفتم بکلی موازنه بهم خورد و اکثریت غالب با ایرانیان شد و برای بومیان شخصیتی نماند همه قلعه‌ها و دیه‌های محکم در دست مادیها و سایر طوایف آریائی درآمد و زاگروس هم جزء سایر نقاط آریائی نشین فلات ایران شد. پس دولت آشور خودرا در این قرن با خصم جدیدی روبرو دید بمراتب خطرناکتر و رزم آزموده تر از بومیان کوه نشین سابق. یکی از خطر های این طایفهٔ جدید آن بود که همه اسب سوار بودند وبپرورش این حیوان نجیب علاقهٔ دینی داشتند چنانکه ترکیب اسامی خودرا از نام این‌حیوان میکردند (۱) و حتی آریائی‌هائی هم که بهند رفتند و دین ودائی بآنان منسوب است قربانی اسب‌را محترمترین و مقدس‌ترین قربانی‌ها میشمردند. اسب برای

— (۱) مثل تهم اسب، کشن اسب، ویشتاسب، اسپه باره وغیره.

آریائی‌ها بهترین وسیلهٔ جهانگیری بود بقوهٔ این حیوان بر ممالك شرقی دست یافته و از مراکز خود باین نقاط دور دست رسیده بودند بقوهٔ این حیوان دربرابر افواج آشوری ایستادگی وکر و فر میکردند برای پرورش اسب مراتع پهناوری را تخصیص داده بودند مثل ناحیه **نیسای** (نیشای) که **ماهیدشت** کرمانشاهان باید باشد و اطراف بیستون که چمچمال گویند و دشتهای شمال همدان وغیره علاوه برمحل‌های پرورش اسب که درنواحی خارج زاگروس بوده مثل **خوار** و **پشتخوار** (سواد کوه) وغیره دراین مراتع رمه ها از اسبان قوی هیکل و چالاك و پر طاقت پرورش میدادند چنانکه مدح و وصف آنها در کتیبه های آشوری آمده است و در **اوستا** احترام اسب آشکار است کاسی‌ها در عهد اخیر دولت خود استفادهٔ ازاین حیوان را از آریائیهای تازه وارد آموخته بودند .

چنانکه امروز در عالم پیدا شدن وسایل نقالیهٔ جدید مثل هواپیما و اتومبیل انقلابی در امور لشگر کشی و سپه‌رانی کرده است و طرفین ناچارند خود را با آن وسایل آراسته کنند در قرن هفتم قبل از میلاد هم تعمیم اسب و استفادهٔ جنگی ازآن یك مسئله استراتژی ولشگرکشی برای دولت آشور گردید زیرا که هم مادها و پارسها هم سیت ها (**اشکوزا**) و **کیمری‌ها** و سایر طوایف همنژاد آنها از اسب استفادهٔ جنگی میکردند وسرعت غریبی در نقل وانتقال وتاخت و تاز پیداشده بودکه‌افواج‌آشوری را عاجز میکردند پس ناچار بایستی آشور سپاه خودرا ازاین وسیلهٔ جنگی بی نیاز کنند .

سیاست دولت آشور در این قرن آن شد که‌دست از استعمار ونگاه داری ولایات فتح شده بردارد واین امیدرا نداشته باشد فقط کوشش کنند

که رمه‌های اسب‌را برباید زیرا که اسب بهترین غنائم بود باربودن آن آشور هم خصم‌را بی‌وسیله میکرد هم خودرا مجهز مینمود. از این‌تاریخ دولت آشوررا می‌بینیم که راهزنی وترکتاز پیش گرفته مسافت های بعیدمی‌پیماید هرجا نام از رمهٔ عظیمی بشنودسپاهی بآنجا میفرستند تاناگهان گله ورمه را ربوده بآشور ببرند دیگر در فکر غلبهٔ تام و استیصال قبایل نیست شیوهٔ استعماررا از دست داده است از این جهت دامنهٔ تاخت و تاز آن‌دولت‌هم بهمین نسبت وسعت‌گرفت مثلا اگر سابق‌حداکثر تاکوهستانهای کرمانشاه وهمدان پیش میرفت در قرن‌هفتم بخوار وپای کوه دماوند و حاشیهٔ کویر نمك رسید اما نه‌برای تملك وتوقف بلکه برای‌بردن رمه‌های‌اسب‌وغیره.

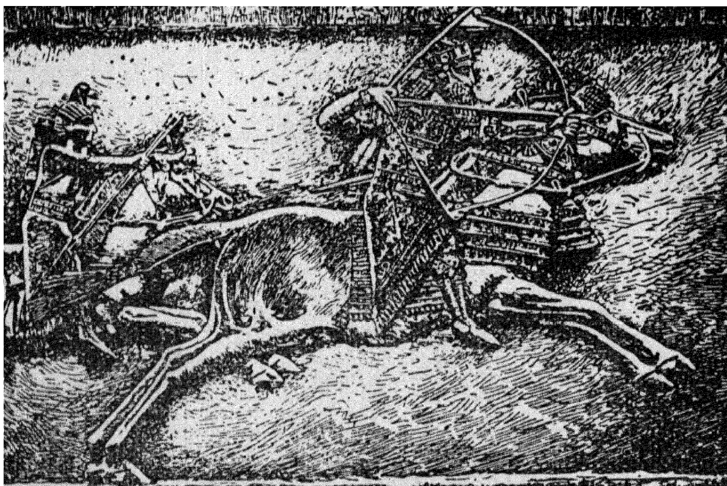
درعهدسلطنت **اسارهادون** Esarhaddon (۶۸۱–۶۶۸) این سیاست‌دولت آشور بخوبی اجراء شد ازاین پادشاه کتیبهٔ مانده‌است‌بتاریخ (۶۷۳ ق. م.) که شرح پیشرفت های خودرا چنین بیان میکند: (۱)

« اما سرزمین **پتوش‌آری** Patush Arri (۲) درحاشیهٔ‌صحرای نمك در میان‌قلمرو مادهای دور دست‌که کوه **بیکنی** (دماوند) یعنی جبل لاجورد حد آن محسوب میشود وهیچیك از پدران تاجدار من قدم‌بدانجا ننهاده بود من از آنجا دوتن از شهریاران نیرومند اسیرگرفتم‌یکی **شیدیر پرنه** Shidir-parna (چیترا فرنایاتیافرنس یونانیها) دیگر **اپرنه** Eparna و با اسبان سواری تعلیم یافته ورمه وگله شتران بآشور بردم ».

نیروی آشورکه مرکزش **بیت‌کاری** Bit kari بود چندبار بولایت

R. E. Thompson (۱)

(۲) مرادش همان پتیسخوریش Pateischors است‌که استرابون در **کتاب پانزدهم فصل سوم بند اول یادکرده است یعنی سواد کوه.**



سوار آشوری

روبروی صفحه ٦٤

ماد حمله برد ولی ازمقصد آنها اطلاعی نداریم ممکن است فقط هدف آنها دره های دشت **نیسای** کرمانشاهان یا دره های همدان بوده باشد هر دفعه قدمی فراتر نهاده برای تحصیل اسب ، متهورانه پیش میرفتند آخرالامر مصمم شدند که خود را بسرزمین پرغرایب **خوارا** Choara برسانند که از یکسو محدود بصحرای نمك واز سوئی بدامنهٔ دماوند بود. درکتیبه‌ها می‌بینیم که سواران آشوری برای ربودن اسب بناحیهٔ **کوك کوما** Kuk - Kuma (قم ؟) وشهر **رمدانی** Ramadani رفته نقشه میکشندکه خودرا بناحیهٔ دور دست **آری** Arri (خوار) برسانند ولی بیم آنها از طوایف کیمری و مانائی‌است‌که مانع سیر بشوند(۱) همچنین می‌بینیم‌که غارتگران آشوری از شهر **آنترپاتی** Antarpati (۲) گذشته و امیدوارند خود را به پتوش‌آری‌که نزدیك کویر نمك است برسانند هرچند ممکن‌است سردار قوم **اسپاردا** که نامش اپرنه است گردنکشی کند.

بیم دولت‌آشور ازطوایف ایران پوشیده نیست همین حملات سریع وغارتگری وبازگشت‌آنها بدون‌توقف‌دربلاد ایران‌حاکی ازترس فوق‌العادهٔ آنهاست چنانکه علائم این وحشت ازمتن دعائی‌که آسارهادون در پیشگاه خداوند خورشیدکرده آشکاراست زیرا که در این‌وقت دشمن به تنگی فرا رسیده وعنایت آلهی ضرورت‌پیدا کرده بود.

ولی در بسی از اسناد آشور می بینیم که پادشاه اشارهٔ بترس خود نکرده لاف و گزافهائی زده است و مدعی است که سه تن از شهریاران (شهرداران) ماد بطیب خاطر پیشکش هائی به نینوا آورده و درخواست

---

(۱) متون‌آشوری شماره ۲۲ کلوبر Klauber

(۲) « « « ۲۱ « «

کرده‌اندکه دربلادخود بحکمرانی نصب‌شوند نام‌آنها ازاینقراراست: **اُوپیس** Uppis اهـل **پارتکه** Partakka **زنه سانه** اهـل **پارتوکا** Partukka **رماتیا** Ramateia اهـل **اوراکازابرنه** Uraka zabarna اما ادعـای سلطان آشور را نمیتوان پذیرفت که گوید این شهرداران بیاری دولت من بحکومت شهرهای خود نصب شدند و حکام آشوری خراجی بر آنان مقرر داشتند(۱) به اعتقاد **هرتسفلد** این بلاد در ایـالات پارتیا (خراسان) و هیرکانیا (گرگان) واقع بوده اند اگر این رأی را قبول کنیم لازمه اش این است که دبیران آشوری اطلاعی وافی از جغرافیا داشته باشند. و این بعید است .

کیمریان و ساکائیان

از مشکلاتی که برای دولت آشور پیش‌آمد مسئلهٔ ایالت **مانائی** بود (میاندواب و ساوجبلاغ [مهاباد] مکری تقریباً) در زمـان **اسارهادون** این ایالت مرکز اغتشاش گردید. در اوایل قرن هفتم ق . م قومی جنگجو و بی‌باك و چالاك از جانب شمال قفقاز ظاهر شدند که آشوری‌ها آنـان را **گیمیرای** Gimirrai خوانده اند در توراة **جومر** و در کتب یونـانیان **کیمریو** Kimmerïo ودر تواریخ اروپائی جدید **سیمری** Çimmeriens آمده است ما در این کتاب همه جـا آنها را کیمری می‌نامیم. این قوم از دره های جبال قفقاز سرازیر شده دو شعبه شدند گروهی از حاشیه قلمرو دولت **هالدیا** (اورارتو) گذشته خودرا بفلات اناطولی‌انداختند وجماعتی بسمت مشرق متمایل گردیده بایران واردگشتند واز پی‌آنها جماعتی ازسیت

---

(۱) R. C. Thomson

(اسکیت) ایشگوزائی Ishguzai (۱) بپاپی رسیدند. اینهااقوام چادرنشین بی آزاری نبودند که بطلب چراخور آمده پناه جسته باشند، سلحشوران بی‌باکی بودند که در یغما وغارت و جنگ وستیز سرآمد روزگار محسوب میشدند نخستین منزلی که درآنجا رحل اقامت انداختند ایالت مانائی بود. اسارهادون پادشاه آشور (۶۸۱-۶۶۸) در سالنامه های خود خبر داده است که این قوم شهر **دورانلیل** Durenlil را به تصرف آورده و شهر **شروایگبی** Sharru Igbi را بمخاطره انداخته اند(۲) و نیز اقرار کرده است که افواج مأمورسرکوبی **اهشری** Ahsheri امیرمانائی مورد حمله طایفهٔ کیمری شده اند. این پادشاه در سالنامه ادعا کرده است که سپاه آشور مانائیها را پرا کنده وهمدستان آنها یعنی **ایشپاکایا** Ishpakaia را هلاك نموده است (مقصود سکاهاست) (۳) ولی کتیبهٔ دیگر که از پسر آسارهادون مانده ادعای پدرش را تکذیب میکند زیرا که معلوم می شود سالها بعد از این واقعه هنوز **اهشری** یاغی بوده است و او میگوید مردم مانائی شهر **شروایگبی** را در عهد پدرم بتصرف آوردند بنا بر این تسلط اداری آشور درآن نواحی بپایان رسیده بود.

از دست رفتن ناحیه مانائی زیانی عظیم برای آشور بود زیرا که در این‌ناحیه‌اسبان بسیارخوب تربیت‌می‌یافت وچون‌ولایت بدست **کیمری ها** و سکا ها افتاد آشوریان مایحتاج خود را از حیث اسب اجباراً از نواحی دیگر بایستی بدست بیاورند و به ترکتاز های دوردست بپردازند.

---

(۱) سکاها

(۲) متن شماره ۱۶ و ۱۹ ازمجموعهٔ Knudtzon

(۳) استوانه های اسارهادون وآشوربانی‌پال R.C. Thompson

اسارهادون درسالهای اخیر سلطنت خود عزم کرد که مجدداً ایالت مانائی را بدست آورد چنانکه میدانیم قوم کیمری آنجا را از زمان پدر اسارهادون متصرف بودند اگر چه پادشاه آشور ادعا کرده که هنوز آن ایالت باو تعلق دارد ولی نامه و گزارشی از یکی از عمال آشوری بدست افتاده است که قول پادشاه را تکذیب میکند. این عامل در نامهٔ که باسار-هادون نگاشته اظهارترس نموده که اگر آن‌پادشاه بخواهد لشگرکشی نماید حملهٔ او منجر بشکست میشود. از حوادثی که بعداً برای سلاطین آشور در آن نقاط رخ داده معلوم میشود عامل مزبور در گزارش خود صادق و دولتخواه بوده است(۱).

وحشتی که مردم آن عهد از پیدا شدن **کیمری** ها یافته بودند از این‌سخنان **اشعیاء** پیغمبر بنی‌اسرائیل آشکار است که گوید(۲) « بنابراین خشم‌خداوند برقوم خود مشتعل‌شده ودست‌خودرا برایشان دراز کرده ایشان‌را مبتلا ساخته‌است وکوهها بلرزند ولاشهای ایشان درمیان کوچه‌ها مثل فضلات گردیده باوجود این‌ها غضب او برنگردید ودست وی تاکنون‌درازاست وعلمی بجهت امتهای بعید برپا خواهدکرد وازاقصای زمین برای ایشان صفیرخواهد زد وایشان تعجیل‌کرده بزودی‌خواهندآمد .... تیرهای ایشان تیز وتمامی کمان‌های ایشان زده شده‌است سم اسبان ایشان مانند سنك خارا و چرخ های ایشان مثل گردباد بشمارخواهدآمد . غرش ایشان‌مثل شیرماده ومانندشیرژیان غرش خواهندکرد... واگرکسی بزمین بنگرد اینك تاریکی و تنگی است

---

(۱) نامه‌های آشوری وبابلی شماره ۱۲۳۷ Harpers

(۲) کتاب‌اول اشعیاء باب‌پنجم این‌عبارت‌عیناً ماخوذ ازجلداول ایران باستان‌است که مؤلف ازروی توراة های فارسی متداول نقل کرده است

ونور درافلاك آن بظلمت مبدل شده .»

چون کیمری ها از مردمان آریائی بودند آمدن آنها بآسیای غربی جزء همان سیل آریائی است که ازشمال بطرف آسیای غربی از قرون قبل شروع شده بود و تا اینزمان دنباله داشت(۱)

---

(۱) ایران باستان جلد اول ص ۱۷۲



فصل سوم

(دولت ماد و دولت پارس)

چنانکه گفتیم نخستین پادشاهی از آشور که لشگر کشی بنواحی زاگروس کرده **تیکلات پیلسر** اول بودکه درحدود ۱۱۰۰ ق.م پادشاهی یافت ولی او نامی از قوم **ماد** نبرده است بعد از او در ۸۴۴ **سلمنصر** نواحی **کردستان** فعلی را محل تاخت وتاز قرارداد وبرای نخستین بار نام ماد مذکور شد (**آمادای**). شرح حملات سایر پادشاهان آشور را هم بولایت ماد بیان کردیم پس آشکار است که قوم **ماد** از هزارسال قبل از میلاد در کوهستان زاگروس ساکن بوده اند ولی ابتدای تشکیل سلطنت آنها محل بحث است.

هرودوت تشکیل دولت مادرابه **دیوکس** Deioces نام نسبت داده است که نظر بعدل و نصفتی که ازاو مشهود افتاد مردم ماد او را بسلطانی خویش خواندند و او پایتخت را شهر **اکباتان** قرار داد. دیوکس مسلماً **دیااکو** است چنانکه سابقاً بیان کردیم شخصی باین نام در عهد **سارگن** اول (۷۱۵) از بزرگان مانائی بود و گرفتار سپاه آشور شد و او را بشهر **حماة** تبعید کردند. بعضی ازمورخان برآنندکه دیا اکوی مانائی ودیاا کوی مؤسس سلطنت ماد یکنفرند اگر چنین باشد آغاز تأسیس دولت ماد پیش از ۷۰۰ ق.م. میشود.

بقول هرودوت **دیو کس** ۵۳ سال حکمرانی کرد و بعد تخت شاهی را بفرزند خود **فرا اورتس** (فرورتیش) سپرد که ۲۲ سال بر اریکهٔ فرمانروائی مقام داشت و چون حملهٔ نابهنگام بدولت آشور کرد از پای در آمد. جانشین او **کواکسار** (هووخشتره) گرفتار حمله سکاها (اشکوذا) گردید و ۲۸ سال ولایت ماد معرض تاخت و تاز وچپاول این قوم بود عاقبت هووخشتره رؤسای **سکا** را دعوت کرد و سرمست نمود و همه‌را بهلاکت رسانید وفارغ‌البال ٤۰ سال پادشاهی نمود وپس ازمنقرض کردن دولت آشور جارا بفرزند خویش **استیاگس** (استیاژ ، اژدهاك ، ازی دهاك ایخ توویگو (بابلی) گذاشت. دولت استیاگس هم پس از ۳۵ سال درسنه ۵۵۰ قبل از میلاد بدست کورش بزرگ‌بپایان آمد. مورخ یونانی **کتزیاس** Ctesias طبیب دربار **اردشیر دوم** هخامنشی صورت دیگر از پادشاهان ماد ذکر کرده و عدهٔ آنهارا دو برابر آنچه هرودوت گفته قید نموده است ولی‌چون‌نزد محققان قول این‌طبیب باعتبار قول هرودوت‌نیست ازاینرو ما آن‌روایت‌را ترك میکنیم برای‌آگاهی ممکن‌است بایران باستان (جلداول) رجوع شود دراینجا راجع بروایت هرودوت که اجمالا ذکر شد توضیحاتی‌مینگاریم مأخوذ ازکتب‌تازه ومتکی باکتشافات‌سالهای‌اخیر. (چون اکثر این توضیحات بعد از تدوین و چاپ جلد اول تاریخ ایران باستان مرحوم پیرنیا برای علماء تاریخ مکشوف شده یا بنحو تازهٔ آن را نظم داده‌اند بیان آنهارا در اینجا لازم میشماریم که متمم مندرجات ایران باستان باشد.)

راجع بنخستین پادشاه ماد چون قصهٔ **دیااکو** هنوز بثبوت نرسیده است پس **نخستین شهریار** این‌خاندان‌را باید **فراارتس** بدانیم **موافق قول**

هرودوت سلطنت او در فاصلهٔ ۶۷۵ و ۶۵۳ ق . م واقع میگردد لقب او
خشثریته Khshathrita بوده که گویا لقب عام سلاطین ماد باشد دلیلش
این است که در عهد داریوش بزرگ هم مردی درماد قیام کرد بنام فرورتیش
(فرا ارتس) و گفت من از نسل هو و خشثره ام لقب او خشثریته بود
(کتیبهٔ بیستون).

اینکه ظهور فرورتیش نخستین پادشاه ماد را در ۶۷۵ ق.م گفتیم
دلیلش آنست که نام او را در صورت مناجات و دعائی که **اسارهادون** در
سالهای اخیر پادشاهی خود در پیشگاه خداوند خورشید عرضه داشته است
می‌بینیم در این کتیبه نام او را باسلوب آشوریان **کشتاریتی** Kashtariti
ضبط کرده اند در این اولین بار که نام او دیده میشود بعنوان سلطنت ماد
نیست بلکه رئیس شهر **کارکشی** Kar Kashshi بوده که دانشمندان آنرا
از بلاد ولایت کاسی در زاگروس مرکزی دانسته‌اند از اینقرار در این عهد
هنوز شهر **اکباتان** بنا نشده بوده است (۱) درصورت مناجات مذکور میبینیم
که **کشتاریتی** با اتباع مادی خود بشهر های آشور حمله برده است (۲) نام
آن بلاد از اینقرار است **کاریبتی** Karibti و **اوشی‌شی** Ushishi و قصد
او از این حمله مرعوب کردن آشوری ها و جلوگیری از ترکتازان یا
ایلچیان آن دولت بوده که بخاك ماد فرستاده شده بودند و نیز می بینیم که
کشتاریتی یکی از سران ماد را تحریك و اغوا میکرده که بر ضد آشور

---

(۱) درفرس قدیم هنگمتانه (اکباتان) بمعنی مکان اجتماع خوانده میشود ولی
رأی پروفسور پوبل Poebel این است که معنی این لفظ قلعهٔ مادها یاچیزی نظیر
قلعه است که با لفظ ماد ترکیب شده است

(۲) Klauber متن آشوری شماره ۱



طاق گرا (در عقبهٔ حلوان کرمانشاه)
از آثار باستانی زاگروس

روبروی صفحهٔ ۷۲

قیام کند نام آن سردار **مامیتی آرشو** Mamiti-arshu بوده است و نیز با سردار دیگر بنام **دوسانی** Dusanni یار شده قصد غارت شهرهای **ساندو** Sandu و **کیلمان** Kilman را داشته است.

دوسانی رئیس طایفهٔ **ساپاردا** بود که سارگن پادشاه آشور آن را مسخر کرده جزء ایالت **هارهار** قرار داده بود (۱).

درجای دیگر همین کشتاریتی (خشثریته) را می‌یابیم که اقوام کیمری و مانائی را با **مادی** ها یار کرده و درصدد بهم زدن قدرت و طرد عمال آشور از ولایات زاگروس برآمده است یکی از بلادی که محققاً محل حملهٔ او قرار گرفته **کیشاسو** Kishassu یا **کیشی‌سیم** است که در ۷۱۶ ق. م. سارگن بفتح آن کامیاب شده بود. بنابراین آغاز کار **خشثریته** معلوم شد که رئیس طایفه بلکه رئیس طوایف عرب و خصم آشور بوده است حال اگر درعنوان پادشاهی او بر **ماد** شکی داشته باشیم درقدرت وسلطهٔ او در نواحی زاگروس ابداً نمی توانیم تردید کنیم و این عهد اقتدار مصادف با سالیانی است که موافق قول هرودوت سلطنت **فراارتس** در آن واقع میشود.

نکتهٔ دیگر که ثابت میکند فراارتس هرودوت همان خشثریته است اینست که هرودوت گوید فراارتس پارسیان را مطیع وجزء دولت ماد کرد ودر کتیبه‌های اسارهادون آشوری ذکر غلبهٔ **خشثریته** بر **پارسومش** محل پارسیان ذکر شده است که در ۶۷۰ اتفاق افتاده است. برای تحقیق در این مطلب باید مقدمه‌ای راجع بپارسی‌ها بنگاریم زیرا که تاریخ ایالت فعلی فارس اگر مناسب با تاریخ **کردستان** نباشد سرگذشت قومی که نام خودرا بآنجا

---

(۱) در ایران باستان آمده است که این قوم در توراة بنام صنارد خوانده شده است (کتاب عوبد یا عبارت بیستم)

بخشیده‌است، جزء تاریخ کردستان و کوهستان زاگروس هست چه قوم پارس نخست در زاگروس بوده بعد خود را بفارس رسانیده اند بنابراین باید دید که این طایفه که بوده واز کجا آمده‌اند و روابط آنها با سلاطین **ماد** چگونه بوده است . (۱)

پارسوا

در ضمن تاریخ زاگروس در عهد آشوریان گفتیم که ایالت **مغرب** دریاچهٔ ارومیه (رضائیه) **موسوم** به **پارسوا** بوده که زمانی تحت استیلای آشور و مدتی در دست دولت **هالدیا** قرار داشته است مردم آنجا از نژاد آریائی بودند و با مادیها در یك زمان وارد فلات ایران شده آنان هم مثل مردم ماد قفقازی ها یعنی بومیان آن ولایت را نابود کرده و نام خویش را به آن مکان داده بودند در حدود ۸۱۵ ق.م. آریائی های **پاسوا از** دره های زاگروس سرازیر شده بجانب جنوب کوچیدند و در شمال‌شرقی شوش نزدیك **آنزان** (انشان) که جزء ایلام محسوب میشد مکان گزیدند وبیاد مکان نخستین خود آنجارا **پارسومش** یا پارسامش نامیدند درحدود سال ۷۰۰ رئیس آنها **هخامنش** بود که سلاطین هخامنشی بعدها خودرا باو منسوب کرده ویرا جد اعلای خود خواندند. ظاهراً هخامنش درموقعیکه ایلامی ها با آشوری ها زد و خورد داشتند و **سناخریب** پادشاه آشور در **حلول** Halule شکست یافت (۶۹۲ ق.م.) یار ایلامیان بوده است زیرا که پادشاه آشور درکتیبهٔ خودمردم پارسومش و آنزان‌را هم جزء‌دشمنان خود قلمداد کرده است .

---

(۱) بااینکه مؤلف دانشمندایران باستان بحث مبسوطی راجع باجداد سلاطین هخامنشی کرده‌است ولی اسنادتازه‌ترو تحقیقات نوتری که‌مستشرقین کرده‌اندروشنائی جدیدی برمبداء این‌دودمان میافکنند که‌بامندرجات آن کتاب قدری اختلاف‌دارد .

چند سال بعد ریاست پارسومش به **چیش پیش** Chishpish نوادهٔ **هخامنش** رسید (۶۷۵) واو چون قدرت ایلام را در خاك **آنزان** ضعیف دید بدانجا حمله برد و خودرا پادشاه آنزان (انشان) خواند. چیش پیش کاملا از طرف ایلام آسوده خاطر بود که قدرت ادعائی برای آنها باقی نمانده است ولی از **خشتریته** مادی و همدستانی که ازطوایف **کیمری** وغیره گرد آورده بوددلی فارغ نداشت. اسارهادون پادشاه آشور گرفتار حملات خشتریته و همراهانش بود و در **بیت‌همبان** نزدیك ملتقای رود **الوند** و **دیاله** با آنها نبرد می‌کردو اطلاع داشت که خشتریته لشکر دیگری بجانب پارسومش فرستاده و در سال ۶۷۰ حاکم آنجا یعنی چیش پیش رامطیع خویش کرد است. بنابراین سند ثابت میشود که مطیع کنندهٔ پارس یعنی خشتریته‌همان فراارتس هرودوت است که اورا باید اولین شهریار ماد محسوب داشت.

خشتریته اگرچه ازاین طرف کامیاب بود ولی نقاط دیگررادرفلات ایران درنظر داشت که قبل ازحملهٔ قطعی بآشور میخواست آنهارا هم کاملا جزء قلمرو خود کند. چند سال قبل از حمله بپارسومش شخصا لشکری بولایت مانائی برده و بر شهر **شاروایگبی** حمله کرده بودولی از آن سال تا این تاریخ که‌ما رسیده‌ایم ولایت مانائی ازطرف کیمری ها وسا کاهاتصرف شده بود. مردم مانائی هم بریاست **اهشری** سابق الذکر در سال ۶۶۰ عصیان کرده موجب دردسر آشور بانی پال شده بودند چنانکه پادشاه آشور مهیای قلع وقمع مانائیها گردید و پیش از آنکه سپاه او بآنجا برسد اهشری پایتخت خود **ایزرتو** Izertu را تخلیه کرده بشهر **اترانه** Atrana پناه برد و **شاروایگبی** و سایر بلاد را باختیار آشوریان مهاجم گذاشت.

آشوریان قسمتی از این نقاط را مرکز پادگان خود ساختند و نظم

ونسق در آنجا بر قرار کردند . این واقعه‌موجب نگرانی پادشاه‌مادشد زیرا
که ولایت مانائی برای خشتریته بمنزلهٔ سپر بلائی بود که او را از حملهٔ
آشور حفظ میکرد اتفاقاً در این وقت رعایای بیوفای اهشری رئیس خود
را از پای درآوردند و پسرش **اوالی** Ualli بزیر علم آشوریان رفت و مردم
مانائی‌همدست آشور شدند . وخطری بزرگ برای ماد پیش آمد(۱) ظاهراً
آشور بانی پال در موقع تعاقب اهشری قدم در خاك ماد هم نهاده است(۲)
و یکی از امراء ماد موسوم به **بیریس‌هتری** Biris-hatri را با دو پسرش
اسیر کرده به نینوا برده است . دراین سفر بسی ازبلاد ماد ببادغارت رفت.
اگر قول هرودوت را صحیح بدانیم باید بگوئیم که **خشتریته** (فراارتس)
با وجود چنین مغلوبیتی حمله بدولت آشور برده‌است دراینصورت‌معلوم‌می
شود تهور و جاه طلبی این شهریار بیش از قدرت و استعداد اوبوده است
راجع باین حمله کتیبه ای در دست نیست ولی حق انکار آنرا هم نداریم .

وفات فرا ارتس که باستناد گفتار هرودوت باید در سال ۶۵۳ رخ‌داده
باشد گویا در موقعی واقع شده کــه مشغول حمله بیکی از شهر های مرز
آشور بوده است اتباعش قبر او را در یکی از غارهای کوهستان **کردستان**
قراردادند مطابق تحقیقی که دانشمندان کرده‌اند (۳) یکی ازچندمکان‌ذیل
باید قبر او باشد (٤) نخست در **زهاب** کرمانشاه نزدیك کتیبهٔ **آنوبانی‌نی**

---

(۱) مجموعهٔ نامه‌های آشوری وبابلی موزه‌بریتانیاشماره ۱۱۰۹ Harper
(۲) Piepkorn تاریخ آشور بانی پال ص ٥٦ . در استوانهٔ که‌تازه کشف
شده لفظ مات آا (mat-a-a) دیده میشود که‌ظاهراً مراد ماد است .
(۳) دروازهٔ آسیا (برلن ۱۹۲۰) Herzfeld
(٤) قبری در کوهستان کردستان - Edmonds

پادشاه **لولو بیوم** دیگری نزدیك بیستون دیگری در شمال شهرزور و دیگری در جنوب دریاچهٔ ارومیه (رضائیه) ولی بتحقیق نمیتوان یکی از آنها را اختیار کرد آنچه مسلم است همهٔ آنها متعلق بقبل از دولت هخامنشی است.

نیرو گرفتن پارسیان

اما تسلط **ماد** بر **پارسومش** دوامی نکرد پس از خشتریته سکاها بر ماد تاختند و دولتی‌را که آن پادشاه در فاصلهٔ سنوات ۶۷۵ـ۶۵۳ بنا گذارده بود ضعیف نمودند دراین وقت پادشاه پارسومش **چیش پیش** قدرتی یافت (در حدود ۶۷۵ تا ۶۴۰) پس از استحکام مبانی دولت خویش در ولایت آنزان که از ایلام منتزع کرده بودند رو بجانب دره‌های فارس نهادو آنجا را ضمیمهٔ قلمرو خود کرد و آنجا بود که اعقاب نامدارش **کورش کبیر** و **داریوش بزرگ** به بنای پازارگاد و **تخت جمشید** نایل شدند.

چون هنگام رفتن فرارسید **چیش پیش** کشورخودرا میان‌دو پسرش بخش کرد یکی **آریارامنه** Arriaramna (آریارامنس) نام داشت و (در حدود ۶۴۰ـ۶۱۵ ق. م.) لقب شاه بزرگ شاه شاهان شاه زمین پارسا یافت چیش‌پیش این‌پسررا دوست داشت زیرا که بعداز فتوحات اخیری که نصیب اوشده بود اول فرزندی محسوب میشدکه خدا باوعطا فرمود. فرزند دیگرش که اکبر اولاد بشمار میآمد **کورش** نام داشت (از ۶۴۰ تا ۶۰۰ تقریباً) ویرا حکمرانی پارسومش داد که در شمال شرقی شوش که مقر دودمان‌اصلی آنها بحساب میآمد واقع بود اما زیردست **آریارامنه** گردید. از حوادث دورهٔ حکومت کورش تصادف او با حملات پی درپی سپاه قهار آشور بود که بفرمان **آشوربانی‌پال** بر ایلام ضعیف می تاختند و عاقبت

موفق شدند که آن دولت کهن‌سال را بکلی منقرض کنند اگر چه تاریخ قطعی انقراض ایلام سال ۵۵۵ یعنی پنج سال پیش ازجلوس کورش است اما دنبالهٔ حملات آشوریان دوام داشت کورش با سپاهی از آشور مواجه شد وچون طاقت پایداری درخودنمیدید بزرگترین‌فرزند خویش **آروکو** Arukku نام را بعنوان گروکان بآشور بانی پال تسلیم کرد .

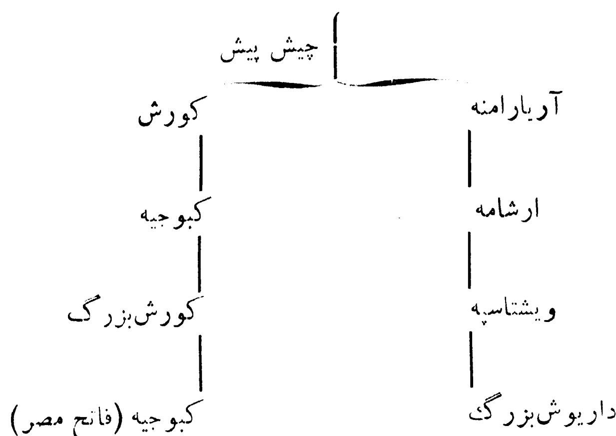
اما **آریارامنه** درفارس شوکتی بکمال یافت و درالواح سیمینی که بیادگار گذاشته و اخیراً کشف شده می‌نویسد : خدای بزرگ **آهورامزدا** زمین **پارسا** را بماداد که اسبان خوب‌و مردان مرد دارد وپیش ازمن‌پدرم چیش پیش پادشاه بود(۱) اما دورهٔ کامرانی **آریارامنه** واولاد او دوامی نیافت زیرا که دولت نیرومند ماد که ضعفش مایهٔ قوت دیگران‌بود صاحب پادشاهی بزرگ شد و دیگران را تحت‌الشعاع قرار داد و او **هووخ شتر** (کوا کسار) بود .

هووخشتر

درحدود ۶۲۵ ق . م . هووخ‌شتر که‌هرودوت اورا **کواکسار** خوانده است مجدداً کوهستان مادرا بعد از ۲۸ سال هرج و مرج قرین انتظام کرد طریق عمل‌او تفصیلا معلوم نیست راجع بقلع وقمع **سکاها** بنابرروایت هرودوت تدبیری اندیشید وآنانرادر حال مستی‌هلاك کرد(ج۱ص۱۰۶) وهم آن‌مورخ یونانی گوید که‌مادیها استعمال کمان را از سکاها آموختند سپاه **هووخ‌شتر** مرکب از ۳ صنف بود : سپرداران ـ کمان داران ـ وسواران (ج۱ص۱۰۲ و ص۱۰۳ و ص۷۳) راجع بروابط مادوپارس اینست که **هووخ‌شتر** بپارس تاخت و **آریا رامنه** را مغلوب کردوپسر ونوهٔ اورا

(۱) Herzfeld باستان شناسی ایران ج ۲

از گرفتن لقب شاهی مانع آمد از این جهت است که پسر آریارامنه موسوم به **آرشامه** (ارساس) و پسر ارشامه بنام **ویشتاسبه** (که پدر داریوش بزرگ بود) در ردیف پادشاهان نیامده اند .



پیش ازچیش‌پیش سه تن دیگر بوده‌اند که به ترتیب از این قرارنام داشته اند **کورش و کبوجیه و چیش‌پیش اول** که فرزند هخامنش رئیس خاندان بوده است باین حساب ازچیش‌پیش اول تا کبوجیه فاتح مصر پسر کورش کبیر هشت تن پادشاه بوده‌اندو پس ازآن سلطنت بدودمان آریارامنه یعنی بداریوش بزرگ منتقل شد که نهمین پادشاه آن خاندان محسوب میشود و خود نیز چنین گفته است (۱) .

باری از قوم (سیت) سکاها اطلاعی دردست نداریم ولی معلوم است که سلاح آنها شبیه اسلحه‌ای بوده که اخیراً درجزء اشیاء مفرغی لرستان

(۱) برای این بحث رجوع شود بجلد اول ایران باستان پیرنیاص ۲۳۰ که **مشروح است ولی اندکی با این تحقیق اخیر اختلاف داردو بایدمشکلات طرح شده آنجا را از این روحل کرد .**

بدست آمده واهل فن از ظرافت آن صنایع درشگفت هستند. **هووخشتر** بعد از غلبهٔ بر سکاها بفارس تاخت و آن لوح سیمینی را که بدان اشاره کردیم درجزء غنائم جنگ با کباتان برد آریارامنه نام اجداد خودرا برآن لوح رسم کرده است.

هووخ شتر چون از کار جنوب بپرداخت بنواحی دریاچهٔ ارومیه رفت و ایالات **پارسوا** و **مانائی** را از دست آشور خارج کرد و در ایالت قدیم **لولوبی** شهر **هارهار** را بچنگ‌آورد باین ترتیب‌راه اوبجانب‌شمال آشور باز شد (حدود سال ۶۱۵).

چون حاکم بابل **نابوپولاسار** از اطاعت دولت آشور بیرون شده وبآن دولت حملاتی برده بود **هووخشتر** هم لشگر بجانب آشور برد ودر ۶۱۵ شهری‌را در ایالت **اربها** (کرکوك) بدست آورد. سال بعد هنگام تابستان ایالتی‌را دربالای موصل مسخر کرد واز راه دجله فرود آمده‌**نینوا** را بمحاصره افکند ولی بعلت دیوارهای بلند نتوانست آن شهر را بگیرد درعوض شهر **تاربیشو** Tarbishu را غارت کرده بطرف شهر آشور فرود آمد و بغلبه آنجارا گرفت در این وقت **نابوپولاسار** هم که از سمت بابل آمده بود برای اینکه از معرکه عقب نماند خودرا بآنجا رسانید که از آن نمد کلاهی ببرد. هووخ‌شتر واو در برابر دو صف سپاه عقد اتحاد بستند. پادشاه ماد نوهٔ خود را یعنی دختر پسرش **ایخ‌تو ویگو** را که **آمی‌تیس** Amitis نامش بود به پسرنابوپولاسار یعنی‌بخت‌نصر Nebuchodnezzar داد (۱).

---

(۱) تاریخ‌بروس Berossus. کتزیاس هم در پرسیکا گفته است که‌ایخ تو ویگو دختری داشته‌است‌بنام‌آمی‌تیس. یونانیان‌ایخ‌تو ویگورا‌استاکس گفته‌اند.

در سال ۶۱۲ هووخ شتر و نابوپولاسار برای حمله‌به نینوا حاضر شدند در فصل تابستان سه جنگ با آشوریان کردندکه بضررنیروی مادتمام شد ولی‌درحملهٔ بعدآشور مغلوب گردید هووخشتر درماه اول پائیز باغنایم بسیار بماد بازگشت دراوایل سال ۶۱۰ ازنابوپولاسار خبر رسیدکه دولت جدیدی در قسمت شمالی آشور تشکیل یافته و دفع آن لازم است. سپاه هووخشتر و بابلیان تا حران جلو رفتند وابن‌لشگر کشی بقدری درانظار مهم بودکه ولیعهد دولت بابل یعنی بختنصر ازآن‌یادکرده است (۱) عبارتش اینست که: « پادشاه (یعنی نابوپولاسار) بحران رفته است و باو لشگری گران ازمردم مادای رفته اند » غارت وتخریبی که مادیها درحران کردند وحشتی در دلها جای داد واحترام ایرانیان‌را درانظار افزود چنانکه ۵۰ سال بعد یکی‌از حکمرانان بابل‌این واقعه را یادکرده است(۲) شهرحران با وجود منازعات و کشمکش هائی که رخ داد در دست مادیها ماند.(۳)

درسالهای‌بعدماد باوج‌ترقی‌وقدرت رسید هووخشترازسمت‌شرق‌ری را واز جانب جنوب اسپاهان را ودرشمال غرب اتروپاتن (آذربایجان) را که‌مادکوچك گویندگرفت واکباتان راپایتخت کشورعظیم‌خود قرارداد

(۱) نامهٔ بختنصر درمجموعهٔ رسایل‌بابلی که‌دکتر کنتنو Conteneau جمع کرده است درموزهٔ لوور پاریس جزء متون میخی (جلد نهم) .

(۲) ستون نابوئید پادشاه بابل.

(۳) حران ازشهرهای عتیق بین‌النهرین ودرمیان رها(ادس) رأس‌العین واقع بوده موطن ابراهیم‌رادرآنجا میدانند ودرکتیبه های‌میخی حرانو بمعنی‌راه است و دلالت براهمیت تجاری آن شهر دارد ودرزمان فتح اسلام کرسی ناحیهٔ دیار مضر بود. مروان حمار آخرین خلیفه اموی بیشتر در آنجا اقامت میکرد فعلا قریه ای ازکوخ وکپر در میان ویرانه ها باقیست.

ظاهراً ایالت فارس را هم درتصرف داشته وولایت پارسومش هم‌فرمان او را میبرده است .

هووخشترفرمانفرمائی فارس وپارسومش را به کنبوجیه Kanbujia پدر کورش بزرك وا گذاشت‌ازسال ۶۰۰ تا۵۵۹ ق.م کنبوجیه حکمرانی انشان (آنزان) را داشته است .

پس قسمت اعظم ایران‌کنونی دراختیار هووخشتر بود فقط طایفهٔ کادوسیان که درمیان سلسلهٔ البرز و دریای خزر مسکن داشتند اطاعت نمیکردند کیزیاس گوید درزمان هووخشتر مردم پارت شوریدندوعاقبت مجبورشدند عهد نامهٔ ببندندکه بموجب‌آن حکومت آنان بایکی‌ازسرداران ماد باشد (۱).

ازسمت شمال غربی هم هووخشترپیشرفت های مهم کرد زمینهائی که درحیطهٔ تصرف دولت هالدیا بود و در آن زمان مورد تاخت و تـاز ارامنه وسایر قبایل بیگانه شده بودبتصرف هووخشتر در آمد .هرودوت صریحاً گوید قبل از ظهور دولت پارس مادیها تمام کاپا دوکیه را تاشط هالیس (قزل ایرماق) گرفته بودند درحدود ۵۹۰ ق . م . هووخشتر بساحل هالیس رسید و با پادشاه لیدی موسوم به آلیاتس مواجه شد تا پنج سال میان این دو دولت جنك بود .

در سال ششم‌کسوف‌کلی خورشید موجب متارکهٔ‌جنك شد تعیین خط سرحدی را بدو تن وا گذاشتند یکی حا کم بابل نابونائید که گویا دست نشاندهٔ پادشاه لیدی و هواخواه اوبود دیگرسینسیس Syennesis از اهل‌کاپادوکیه که نمایندههووخشترشد درنتیجه مقرر گردیدکه شط‌هالیس

---

(۱) دیودروس ج ۲ ص۳٤

فاصلهٔ دولتین باشد و برای تشیید بنای مودت دختر الیاتس که **آ رینیس** Aryenis نام داشت بعقد **ایخ تو ویگو** پسر هووخشتر درآمد و همان سال ایخ تو ویگو بجای پدر نشست.

پادشاهان اخیر بابل

مقارن این احوال تخت بابل هم به **بختنصر** رسید (از ۶۰۴ تا ۵۶۲ ق. م.) فتوحات بختنصر در خوزستان و شام معروف است کتیبه وآثار دیگر او در شوش بدست آمده است **بدره** و **کرکوك** را گرفت و در ۵۹۷ بیت‌المقدس‌را خراب ویهودرا بریاست **یهویا قیم** اسیر کرده ببابل آورد و باغهای معلق برای زن خود که دختر ایخ تو ویگو پادشاه **ماد** بود ساخت (۱) و چون‌ازهمسایهٔ شرقی‌خودبیم داشت‌بابل‌رااستحکام فوق‌العادهٔ بخشید وحصارهای حصین بر آورد اما درعهد او میان ماد و بابل جنگی رخ نداد. چون نوبت پادشاهی بابل به **آمل مردوك** Amel-marduk نام رسید (۵۶۰ـ۵۵۲) سیاست‌دولت بابل عوض شد **یهویا قیم** رئیس یهود آزاد گردید. آمل مردوك تابع روحانیان بابلی شد طبقهٔ لشگری قیام‌کردند و دو تن را پی‌درپی بتخت نشاندند تا نوبت به **نابو نائید** رسید (۲).

خوزستان که خراج گزاف به‌بابل میداد در عهد نابونائید بکلی از تصرف بابل‌خارج شد وبدست ایخ‌تو ویگوافتاد این‌مسئله بیشتربابلیانرا از ماد بیمناك کرد درتاریخ‌یهوداین پیشرفت های **ماد** را انتقام آلهی‌ازبابلیان شمرده اند انبیاء بنی‌اسرائیل **ماد** راآلت قهر **یهوه** شمردند که‌مامورهدم

---

(۱) بروس (Schenabel).

(۲) تاریخ شام وفلسطین ص۵۳۹ اولستید Olmestead

و **تخریب** بابل شده است (۱) ماد بتنهائی محل بیم اقوام بود تا چه رسد باینکه افواج **اورارتو** (هالدیا) ومانائی‌وسکا (**اشکوزا**) که هووخشتر چند سال پیش مطیع خود کرده بود با ماد همراه باشند !

در اینصورت قهر آلهی برپابل نازل میشود (۲) **یهوه** شادمان است که بوسیلهٔ ماد های بیرحم سخت دل بیم و دهشتی عظیم در قلوب بابلیان واردکرده است زیرا که در دست آنان کمان قتال ترین سلاح جنگ شده است(۳) **یرمیا** پیشگوئی‌کرده است که دربابل حرج‌ومرج رخ خواهدداد و حصار های‌محکم سودی نخواهد بخشید **مادی** ها آن حصارها راازبیخ برمیکنند وهیچ بابلی ویهودی که درآنجا اسیر باشد نباید امیدی برحم‌و شفقت مادیها داشته باشد زیرا که همه طعمهٔ هلاك‌خواهند شد بشادمانی این انتقام آلهی **یرمیا** عباراتی را که ترجیع گفتار اوست تکرار میکند:

بگریز از میان بابل .
برو از سرزمین کلدانیان (٤)

امابااین شدت‌که‌پیشگوئی شده بود **یهوه** اهالی‌بابل راگرفتارقهرو غضب ننمود مادیها حمله‌ای نکردند و **نبونائید** (٥٥٦-٥٣٨) تخت‌شاهی را بدست آورده بنیان حکومت خود را استقرار بخشید و خطر گذشت . **ایخ توویگو** چنان‌سرگرم‌کارهای‌خود بودکه بتصرف دشتهای بین‌النهرین نمیتوانست متوجه شود .

---

(۱) اشعیاء ۱۳ : ۱۷ یرمیا ۱۵ : ۱۱-۲۸
(۲) نام این اقوام در توراة چنین است ارارات مینیMinni اشکناز
(۳) اشعیاء ۱۳ : ۱۸ یرمیا ٥٠ : ١٤-٢٩-٤٢ ٥١ : ٣-١١
(٤) تاریخ فلسطین و شام ص ٥٤٢-٥٤٥ Olmestead

ایخ توویگو ازی دهاك

ایخ‌توویگو پادشاه ماد همان است که بابلی ها او را **ایشتومگو** Ishtumegu ضبط کرده اند و یونانیان استیاگس گویند و ما اورا **آزی دهاك** (اژدهاك) مینامیم وارث ملك پدر خود هووخشتر شده ودر بسط آن میکوشید در اینجا روابط او با **هخامنشیان** برای ما مهم است و به اختصار بآن اشاره میکنیم.

چنانکه گفتیم **کبوجیه** پدر کورش بزرگ در این تاریخ اطاعت از ماد میکرد وحکمرانی پارس و **پارسومش** و **انشان** را داشت باوجود وسعت منطقهٔ فرمانفروائی، چون زیر دست ماد بود و این حکومت‌را پادشاه ماد از **آریارامنه** گرفته و باو داده‌بود در انظار اعتباری نداشت. اشراف‌ماد بنظر حقارت در او مینگریستند ولی‌بعداز آنکه کبوجیه دختر پادشاه‌ماد ایخ توویگو را که **ماندان** نام داشت‌بگرفت واز آن کورش‌بزرگ‌بدنیاآمد، ابهت این خاندان در انظار زیاد شد. بعضی مورخان این مواصلت را انکار کرده وقول هرودوت را معتبر نشناخته اند ولی دلیلی ندارند و سلاطین مشرق غالباً دختر بنجبای زیر دست خود میداده‌اند علت انکار مورخان این است که **کتزیاس** در **پرسیکا** Persica گفته است خون مادی بهیچ وجه در نژاد پادشاهان هخامنشی داخل نیست امامحققین برآنندکه این انکار صریح کتزیاس موجبی خاص داشته است. مقارن آمدن آن طبیب یونانی بدربار ایران (۴۱۰ ق. م.) مادیها درحال شورش و درنظر دولت پارس منفور بوده اند وبرای مصلحت وقت همه درباریان از مادی هاتبری می جسته اند.

کورش بزرگ

کورش بزرگ درسال ۵۵۹ بسلطنت پارس رسید خود را شاهنشاه خواند بیاری عشایر دیگر ایران مدعی تاج و تخت ماد شد ونبونائید پادشاه بابل هم بااوهمداستان گردید زیرا که بابلی ها ازمردم مادخیلی دروحشت بودند **ماد** علاوه برنقاطیکه درکوهستان شرقی مشرف بردشت بین النهرین متصرف بود چنانکه گفتیم **حران** را هم در دست داشت و میتوانست هم راه ارتباط بین النهرین وشام را قطع کند هم از دوطرف ببابل روی بیاورد این بود که نابونائید قیام کورش را مغتنم شمرده سپاهی از حد **غزه** شام تا خلیج فارس گرد آورد .

در سال ۵۵۳ نقشهٔ کورش آشکار شد و **ایخ تو ویگو** او را رسماً بدربار خود خواند ولی کورش نرفت وعلناً علم طغیان برافراشت (هرودوت جلد اول ص ۱۲۷) نبونائید هم پادگان ماد را از حران براند و بشامات حمله برد و این فتح موجب شادمانی شدید بابلیان گشت (۱)

برای جنگ های کورش وایخ تو ویگو دوسند وروایت دردست داریم یکی از کتزیاس که در کتاب **نیکلای دمشقی** مذکور است و میگوید سه جنگ اتفاق افتاد در دو مصاف اول ایخ تو ویگو غالب بود ولی در سومین غلبه با کورش بزرگ شد .

روایت دیگر از **هرودوت** است که فقط دو جنگ قائل است در جنگ نخستین اکثر سپاه ماد بکورش پیوست ولی پادشاه ماد در میدان حضور نداشت در نبرد دوم ایخ تو ویگو شخصاً بمیدان آمد و گرفتار شد .

---

(۱) Langdon کتیبه های نبونائید ۱-۸-۹

(هرودوت جلد اول ص۱۲۷) **دراسناد** بابلی روایتی **مختصر هست که** **قول هرودوت‌را** تأیید میکند ازاینقرار که **ایخ تو ویگو** سپاهی‌بسر کوبی کورش برد، ولی مردم‌ماد پادشاه خودرا گرفته بکورش تسلیم کردند کورش فوراً **باکباتانه** رفت و خزاین سلطنتی را بدست آورد .

باری دولت ماد باین ترتیب انقراض یافت و دومین ساتراپی کشور هخامنشی گردید ولی‌مردم ماد در دربار جدید کمال احترام‌راداشتندوبا اینکه پارس اولین ساتراپی این دولت بحساب میآمد میان ماد و پارس جدائی رخ نداد همگی بطوع و رغبت کورش‌را بسلطنت سلام دادند وهم درکتیبه های تخت جمشید هم در متون تواریخ‌نام این دوقوم ایرانی‌در ردیف یکدیگر آمده ودرواقع یك طایفه شمرده شده اند چنانکه درکتب یونان جنگهای سلاطین پارس را منسوب بمد (ماد) دانسته وجنگ های **مدی** اصطلاح کرده‌اند باین ترتیب پارس نخستین ساتراپی و ماددومین و ایلام سومین بشمار آمد و در کتیبه های رسمی قلمداد شد.(۱)

---

(۱) چون قصد ما از بیان تاریخ این اقوام روشن شدن تاریخ زاگروس (کردستان) بود تا اینجا که تاریخ تاریك بود نسبتاً بتفصیل سخن راندیم از این پس تواریخ مشروح‌بزبان فارسی در دست هست و محتاج ذکر نیست . مثل ایران باستان مرحوم پیرنیا و غیره .

باب دوم

کرد

درباب اول بحث کردیم ازاقوامی که پیش ازظهور دولت‌هخامنشی ساکن منطقهٔ زاگروس بوده اند ودیدیم که تاریخ بعضی از آنها بسه هزار سال‌قبل‌ازمیلاد مسیح میرسد. شرح روابط این‌اقوام باملل معروف‌بابلی وآشوری وغیره تاریخ ناحیهٔ را که‌امروز کردستان میخوانند روشن کرد. دراین باب موضوع سخن **کرد** است یعنی طایفهٔ که‌زاگروس‌را فروگرفته وامروزآنجا بنام اوخوانده میشود. درهیچیک‌از آثاری‌که مبنای تحقیقات ما راجع بکردستان قدیم بود و در باب اول ذکر گردید نامی ازطایفهٔ کرد نیافتیم مگردریك سنگ مصطبهٔ سومری‌که لفظ کرد Karada خوانده شد است و آن هم نام ناحیه‌ایست نه اسم طایفهٔ خاصی که دلالت بر تقدم‌کرد بر مادیها و پارسی ها بنماید.

فصل اول

تحقیقات علماء درخصوص لفظ کرد

راجع بلفظ **کرد** درس ۳٦ گفتیم که درعهدپادشاهی **گیمیل سین** از سلسلهٔ سوم سلاطین اور (قرن ۲۲ ق م.) نواحی کردستان فعلی ازجانب آن پادشاه بامیری توانا سپرده شد موسوم به **وردننر** Varad - Nannar و علاوه برولایت **گنهر** و **همازی** که ملك موروث آن امیرمحسوب میشد نواحی **اربل** و **ایشار** و فرمانفرمائی طایفهٔ **سوبارتو** و سرزمین **کرده** را باو واگذاشت .

بنا برتحقیق **تورودان‌ژن** Thureau-Dangin این طایفه همسایه طایفه **سو** Su بوده و بقول مستشرق **درایو** Driver **سو** در جنوبی دریاچهٔ **وان** قرارداشته‌است گویاقلعهٔ **سوی** که درتاریخ شرفنامه ذکرشده و درناحیهٔ **بدلیس** بوده یادگار آن‌قوم باشد آرامی‌ها آن ناحیه‌را **بیت‌قردو** Beth Kardü خوانده اند و شهری را که بنام **جزیرهٔ‌ابن‌عمر** معروف است **گزرتادوقردو** Gazarta d'kardu موسوم کرده اند.

ارامنه کلمه **کردوخ** را بکار برده اند و بلاذری و طبری آنجا را **بقردی** (**قردای**) نامیده اند بنا برقول **یاقوت** که از **ابن اثیر** نقل کرده **بلوك بقردی** جزء **جزیرهٔ‌ابن‌عمر** بوده و دویست قریه ابوابجمعی داشته (**الثمانین** - **جودی** - **فیروزشاپور**) و درساحل یسار دجله روبروی **بازبدی**

که در ساحل یمین دجله بوده قرار داشته است[۱] در عیون الاخبار ابن قتیبه جلد اول (ص ۲۱٤) این عبارت است: «اول قریة بنیت بعدالطوفان قریة **بقردی** تسمی سوق‌الثمانین کان نوح لما خرج من السفینة ابتناها. (وبنی) فیها لکل رجل آمن معه بیتاً وکانوا ثمانین فهی‌الیوم تسمی الثمانین» یعنی نخستین دیهی که پس ازطوفان‌ساخته شده دیه بقراد بود که نامش‌سوق الثمانین است نوح چون از کشتی بیرون شد آنجا را پی‌افکند و برای‌هر یك از مردانی که باوی بکشتی پناه برده بودند خانهٔ بساخت چون هشتاد تن بودند از این رو امروز آنجا را سوق‌الثمانین خوانند»

بنا بر این در مکانی که امروز **بهتان** (بحتان) و **جزیرهٔ‌ابن‌عمر** گویند ولایتی بسیار محدود بوده که آنجا را **قردو** میگفته اند وهمان‌است که مورخان یونانی **کردوئن** Corduene خوانده‌اند در آن ولایت سه‌شهر بوده بر روی دجله **ساریسا** Sareisa **ساتلکا** Satalka **پنیکا** Pinaka (فنیك) و از نکات جالب توجه آن است که از کلام استرابون مستفاد میشود که این نام برناحیه کوهستانی بین **موش** و **دیاربکر** فعلی اطلاق میشده است[۲] پرفسور **مینورسکی** در انسیکلوپدی اسلام تحقیقی دارد که نقل میشود:

یونانیان ساکنان این ناحیه را **کردوخوی** نامیده اند و جزء اخیر آن درلغت ارمنی علامت جمع است گویا سبب این‌باشدکه‌مورخان یونانی آن نام را از زبان یکنفر ارمنی شنیده اند هنگامی که **تیگران** دوم پادشاه ارمنستان درقرن اول پیش از میلاد این ولایت را گرفت امیر آنجا

---

(۱) انسیکلوپدی اسلام باارجاع بکتاب هارتمان موسوم به بهتان

(۲) استرابون کتاب‌نهم بند ۱۲ فقره ٤ (نقل از انسیکلوپدی اسلام)

را که **زربی‌نوس** Zarbinus نام داشت بقتل رسانید در ۱۱۵ بعد از **میلاد** امیری در **کردوئن** حکومت میکرده‌است بنام **مانی‌ساروس** Manisarus ولی باید دانستکه تسلط ارامنه در این ناحیه خیلی سطحی بوده وتغییری در اساس قومیت آنها نداده است .

گزنفون یونانی این قوم را **کردوك**(۱) خوانده است در عهد گزنفون که بحبوحهٔ انبساط دولت هخامنشی بوده جای تعجب نیست که یك طایفهٔ ایرانی در نواحی شمال دجله ساکن بوده باشند ولی جز نام آنها اثری در دست نداریم که کردوك ها را معرفی کند درلغت بابلی و آشوری لفظ **قردو** Kardu بمعنی نیرومند وپهلوان است آیامیتوان **گفت** که کردوك های گزنفون از طوایف آشوری یا کلدانی بوده اند ؟ بعضی از فضلائی که درقرن ماضی شروع بتحقیقات کرده بودند این عقیده را داشتند چنانکه **لرچ** Lerch در ۱۸۵۶ عنوان کتاب خود را چنین قرار داده بود: « تحقیق دربارهٔ اکراد ایرانی ونیاکان آنها که ازکلدانیان شمال بوده اند» لکن درسالهای‌اخیر دانشمندان متبحری چون **هارتمان** Hartmann ونولدکه Noeldeke و وایسباخ Weissbâch مطلب را بنحو دیگر محل تحقیق قرار داده وازلحاظ قوانین زبان شناسی معتقدند که **کَرْدَ و قَرْدَ** از دوریشهٔ متباین هستند وهمین دانشمندان برآنند که قوم کورتی Cyrtii که مورخان یونانی قدیم درجزء طوایف مادوپارس نام برده‌اند همین **کرد** فعلی است (استرابون کتاب XI بند ۳ و کتاب XV) و مؤید این قول **وجود طوایف اکراد درفارس‌است درزمان سلسانیان (بنابرکارنامه اردشیر**

---

(۱) درفصول آینده مفصلا راجع بتلاقی سپاه گزنفون باطایفهٔ کردوك سخن خواهیم راند .

بابکان و اشارات مورخان ایرانی و عرب).

موافق این تحقیقات که از مقالهٔ کرد انسیکلوپدی اسلام نقل شد معلوم می‌شود که جز قرابت لفظی میان **کردو** و **قردوی** بابلی موجود نیست و درمورد لغات قدیمه نباید بشباهت ظاهری اکتفا کرد چنانکه بعضی از نویسندگان ایرانی ازقبیل مرحوم میرزا آقاخان کرمانی ازاین راه رفته و دچار اشتباهات عدیده شده اند و اگر باین قبیل شباهت ها توجه کنیم اولی اینست که کرد را از گرد بدانیم که لفظ ایرانی بمعنی پهلوان است درصورتیکه این‌دو کلمه هم ازیك ریشه نیستند گرد ازریشه **ور** است‌بمعنی حمایت شده و محروس و ربطی به **کرد** ندارد (۱).

اما درباب **کرد وخالدی** ـ بعضی‌ازمحققان جدید کرد را تحریف خالدی شمرده‌اند چنانکه درباب اول صفحه ۱۵ گفتیم درقرن نهم قبل از میلاد درناحیهٔ **وان** دولتی تشکیل شد بنام **هالدیا** (خالدی) که آشوریان آنها را **اورارتو** و **اوراشطو** گویند ودرعبری **ارارط** نامند ویونانیان **الارودی** و خالدوی وخالدایوی ذکر کنند این دولت تاقرن ششم قبل‌از میلاد باقی بود بعد از آنکه ارامنه پیدا شدند خالدی ها پراکنده شده بکوهستان‌ها رفتند (کتاب کوروپدی گزنفون جلد سوم فصل ۳ـ۱) در نواحی‌شمال دریاچه **وان** آثاراین‌قوم‌موجوداست ودرنزدیکی **طرابوزان** نقطه‌ای‌باسم **خالدیا** در عهد دولت بیزانس بوده وشهر **خلاط** (اخلاط) نیز جاکی‌ازنام آنان است‌حتی درطرف قفقازهم نام این‌طایفه هست(۲) چنانکه گفتیم سنگ معروف **کله‌شین** درمرز ایران ازاین دولت است باری‌بعضی

(۱) Horn, Neu pers.Etymologie P. 200

(۲) یکی ازطوایف کلهر کرمانشاهان خالدی نام دارد.

از محققان مثل **رایسکه** Reiske گفته اند « خالدی و کردی و کورتی و گردیای همه یکی است »(۱) تیکلات پیلسر آشوری در استوانه‌ای که بیادگار گذاشته نام طایفه **قورطیه** Kurtie را که در کوهستان **آزور** بوده اند جزء طوایفی که باطاعت خود آورده ذکر میکنند باعتقاد **درایو** Driver **آزو** Azu همان **حازو** (ساسون) امروزاست در مغرب دریاچه وان ولی باعتقاد پرفسور مینورسکی کلمهٔ قورطیه مشکوك است .

درباب کلمه قورطی (کورتی) آقای **سیر سیدنی اسمیث** مدیر دایرهٔ آثارقدیمهٔ عراق که ازدانشمندان آثارباستانی است رائی خاص دارد . بخواهش آقای محمد امین زکی صاحب تاریخ **کورد و کوردستان** مقاله‌ای راجع بتاریخ قدیم این ناحیه که بعداً کردستان خوانده شده نوشته است که در آن کتاب ضبط است .

پس ازشرحی که راجع بطوایف قدیمهٔ زاگروس نگاشته درخصوص کلمه **قورطی** گویند بنابراسناد آشوری درتمام قرن ۱۳ قبل از میلاد در این ناحیه حادثه ای رخ نداده است مگر ظهور قومی بنام **پاپهی** Paphi سابقاً درآثار آشوری این لفظ را **کورتی** Qurti میخوانده‌اند وآنرا با نام **کرد** یکی میدانسته‌اند ولی اخیراً معلوم شده که این قرائت صحیح نیست زیرا که در **بغازکوی** الواحی بدست آمده وذکر قوم **پاپانهی** رفته است که با حتمال قوی همان پاپهی باید باشد قرائت سابق آن کلمه غلط بوده است(۲) وسبب این اشتباهات آنستکه در رسم الخط قدیم بین النهرین هنوز آهنگ بعضی حروف و مخارج اصوات بدرستی معلوم نشده است .

---

(۱) انسیکلوپدی اسلام ص ۱۱۹۷ جلد دوم فرانسه

(۲) کورد و کوردستان ج ۱ چاپ بغداد ص ۵۷

خلاصهٔ اقوال سابق‌الذکر اینستکه کلماتی شبیه یاقریب لفظ **کرد** درآثار مربوطه بزاگروس و حوالی آن دیده شده است وبعضی ازمحققان آنهارا بالفظ **کرد** یکی پنداشته اند درصورتیکه نه قردو نه قورطی‌نه‌بقردی نه‌خالدی هیچیك ارتباط استواری باکلمهٔ کرد ندارد و دانشمندان باستان شناس را در رد آنها حجت های بسیار است .

بنظر نگارنده نه جای رد قطعی است نه اثبات و شق ثالثی را باید معتبر دانست و آن تفکیك‌نام طایفه‌کرد ازمحل کرداست . توضیح آنکه در زمانهای بسیار قدیم در ناحیه **جزیرهٔ‌ابن‌عمر** مکانی بوده است بنام قردو (بیت قردو) ومحل تاخت وتاز دولت نیرومند هالدیا (خالدی) شده و چون امواج مهاجرین ایرانی با طوایف ماد و پارس به مغرب زاگروس رسیده اند طایفه فعلی **کرد** که دوش بدوش سایر برادران نژادی‌خودپیش میرفته اند این‌ناحیه را بتصرف آورده درآن مسکن اختیار کرده‌اند چنانکه قوم ماد خود را در کردستان فعلی ایران استقرار بخشید و قوم پارسوا خود را در مغرب دریاچه ارومیه (رضائیه)جای داد واقوام بومی آن‌نقاط را برعیتی خود درآورده درخود منحل کردند پس طایفه ایرانی **کرد** هم درناحیه‌ای که ازقدیم الایام **قردو** نامیده میشده ساکن شد و بومیان را مستهلك یا فراری کرد وازآن تاریخ بنام‌مکان جدیدش خوانده‌شد. با این قول که‌تکیه‌باسنادتاریخی‌دارد قول‌محققان‌سابق‌الذکر محفوظ میماندکه‌جائی بنام **کرده** Karada یاقردو یاقورطی بوده‌است وحقیقت امرهم‌که ایرانی بودن اکراد است لطمهٔ نمی‌بیند زیرا که بسیار اتفاق افتاده است طوایف تازه وارد نام محلی را که پیش از آنها مشهور بوده گرفته اند و این بسته بقوت وضعف شهرت آن نام است مثل همه طوایف و اممی که ازخارج

بآذربایجان (اتروپاتکان) آمده اند و نام خویش را از دست داده بدون هیچ امتیازی عموماً آذربایجانی خوانده شده اند درین مورد هم نام قردو یاقورطی یا **کرده** شهرت داشته وطایفه ایرانی که خودرا بآنجارسانیده‌قهراً باسم مکان جدیدش شهرت یافته است نظیر این قول را درباب اول راجع بکاسی‌ها ذکر کردیم بنابر رأی علماء باستان شناس در لرستان محلی بوده است باین نام (کاششو) وقوم معروف بکاسی از خارج بآنجا آمده و حتی اسم خدای‌طایفگی‌خود را هم بمقتضای مکان جدید عوض کرده‌اند (رجوع شود به ص ۳۸)

این رأی ماکه اظهار کردیم موافق است با اشاره ای که پرفسور مینورسکی در انسیکلوپدی اسلام اظهار کرده و مفادش چنین است.

پس ازآنکه حقاً فرق میان **کردو** و **قردو** معلوم گردید که از دو ریشهٔ مختلفند این سؤال پیش میآید که بچه ترتیب طایفه **کورتی** (یعنی کردان ایرانی) توانسته اند اراضی غرب سلسله زاگروس ومسکن طایفه قدیم **قردو** را فرو گرفته و کوهستان **آنتی توروس** را تا شمال سوریه اشغال کنند ؟ تحقیق در این سلسله محتاج مطالعات و تفحصات دقیق است ولی اجمالا پیدا است که فتوحات قوم ماد و پارس موجب‌تغییرات وسیعی‌شده است وطوایف ایرانی مهاجرت های‌دور و دراز کرده‌اند مثلا قسمتی ازطایفه ایرانی **ساگارتیا** Sagartiya که مسکنشان سیستان بوده درآن ایام کوچ کرده و رو بغرب نهاده اند چنانکه در عهد آشوریان این قوم را در کشور ماد (کردستان فعلی) می بینیم [استرك Streck تحت عنوان **زیکیرتو** Zikirtu و **زاکروتی** Zakruti بحثی راجع بآنها کرده است]. در عهد داریوش بزرك هخامنشی مطابق کتیبهٔ بیستون کرسی این

طایفه دردشت آشور یعنی **اربل** بود و داریوش سردار آنانرا که **چیتران تخمه** Citran takhma نام داشت درآن جا سیاست کرد و از قضا صورت این مرد درجرء اسیران کتیبهٔ بیستون خیلی شباهت **باکراد** دارد. دراینجا ترجمهٔ این عبارت کتیبه بیستون را برای توضیح گفتار آقای پرفسور مینورسکی علاوه می کنیم و بعد نتیجهٔ تحقیق ایشان را می آوریم.

« بند چهاردهم – داریوش شاه می گوید: مردی **چیتر تخم** نام **ساگارتی** برمن بشورید و مردمان را گفت من شاه ساگارت و ازدودمان **هووخشتر** هستم من در زمان سپاهی از پارسیان و مادیان بر سر او فرستادم مردی **تخمسپاد** نام را که فرمان بردار من است رئیس سپاه کردم و گفتم بروید و این لشکر را که از من برگشته و خود را از سپاهیان من نمیداند در هم شکنید پس ازآن تخمسپاد با لشگری حرکت کرد وباچیتر **تخم** جنگید **اهورمزدا** مرا بیاری خود مخصوص گردانید بمشیت اهورمزداسپاه من براشگری که از من برگشته بود فیروز شد و چیتر تخم را گرفته نزد من آوردند. من گوشها و بینی اورا بریدم و چشمانش را بر کندم اورا در درگاه بزنجیر بسته بازداشتند همه مردمان اورا دیدند پس بامر من اورا در آربل مصلوب کردند ».

باری مینورسکی گوید از اینقرار حرکت قبایل ایرانی ازشرق بغرب باشتابی فوق العاده صورت میگرفته و جای تعجب نیست که کرد ها خود را بسرعت در محل بومیان قدیم که درنتیجه هجوم ایرانیان ضعیف وپرا کنده شده بودند قرار داده باشند حتی اکراد در این نهضت بجانب مغرب اکتفا بولایت آشور (شمال بین النهرین) هم نکرده خود را به آسیای صغیر نیز افکنده اند چنانکه در فاصله ۲۲۰ و ۱۷۱ قبل از میلاد چریکی های

کرد Cyrtii در جنگهای **رومیها** و **سلوکیها** و پادشاهان **پرگام** شرکت جسته‌اند (تیت‌لیو Tite Live) کتاب ٤٢ فصل ٥٨ بند ١٣ و کتاب ٣٧ فصل ٤ بند ٩) (در این باب **ریناخ** Reinach مقاله ای در مجلهٔ باستان شناسی تحت عنوان **چریکی های پرگام** درج کرده است سال ١٩٠٩)

مطلب دیگر اشاراتی است که در جغرافیای قدیم ارمنستان درباب ولایت **کرچیخ** Korcëkh دیده می شود بنـابر قول آدنتس Adontz در کتاب آرمینا ص ٤١٨ کلمهٔ کرچیخ مرکب از دو جزء است :

کرتیچ + **آیخ** و معنی آن کرداست چنانکه **آترپاتیخ** Atropatic یعنی ساکنـان **آتروپاتن** (آذربایجان) . در زمان **فوستوس بیزانسی** قرن چهارم بعد از میلاد ولایت کرچیخ بلوکی بوده است نزدیک **سلماس** (شاپور) و خاک آن بین **جولامرک** و جزیرهٔ ابن عمر گسترده بوده است و شامل نواحی ذیل میشده است : کردوخ و ولایت ثلاث معروف به کردریخ (کردیخ) و آی تو آنخ و آی گرخ و چند محل دیگر که در انسیکلوپدی اسلام مقالهٔ آقای مینورسکی راجع باکراد مذکور است .

خلاصه اینکه در نواحی مذکور اقوام متعددی بوده اند که نامشان اکثر قریب بیکدیگر بوده و در همهٔ اسامی آنها ریشه **ک.ر.د** نمایان است در زمانهای بعد همهٔ آن طوایف ایرانی را بنام عمومی اکراد خوانده‌اند و شعب سابقه از میان رفته است در میان این طوایف بعضی بومیان عتیقند مثل عشیره **قردو** و (تموریخ = طمورایه که مرکز آن ها القی = الك Elek بوده و الخویتثه Al-Khuwaithya در بلوك خویت (ساسون) و

اورطایه = (الارطان) در میـان شعب فرات و اقوام سامی و ارمنی نیز درآن نواحی بوده‌اند (چنانکه بعضی طایفه ممقانی را ازنژاد **ماميكونيهاى** ارمنستان میشمارند)

در قرن بیستم تحقیق محققان باینجا رسید که در میان اکراد یك طبقهٔ ایرانی دیگر هم هست باسم **گوران - زازا** که غیر از کرد هستند .

همهٔ این طوایف چه ایرانی چه بومی قدیم چه سایر نژاد هـا در زیر موج مهاجمین اکراد ایرانی فرو رفته و استقلال نژادی را از دست داده همه کرد و ایرانی شده‌اند معذلك هنوز دربعض نقاط کردستان میتوان طبقاتی اجتماعی تشخیص داد که امتیاز آنها از لحاظ تسلط سیاسی قوم غالب جدیدالورود پیدا شده است . اکراد تازه وارد طبقهٔ مسلط و حاکم شده وتودهٔ قدیم برعیتی وزیردستی تن در داده‌اند درسلیمانیه درساوجبلاغ (مهاباد) درقطور این امتیازات آشکاراست درقطور بقایای طایفهٔ **کورسینلی** Kursinly تاسالهای اخیر دیده میشدند که تابع شکاکها بودند بنابراین اگر تحقیقات منظم علمی بشود ممکن است بقایای اقوام عتیق که در زیر موج توحید بخش اکراد فرو رفته است بدست بیاید .(۱)

این بود آنچه تحقیقات علمی دانشمندان اروپائی راجع بمبداء کرد بدست میدهد .

معلوم شد که کرد نام طایفهٔ غالب ایرانی است که مثل ماد و پارس کوهستان مغرب ایران و حوالی آنرا تا شمال شامات وجنوب ارمنستـان فروگرفته وهمهٔ طوایف قدیم را درخود مندك و منهمك ساخته نام‌خویش

---

(۱) انسیکلوپدی اسلام ص۱۱۹۸ جلد دوم چاپ فرانسه مقاله کرد .



کردشکاك (رضائیه)

روبروی صفحهٔ ۹۸

را بر آنها پوشانده اند و حتی همین نام را هم طایفهٔ مهاجرین ایرانی در اوایل ورود بشمال بین‌النهرین از اسم مسکن خودکه **بیت‌قردو** (جزیره ابن عمر) خوانده میشد گرفته و در عالم بآن اسم مشهور شده‌اند بعبـارت مختصرتر کرد آن شعبه ازنژاد ایرانی‌است، برادر ماد و پارس یا عین ماد و پارس که بانام جدیدمحلی خودش فرمانفرمای ناحیهٔ وسیع زاگروس شده و اقوام سلف را جزء خود کرده و نام خویش را بآنها داده است.

فصل دوم

نژاد شناسی

راجع به نژاد **کرد** دوقسم بحث شده است : یکی از روی روایات قدیمه که در فصلهای آینده بذکرآنها خواهیم پرداخت دیگر از روی نژاد شناسی آزمایشی که هرچند نظر بصعوبت موضوع هنوز بجای ثابتی نرسیده است ، ولی ذکر تحقیقات نژاد شناسان خالی از فایده نیست و اطلاع بر اشتباهات برخی از آنان هم دور از نفعی نخواهد بود . ما دراین‌جا شروع میکنیم بنقل اقوال‌عالم بزرگ نژاد شناس موسوم‌به **اوژن پیتار** Eugène Pittard که امروز در حیات است و استاد و رئیس بنگاه بین‌المللی نژاد شناسی ورئیس قسمتی ازموزهٔ مردم‌شناسی‌سویس (ژنو) وپرفسور دانشگاه این شهر است. ده مرتبه مسافرت به‌بالکان و آسیای صغیر کرده واحوال کردان را نیز شخصاً سنجیده و بطریق علمی آزمایشها کرده است. کتاب مشهور او « نژاد ها و تاریخ » نام دارد Les races l’histoire و در همهٔ زبانها ترجمه شده‌است بیشتر مطالب آینده از فصل‌ششم آن کتاب‌است:

در سرزمینی که‌میان کوهستان قفقاز وکشورهندوستان واقع است طوایفی امروز مسکن‌دارند که نامشان درتاریخ جهان مکرر ذکرشده‌است مانند پارسیان و مادیان و عرب و تُرك . دراین قطعهٔ خاك تمدنهای‌باستانی بابلی و آشوری و فنیقی و غیره جلوه‌گر شده است ازحیث زبان مردم این

قطعهٔ آسیا دو دسته‌اند آنانکه ایرانی حرف میزنند و آنانکه سامی زبانند .

ایران و بلوچستان و افغانستان و قسمت شرقی آسیای صغیر ، مهد نژاد ایرانی است وشعب بسیار ازاین نژادامروز نمایان است مانندپارسیان و تاجیکان‌و آذربایجانیان قفقاز جنوبی وسارتهای ترکستان روس وتات‌ها (درجنوب غربی بحر خزر) در سمت‌مشرق افغانها وبلوچها درآسیای‌صغیر کردها وارامنه هستند که جوقه جوقه در نواحی مختلف زندگی میکنند.

اگر از حیث علم نژاد شناسی محض بخواهیم این همه اقوام را دسته بندی کنیم نتیجه کار ما این‌میشودکه با اختلافات بسیارمواجه گردیم زیرا که از حیث شکل و اندازهٔ جمجمه با هم تفاوت‌زیاد دارند مثلا پاتانها افغانها دولیکو سفال‌هستند Dolichocephale (درازسران) وقسمت‌اعظم ایرانیان‌فعلی مادون‌دولیکوسفال‌محسوب‌میشوندSous-dolichocephale و جماعتی از تاجیکان و پارسیان مادون براکی سفال (پهن‌سران) هستند (Sous-Brachycephale)

تات‌های آذربایجان که از شعبهٔ مادون براکی سفال هستند باارامنه که قطعاً از شعبهٔ براکی‌سفالند آمیخته اند پس میتوان گفت که در زیر خیمهٔ یك‌زبان (ایرانی)، اقوامی گرد آمده‌اند که ریشهٔ بعضی از آنها از حیث نژاد مختلف بوده و سببش آنست که این سرزمین‌محل بروزحوادث و مهاجمات کثیر واقع شده . در هر عصری اقوام مهاجم آمده و جزء نژاد خالص ایرانی شده و رنگ اجتماعی آنان گرفته اند ، حتی در ایام قدیم هم کشور ایران را اگرکشور ماد یا کشور پارس میگوئیم مقصوداین نیست که یك نژاد خالص در تمام این‌خاك پهناور جای داشته است ، بلکه

مراد آنست که نژاد پارس یا ماد غالب بوده و همه اقوام دیگر را بطور مسامحه بنام آنان می‌خوانده‌اند .

از میان اقوام ایرانی **کردها** بیشتر از همه سالم و دست نخورده مانده‌اند زیرا که مکان آنها کوهستانی صعب است وکمتر معبر نژاد مهاجم واقع شده‌است ولی‌نباید تصور کردکه محل‌اقامت اکراد منحصراً کوهستان زاگروس‌است باطراف هم تجاوز کرده‌اند قسمت وسطی وعلیای شط دجله‌و تمام خاك آشور قدیم‌وبخشی‌از ارمنستان‌راجزء قلمرو این نژاد بایدشمرد. درواقع وسعت حوزهٔ نژادی کرد بیش از قلمرو سیاسی آن طایفه است .

از نویسندگان نژاد شناسی سلف **ریچ** Rich از لحاظ ساختمان طبیعی اکراد را دوطایفه شمرده‌است یکی چادرنشینان که‌چوپان ورمه‌بان وسلحشورند و آن‌ها را **آسیرتا** Assireta نامیده است دیگر ده نشینان و کشاورزان که بنام **گوران** خوانده است گوید دسته اول چهرهٔ درشت و پیشانی پیش آمده و خطوط صورت پیچیده دارند ودستهٔ دوم بعکس آنها هستند. البته این قسم توصیف قــدری بافسانه شباهت دارد ولی این نکته که **ریچ** گوید در میان اکراد نمونه‌ای از چشم کبود وآبی دیده‌ام قابل‌بحث و ملاحظه است .

از ۱۸۶۳ میلادی ببعد شرح های دقیق تری از اکراد در دست داریم بنا بر قول کلنل **دوهوسه** Duhousset کرد ها دارای جمجمهٔ براکی‌سفال‌هستند قدشان‌کوتاه وعضلاتشان نیرومنداست‌رنگ‌خرمائی‌ـ‌مو، سیاه ـ ابرو،ضخیم وپهن ـ بینی،درشت و عقابی ـ چانه، مربع ـ گونه،برجسته از تماشای آنها شخص بیاد سکه های **ساسانی** میافتد .

خانیکف Khanikoff گوید ازحیث علائم‌ظاهری کردها خیلی شباهت

بافغانها دارند درمیان آنها افرادی دارای بینی درشت وعقابی ونوك دار دیده شده است غالباً چشمان سیاه دارند که درشت‌تر از چشم افغان ها است و فاصلهٔ بین دو چشم آنها خیلی بیش از سایر ایرانیان غربی و تاجیکها و پشتوهاست .

بعد **اوژن پتیار** گوید از این مطالب معلوم شد که اطلاعات سابقین راجع به نژادهای غرب آسیا ضعیف وقلیل بوده وبعضی از آنها آراء غریبه اظهار کرده‌اند مثلا **سولاك** Solak گفته‌است که رنك پوست و موی اکراد با نژادهای شمالی اروپا خیلی نزدیك است چنانکه کردها اگر بطرز شرقی موی خود را رنگ نمی‌بستند و لباس محلی نمی پوشیدند بیننده آن ها را ازمردم اروپای شمالی میپنداشت ! شخص ازخود میپرسد که آقای **سولاك** چنین افرادی را کجا دیده‌است که باین قطعیت سخن میراند من عدهٔ بسیاری از اکراد را آزمایش کرده‌ام وندیده‌ام . البته درقفقاز خاصه درمیان طایفه **اوست** Ossète مردمان خرمائی رنگ موجود است و در سالهای اخیر زابوروسکی Zaborosky درباب این افراد بیاناتی کرده‌است که شبیه گفته های سولاك است بنابر قول او این عنصر درقفقاز « از اروپائیان خرمائی رنگی هستند که مستقیماً نژادشان بشعبهٔ عتیق دولیکو سفال (نئولیتیك) روسیه جنوبی مربوط میگردد و در ازمنهٔ بعد اقوام خرمائی رنگ دیگر از**سکاها** و **آلانها** باآنان پیوسته‌اند که چون با **گت‌ها** Goth مخلوط بوده‌اند بسیاری از صفات ژرمنی در آنها موجود مانده است .

قول **سولاك** راراجع بهم نژادی اکراد باطوایف شمال اروپا **فون لوشان** Von Luchan تائید کرده‌است وگوید ۲۲۱ نفر کرد را مورد آزمایش علمی قرار دادم که ۱۱۵ تن از آنها از سکنه نواحی **قراقوش** بودند از این

عده ٥٣ درصد را ازدسته **گزانتو کروئید** Xantho Croïdes یافتم از حیث اندازهٔ جمجمهٔ آنها را سه گروه باید دانست از اینقرار :

٧٦ر٩ ٧٥ر٢ ٧٤ر٩

بنا بر قول این نویسنده در عهود قدیمه همه اکراد خرمائی رنگ و کبود چشم و دراز سر بوده اند بعد بواسطهٔ وصلت باترکان و ارمنیان و سایر ایرانیان ، گندم گون و پهن سر شده‌اند .

پیتار بعد از نقل این اقوال گوید شخص از خود میپرسد آیا فعلاً آن قسمت قدیم طایفه **کرد** که گویند موی و چشم چنین و چنان داشته‌اند و کلهٔ آنها دراز بوده کجا هستند چرا ما آنها را نمییابیم ؟

علمای دیگر هم باین اقوال توجه کرده خلاف آنرا یافته‌اند مثلا **شانتر** Chantre که‌زمانی طولانی درمیان‌اکراد بوده در کتاب نخستین‌خود **گوید** « از ١٥٨ نفر فقط ٣ تن را خرمائی‌رنگ یافتم‌باقی زلفشان یاسیاه‌بود یابلوطی». درباب‌رنگ‌چشم آنها گوید: « از ٢٣٢ نفر که آزمودم فقط هشت نفر چشمشان روشن بود . » میان‌این تحقیقات و آنچه **فون‌لوشان** گفته اختلاف فاحشی هست . چون این همه آراء گونا گون راجع بکردها هست عیبی ندارد که قدری دقیق تر شویم و احوال این طایفه که آنانرا بعضی از اخلاف **مادها** وبعضی‌از اولاد کلدانیان شمرده‌اند بررسی نمائیم پس تدقیقات ذیل را که ملخص آزمایشهای **ایوانوسکی** Ivanousky و شانتر وخود اینجانب (**پیتار**) است مینویسم :

کردان از حیث قامت بلند هستند قدآنها متجاوز از (١ر٦٨)متر است و این اندازه رادر نژاد **تاجیک‌وکالچا** **وافغان** یافته‌ایم . درعدهٔدیگر اکرادی‌که من شخصاً مورد آزمایش قرار داده‌ام ٨٣ در صد از حد وسط

بلندتر بودند و شاید بعضی طوایف کردباشدکه‌حدوسط قامت آنها بیش از میزان سابق‌الذکر هم برسد مثلا **رادکی**ها Radki ولی بعضی طوایف هم دارندکه قدشان کوتاه‌است مانند **یزیدی**ها و **میلانی** ها (بنابر گفتهٔ شانتر)

اما راجع باندازهٔ جمجمهٔ کرد ها نتیجهٔ تحقیقات مختلف است و موازینی که راجع بجمجمه ذکر کرده‌اند تفاوت دارد مثلا حد وسط جمجمه :

بنابر قول ماسونف Massonof ۷۸٫۴۸ است

بنابر قول شانتر Chantre ۷۸٫۵۳ است

بنابر قول پیتار Pittard ۸۶٫۴۹ است

بعضی‌تصور کرده‌اند که چون کردان اطفال خودرا بنحو خاصی می‌پیچند سرشان تغییر شکل میدهد و خیلی دراز میگردد چنانکه در اندازه های علمی باید آنها را جزء طبقهٔ درازسران حساب کرد. ولی این درازسری از جهة تغییرشکل جمجمه اطفال نیست زیرا که‌عمل‌مزبور تااین اندازه‌موجب تغییر جمجمه نمیشود. شانتر در شعبه درازسران وپهن سران هردو اجرای این رسم را در بارهٔ اطفال دیده است . وهم این‌محقق‌که بیش از همه باین امتحان پرداخته و عدهٔ بیشتری از اکراد را مورد ملاحظه قرار داده اختلافات بسیاری در اندازهٔ جمجمه آنان یافته است مثلا گوید اندازه متوسط :

جمجمه **یزیدی ها** ۷۰٫۰۴ است .

جمجمه **بیلیکانی ها** ۸۶٫۴۸ است .

از حیث اندازهٔ بینی اکراد را از شعبهٔ لپتورینی Leptorrhinienne واز لحاظ اندازه چهره ازشعبه لپتو پروزپ Leptoprosope شمرده‌اند رنگ چشم اکراد علی‌العموم سیاه است شانتر هم با این قول موافقت دارد

پیتار گوید درمیان اکرادی که آزموده است **۹** در صد آنها را دارای چشم میشی دیده است ولی یکنفر کبودچشم هم حتی بنظر نیاورده‌است و یکنفر خرمائی مو هم ندیده است از حیث رنگ موی آنها ۲ ۸ درصدسیاه وبقیه بلوطی تیره بوده است بنابراین آراء **ریج** و **سولاك** و **فون‌لوشان** راجع بشباهت اکراد با اقوام شمالی اروپا هیچ مبنائی ندارد و ابداً گروهی از اروپائیان شمالی بآسیا نیامده و در آنجا باقی نمانده اند این عقیدهٔ من است ولی هنوز دلیل علمی برای اثبات آن نمیتوانم طرح کنم .

مراد از نقل قول علماء نژاد شناسی آن است که در تحقیق حال قوم **کرد** هنوز هیچ رأی ثابتی ندارند جز در یك امر کلی که ایرانی بودن آنان است و علت اینکه تفصیلاقواعد نژاد شناسی را نتوانسته اند در حق این طایفه اجراء کنند آنست که صعوبت مکان مانع است دانشمندان اسلوب تحقیق دقیق نژاد شناسی را منظماً و برای مدت مدیدی بکار به بندند و نظر جامعی پیدا کنند و هرکس از جائی و بنحوی کنجکاوی میکند و بیك نتیجه میرسد علت دیگر اینکه چون بعضی از علماء سابق **کرد** را قبلا یك نژاد مستقلی فرض کرده اند در پی خواص و ممیزاتی میگردند که فارق او از نژاد های بزرگ باشد و چنین فصل و فارقی را نمیتوانند پیدا کنند ناچار هرکس صفتی عارضی‌را فصل حقیقی می‌پندارد و ازاین‌جهت اختلاف واقع می شود در صورتیکه **کرد** را اگر نژاد جدائی فرض نکنند و چنانکه هست به بینند یعنی شعبه ای از نژاد ایرانی آنوقت کار آنها به نتیجه علمی تواند رسید زیرا ممیزاتی که باید پیدا کنند برای جدا کردن صنف **کرد** از اصناف دیگر کافی خواهد بود .

اساساً نزد ایرانیان از زمان قدیم تا حال کرد بمعنی نژاد ممتاز

مخصوصی نبوده است . **کرد** که میگفته‌اند غالباً مرادشان عموم صحرانشینان یا مردان شجاع و دلاور بوده است تفاوت نژادی منظور نداشته اند .

استرابون در کتاب ۱۵ بند هفدهم گوید : جوانان پارسی‌را چنان تربیت میکنند که درسرما و گرما و بارندگی بردبار و ورزیده باشند شب درهوای آزاد بحشم داری بپردازند و میوه جنگلی مثل بلوط وغیره بخورند اینها را کردك Kardak گویند . مردم کردك از غارت زندگی میکنند و و کردا بمعنی مرد جنگی و دلیر است (۱)

از اینجا معلوم میشود که جوانان دلیر و آزموده پارسی را کردك میگفته‌اند که همان کردوك و کرد باشد تفاوت نژادی قائل نبوده‌اند ملاك **کرد** شدن را دلیر بودن و پر طاقت شدن میدانسته‌اند و این قسم استعمال لفظ کرد مناسبت آنرا با گرد بمعنی پهلوان تأیید میکند در صورتیکه بعضی گرد را از ریشهٔ (ور) دانسته اند. چنانکه سابقاً گفته شد .

بعد از عهد ساسانیان که ایران محل تاخت وتاز قبایل اجنبی شدو قرنها زمام فرمانروائی این کشور بدست بیگانگان افتاد، ایرانیان خالص رنجهای بسیار دیدند و خود را از بیم دستبرد بیگانگان مهاجم بکوهستانهای سخت کشیدند . بسختی زندگی میکردند وتن بخواری وانقیاد نمیدادند نتیجهٔ این وضع زندگانی پیدا شدن دو صفت در این کوه نشینان بود یکی بی چیزی و محرومیت از همه وسایل راحت و آسایش چنانکه در این بیت حافظ بآن اشاره شده است .

مزن‌دم زحکمت که دروقت مرگ ارسطو دهد جان چو بیچاره **کرد**

دیگر راهزنی وعیّاری که تنهاراه امرار معاش کوهستانیان سرکش

---

(۱) این عبارت استرابون نقل از ج ۲ ایران باستان پیرنیا است .

و یاغی بوده است کوه نشینان خودرا باینکار راضی میکردند واز حکمرانان بلاد که غالباً اجنبی یا اجنبی مآب بودند تمکین نمیکردند چنانکه بصفت راهزنی مشهور شدند از زمان گزنفون واسترابون تا عهد مولوی این صفت آنها را ذکر کرده‌اند :

کرد دیدم کو کند دزدی ولی دزد مارا بین که او دزدید **کرد**(۱)

خرافات چند راجع بکردان

وبواسطه همین صفات است که قدما کردرا بجن ودیو نسبت داده‌اند و حکایات عجیب درباره آنان آورده‌اند که خلاصهٔ آنرا دراینجا میآوریم :

گویند **کرد** ازاقوام بسیار قدیم جهان است ومقدم برهمه طوایف روی زمین بوده است زیرا که نام آنها یادگار عهدی است که نوع بشر پس از طوفان نوح بار دیگر شروع بانتشار کرد - مگر نه اینست که کرد از نژاد **گوتی** است وگاف مبدل بجیم میشود و تبدیل تاء بدال هم درالسنه‌قدیمه خیلی مثال و نظیر دارد پس گوتی **همان جودی** است یعنی کوهی که سفینهٔ نوح در عین طوفان بر آن نشست و این کوه اکنون در **کردستان** است بنابراین اول قومی که در آغاز تشکیل شد نام این ناحیه را گرفت و جودی یا گوتی خوانده شد و **کرد** از آن پیدا گردید(۲)

چنانکه ذکر کردیم بنابر روایت عیون‌الاخبار هم حضرت نوح‌قریه

---

(۱) دیوان شمس تبریزی

(۲) این از تحقیقات بعضی مؤلفین جدید است که نام گوتی راشنیده‌واجتهادی کرده‌اند .

بقردی را بنا نهاد وهشتاد تن از همراهان خود را در آنجا ساکن کرد از این جهت سوق الثمانین نام یافته است .

پس **کرد** قدیم ترین طوائف عالم است بعضی بالاتر رفته و کرد را مقدم برآدم دانسته‌اند و از طایفهٔ بنی جان شمرده اند علاوه براین خبر مشهور که **الاکرد طایفة من الجن** محمد افندی در انساب کرد نوشته است (۱) :

« وقیل اصل الکرد من الجن وکل کردی علی وجه الارض یکون ربعه جنیاً و ذلك لانهم من نسل بلقیس و بلقیس باتفاق امها جنیة .... و قال ابوالمعین النسفی فی بحرالکلام قیل ان الجن وصل الی حرم سلیمان و تصرف فیها و حصل منها الاکراد » یعنی اصل کرد از جنیان است و هر کردی که بر روی زمین است یك چهارم او از جن است ودلیلش آنستکه کردها ازنسل بلقیس هستند وبلقیس باتفاق همه اهل تاریخ مادرش جنی بوده است . . و ابو معین نسفی در بحرالکلام گوید آورده اند که جنیان بحرم سرای حضرت سلیمان دست یافتند و درآن تصرف کردند و از نتایج آنان طایفه **کرد** پیداشد . درمقدمه شرفنامه ص ۲۱ می‌نویسد بعض حکما گفته‌اند الاکراد طایفة من الجن کشف الله عنهم الغطاء (یعنی کردان از جنیان هستند خداوند پرده از آنها برگرفته است) و نیز گوید بروایت برخی از مورخان دیو با انسان ازدواج کرده طایفه اکراد از ایشان پیدا شده (ص ۲۲) مسعودی در مروج الذهب (۲) در ضمن بیان اقوالی که درباب مبداء اکراد آورده است گوید : بعضی برآنند که کردان از اولاد کنیزان حضرت

---

(۱) تاج العروس کلمه کرد .
(۲) طبع باربیه دو منار جلد سوم ص ۲۵۱

سلیمان بن داود هستند . وقتی که مُلك از دست سلیمان بدر شد شیطان معروف به جسد بکنیزان او روی آورد آنان که مومن بودند پناه بخدا بردند و نجات یافتند و کنیزانی که منافق وکافر بودند بآن شیطان تن دادندواز او بار گرفتندپس چون خداوند ملك را باز دیگر بسلیمان عطا فرمود به کنیزانیکه ازشیطان حامله شده وبار نهاده بودند نظر کرد وفرمود اکردوهنّ الی الجبال و الاودیه (۱) یعنی آنان را طرد و دور کنید و بکوهستان و دره ها سر دهید پس کنیزان را با اطفالشان در جبال جای دادند رفته رفته نسل آنها زیاد شد و اکراد از این مبداء پیدا شدند معلوم است که همه این افسانه ها از شباهت صوری لفظ (کَرَدَ) با کرد عربی برخاسته است .

واز این قبیل اشتباهات در گفتار مورخان قدیم بسیاراست منجمله نسبت دادن اکراد بقبایل عرب است . چون بحکم غلبه ای که عرب پیدا کرده بود اکثر طوایف عالم میخواسته اند خودرا بقوم غالب منسوب کرده از تطاول روزگار نجات یابند ، اکراد هم بعضی براین راه رفته و در ظاهر نسبنامه ای برای خود ساخته اند پاره ای مورخان فریب این ظاهر سازی را خورده و حکم بعربیّت آنان کرده اند . ازآن جمله قول مسعودی است در مروج الذهب که گوید (۲) بعضی برآنند که اکراد ازنسل ربیعة بن نزار بن معد بن عدنان بن بکر بن وائل هستند درزمان قدیم بعلت پیش آمدهائی جدا شده خود را بکوهستان کشیده اند و در آنجا با مللی که در شهرها و آبادیها مسکن داشته اند مثل عجم وفرس (الاعاجم والفرس) مجاوز شدنددر

---

(۱) در تاج العروس آمده است کارده بمعنی طارده ودافعه وقبل منه اشتقاق الکرد الطایفه المشهوره .

(۲) چاپ منار جلد سوم ص ۲۴۹

نتیجه زبان اصلی را گم کردند و لغت عجمی گرفتند و امروز هر شعبه از اکراد لغتی خاص دارد که همه در اصل کردی است .و برخی گویند طایفه کرد از نژاد **مضر بن نزار** هستند و بعضی قائلند که از تخمهٔ **کرد بن مرد بن صعصعة بن هوازن** بوده اند در زمان قدیم حوادثی بین آنها و **غسانیان** رخ داد واز قبیله اصلی جدا شدند جمعی معتقدند که کردها از **ربیعه** و **مضر** هستند در طلب آب و مرتع بکوهستان رفتندودرتحت تأثیر همسایگان خود لغت عربی را از دست دادند و نیز مسعودی گوید (ص ۲۵۳)درباب اقوالی که راجع بنسب اکرادذکر کردیم باید دانست که قول مشهورتر وصحیح تر این است که از ربیعة بن نزار هستند و یکنوع از اکراد در **ماه الکوفه** و **ماه البصره** (دینور و همدان) سا کنند معروف بطایفه **شوهجان** و آنان خود منکر نیستند که نسبشان بربیعة بن نزار بن معد می پیوندد . اما طایفه **ماجردان** (وهم من الکنکور ببلاد آذربایجان) و **هلبانیه** و **سراة** وهمه عشایری که دراطراف جبال مقیمند مثل **شادنجان** و **لزبه** (لریه) و **مادنجان** و **مزدیکان** و **بارسان** و **خالیه** و **جابارقیه** و **جاوانیه** و **مستکان** و نیز عشایریکه دربلادشام مسکن گزیده اندچون **دبابله** وغیره قول مشهور راجع بنسب آنان این است که از نسل مضر بن نزار هستند نیز مسعودی در کتاب دیگر خود التنبیه والاشراف گوید : (۱)

« بعضی ازمتأخرین اکرادکه صاحبان دانش وهوشند درشهرهائی که سابقاً ذکر نمودیم ما را ملاقات نمودند اعتقادشان براین است که کردها از نسل کرد بن مرد بن صعصعة بن حرب بن هوازن هستند و رأی بعضی بر این است که از نسل سبیع هوازن میباشند ولی حقیقت اینست

---

(۱) چاپ اروپا صفحه ۸۸

علمائی که در باب نسب مضر سخن رانده‌اندهم حرب وهم سبیع‌را بلاعقب دانسته‌اند واعقاب هوازن رااز اخلاف **بکر بن هوازن** محسوب داشته‌اند.
اما بعضی از اکراد میگویند ما از نسل ربیعه و بکربن وائل هستیم در نتیجه جنگهائی که پیش آمد درعهد قدیم بخاك عجم افتادیم ودرمیان آنها متفرق شدیم لغت ما عوض شد و بچندین عشیره و تیره تقسیم شدیم».

در تاج العروس ذیل لغت **کرد** آمده است: «قیل جدّ هم کرد بن عمرو مزیقیاء و هولقب لعمرو لانه کان کل یوم یلبس حلة فاذا کان اخر النهار مزقها لئلا تلبس بعده» یعنی جدّ آنها کرد پسر عمرو بود وعمرو را مزیقیا میگفتند زیرا که هرروز جامهٔ نو می‌پوشید و شبانگاه آنرا پاره‌میکرد که پس از او پوشیده نشود. ونیز گفته‌اند که کرد پسر **عامر بن ماءالسماء** است و صواب آن‌است که ماءالسماء لقب عامر بوده است بدلیل قول شاعر:

انا ابن مزیقیا عمرو وجدّی ابوه عامر ماء السمـاء

و نیز تاج‌العروس از کتاب مناهج الفکر و مباهج العبر نقل کرده است: «اما الاکراد فقال ابی درید فی جمهرة الکرد ابو هذ الجیل الذین یسمون بالاکراد فزعم ابو الیقظان انه کردبن عمروبن عامربن صعصعة (و قال الکلبی هو کرد بن عمرو مزیقیاء) و قعوا فی ناحیة الشمال لما کان سیل‌العرم و تفرق اهل‌الیمن» یعنی پدراین طایفه بگمان ابویقظان کردبن عمروبن‌صعصعةبوده آنگاه‌که سیل عرم دریمن واقع شدوساکنین‌آن‌سامان متفرق شدندکردان هم بکوهستان روی‌آوردند و نیز گوید: «و قیل عصی قوم من‌العرب علی‌سلیمان علیه السلام و هربوا الی‌العجم فوقعوا فی جوار کان اشتراها رجل لسلیمان (ع) فتناسلت منهاالاکراد» یعنی آورده‌اند که قومی ازعرب بر سلیمان یاغی شدند و به خاك عجم گریختند بجمعی از



رؤسای گوران و کرند (از کتاب دمرگان)

روبروی صفحهٔ ۱۱۳

گنیزگان رسیدند که شخصی برای سلیمان خریده بود از نسل این کنیزگان طایفه **کرد** بوجود آمد.

در کتاب الجوهر المکنون فی القبایل و البطون ابن الجوانی (۱) در ذکر اولاد شالخ بن ارفخشذ آمده است که «والعقب من فارسان بن اهلوبن ارم بن ارفخشذ اکراد بن فارسان جد القبیلة المعروفة بالاکراد» یعنی فارسان پسر اهلو پسر افخشذ بود و پسری داشت بنام اکراد و او جد معروف طایفه اکراد است. و نیز ابن الجوانی نسابه گوید: «و اکثر من ینسبهم ینسبهم الی قیس فیقول کرد بن مرد بن عمرو بن صعصعة بن معاویة بن بکر بن هوازن بن منصور بن عکرمة بن حضفه بن قیس بن عیلان بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان...»

در وفیات الاعیان آمده است: «ان الاکراد من نسل مزیقیاء وقعوا الی الارض العجم فتناسلوا بها وکثر ولدهم فسموا الاکراد قال بعض الشعراء:

لعمرك ما الاكراد ابناء فارس ولكنه كرد بن عمرو بن عامر

و در تاج العروس این نسبت هم ذکر شده است «کرد بن کنعان بن کوش بن حام بن نوح وهم قبائل کثیره لاتحصی ولکنهم یرجعون الی اربعة قبایل **السوران والکوران و الکلهر واللر** ثم انهم یتشعبون الی شعوب وبطون وقبائل کثیره» بنابراین روایت اکراد از اولاد حام پسر نوح هستند و از مسعودی نقل کرده که گوید: «و الظاهر ان یکونوا من نسل سام کالفرس لما مرمن الاصل و هم طوائف شتی والمعروف منهم السورانیه و الکورانیه والعمادیه والحکاریه والمحمودیه والبختیّه و البشویه والجوبیه والزرزائیه والمهرانیه والجاوانیه والرضائیه والسروجیه والهارونیه واللریه

---

(۱) تاج العروس لغت کرد.

الی غیر ذلك من القبایل التی لاتحصی کثرة وبلادهم ارض فارس و آذربیجان و اربل والموصل و عراق العجم » (۱)

چند روایت راجع بایرانی بودن کردان

از اسناد قدیمی که راجع به نسب اکراد در دست داریم التنبیه والاشراف مسعودی است که مطابق تحقیق اهل فن قسمت مربوط بایران را از روی منابع عمده ساسانی نقل نموده است. سلسله نسبی که برای اکراد بیان کرده بظن قوی مأخوذ از آثار پهلوی است.

مسعودی در این کتاب طوایف کرد را برشمرده و آن ها را ازنسل **کرد بن اسفندیاذبن منوچهر** پیشدادی دانسته است. درواقع این مؤلف هرجا تابع مأخذ های پهلوی بوده اکراد را ازنسل سلاطین ایران حساب کرده وهرجا پای اجتهاد شخصی ونقل مسموعات خودش بمیان آمده قول معاصرین را نقل نموده و اکراد را از نسل عرب شمرده است زیرا چنانکه گفتیم در آن ادوار که عرب غلبه تام داشت همه طوایف خود را زیر علم تازیان کشیده نژاد خود را پنهان میکرده اند و بوسیله انتساب بغالب خود را از آفات مصون میداشته‌اند چنانکه مردم کهگیلویه نیز در میانشان مشهور است که منسوب بعربند و فساد این قول بدیهی است. باری بیانات مسعودی در فصلی از آن کتاب که تحت عنوان « ذکرالطبقة الثانیه من ملوك الفرس الاولی » آورده چنین است:

« اول آنها **منوچهر** بود واو از اولاد **ایرج** است هفت‌فرزند داشت

---

(۱) این روایت مسعودی نقل از کتاب محمد افندی الکردی است که درانساب این طایفه نوشته است.

اکثر تیره های فارس و سلسله های سلاطین آنان باوی پیوندد در واقع شجرهٔ اعقاب منوچهر نسب نامه فرس محسوب است وهمچنین‌است حال اکراد که باعتقاد فرس از نسل کرد بن اسفندیاذ بن منوشهر هستند بعضی‌از عشایر کرد ازاینقرارند : بازنجان، شوهجان، شاذنجان، نشاوره، بوذیکان لر، جورقان، جاوانیه، بارسیان، جلالیه، مستکان، جابارقه، جردغان کیکان، ماجردان، هذبانیه وغیره ازاینها عشایر دیگر کرد درفارس وکرمان و سجستان و خراسان و اصفهان و جبال (ماه الکوفه و ماه البصره و ماسبذان وایغارین یعنی برج وکرج ابی دلف) وهمدان وشهرزور و درآباذ و صامغان و آذربیجان وارمینیه و اران و بیلقان و الباب والابواب وجزیره و شام و ثغور سا کنند . »

از تطبیق این فهرست با آنچه مسعودی در کتاب دیگر خود مروج الذهب آورده و آنچه در تاج العروس ازقول مسعودی بعبارت دیگرروایت شده و ذکر آنها گذشت معلوم میشود که بیشتر قبایلی که درضمن فصل سابق ذکر نمودیم و آنها را بعرب نسبت داده بودند با این قبایل ایرانی‌یکی‌است

روایت دیگر درباب نسب ایرانی اکراد از **ابن قتیبه** است در کتاب المعارف که گوید: « ان الاکراد فضل طعم بیور اسف وذلك انه کان‌یأمران یذبح له کل یوم انسانان و یتخذ طعامه من لحومهما وکان له وزیر یقال له ارایابیل فکان یذبح واحداً و یبقی واحداً ویستحییه ویبعث به الی جبل فارس فتوالدوا فی‌الجبال و کثروا . »

یعنی اکراد باقی‌مانده غذای ضحاك هستند زیرا که او فرمان میداد تاهر روز دو مرد را سرببرند و از گوشت آنها غذائی برایش ترتیب دهند وزیری داشت ارایابیل نام یکی ازآن مردان را میکشت ودیگررابکوهستان

فارس سر میداد این گریختگان درآنجا بسیار شدند(۱) این قضیه همانست که فردوسی بنظم آورده است :

چنان بد که هرشب دو مرد جوان — چه کهتر چه از تخمهٔ پهلوان
خورشگر ببردی بایوان شاه — وزو ساختی راه درمان شاه
بکشتی و مغزش برون آختی — مر آن اژد ها را خورش ساختی

طباخ پادشاه پس از چندی برحم آمد و چاره‌ای اندیشید :

از آن دو یکی را بپرداختند — جز این چارهٔ نیز نشناختند
برون کرد مغز سر گوسفند — بر آمیخت با مغز آن ارجمند
یکی را بجان داد زنهار و گفت — نگر تا بیاری سر اندر نهفت
نگر تا نباشی به آباد شهر — ترا در جهان کوه ودشت است بهر
از اینگونه هر ماهیان سی جوان — از ایشان همی یافتندی روان
چوگرد آمدندی ازایشان دویست — بر انسان که نشناختندی که کیست
خورشگر بدیشان بزی چند و میش — بدادی و صحرا نهادیش پیش
کنون کرد ازآن تخمه دارد نژاد — کز آباد ناید بدل برش یاد

موریه Morier درسال ۱۸۱۲ میلادی(۲) گوید در ۳۱ ماه اوت در دماوند مردم جشنی گرفتند بیادگار نجات ایرانیان ازظلم ضحاك و این جشن را عید الکردی می‌خواندند(۳) .

در ذکر انساب قدما مکرر دیده شده است که نسابه ها نام طایفه یا

(۱) این حکایت درمقدمه شرفنامه بدلیسی به تفصیل آمده است صفحه ۲۰ چاپ مصر

(۲) سیاحتنامه دوم صفحه ۳۵۷ .

(۳) نقل از مقاله استاد مینورسکی در انسیکلوپدی اسلام کلمهٔ کرد .

ولایتی را اسم شخص فرض کرده و او را جد اعلای آن قوم مورد بحث قرار داده‌اند چنانکه **کرد** را مسعودی شخصی دانسته و اورا پسر **اسفندیاذ** خوانده است وبعضی کلمه **اکراد** را که جمع است مفرد گرفته‌اسم جدطایفه ساخته اند چنانکه پیش ازاین ازکلام ابن‌الجوانی نسابه نقل شد بعضی کرد را پسر **مرد** دانسته و کرد بن مرد یاد کرده اند درصورتیکه **مرد** ها هم مثل **کرد** ها طایفهٔ از فارس بوده اند و استرابون از قول **اراتستن** گوید در فارس طایفه هائی ساکنند مثل کرد و مثل مرد ومثل **مجوس** وغیره. بنابربعضی تواریخ طایفه مرد یا **مارد** از یاران کورش بزرگ بوده و آن عشیره را جد اکراد و الوار میدانند که قسمتی در فارس ساکن بوده و هستند.

از جمله روایاتی که درباب ایرانی بودن اکراد در کتابها باقی مانده روایت شرفنامه است **که** رجال داستانی وباستانی‌ایران را **کرد** شمرده است چنانکه در صفحه ۲۸ چاپ مصر می بینیم:

« پهلوان پیلتن ودلاور تهمتن رستم‌زال از طایفه اکراد است وچون تولد او در سیستان بوده **برستم زابلی** اشتهار یافته و صاحب شهنامه صفت او را « رستم کرد » کرده و در روزگار ملك عجم هر مزبن انوشیروان سپهسالارنامدار وپهلوان روزگار بهرام چوبین[۱] که درترکستان‌وخراسان نشو و نما یافته ونسب ملوك کرت و پادشاهان غور بدو میرسد[۲] او نیز

---

(۱) بنابرروایت استخری بهرام ازمردم‌خبراردشیرخوّره فارس بوده‌است. ولی‌دیگران‌بهرام را ازنسل اشکانیان شمرده‌اند گویند بدین‌سبب آن ناسزاهارا بپرویزنوشته‌است‌چنانکه‌ذکرمیشود مسعودی‌اورا رازی‌دانسته‌وعلتش آن‌است که ری درتیول او ونیاکانش بوده است.

(۲) استخری و نرشخی نسب سامانیان را ببهرام میرسانند.

از طایفهٔ اکراد است. و گرگین میلاد که بشجاعت معروف است کرد بوده و الحال قریب چهار هزار سال است که اولاد و احفاد امجاد او در ولایت لار بامر حکومت باستقلال مبادرت میکنند که اصلا تغییر و تبدیل در اوضاع حکومت ایشان نشده است. واعجوبهٔ دوران و نادرهٔ زمان سرحلقهٔ عاشقان جفا کیش وسرخیل وفا کیشان محبت اندیش اعنی نهنگ دریای محنت و پلنگ کوهسار مشقت **فرهاد** که در زمان خسرو پرویز ظهور کرده ازطایفه **کلهر** است.»

میتوان گفت که اکثر این افسانه ها یك هسته تاریخی داشته اند بمرور زمان آلوده بقصص و روایات شده اند و همین آشفتگی و اختلاف روایات حاکی ازقدمت نژادی **کرد** است که یادگاری ازمهاجرت این‌طایفه ایرانی بکوهستان غربی‌است چون کردان بسبب شجاعت و شهامتی که لازمه زندگی کوهستانی است پیوسته بغارت بلاد و قطع طرق می پرداخته اند در چشم شهر نشینان جن زاده جلوه گر شده اند و دلیل اینکه این همه روایات از آنها ذکر کرده اند موقع مخصوص و اهمیت فوق‌العاده آنان بوده است که هر مورخی بقدر توانائی خود بتحقیق نژاد این‌طایفه پرداخته‌است طبری وسایر مورخان نخستین هم نخواسته اند چنین طایفه بیباك نامطیعی را که مردم روزگار ازدست آنها در زحمت بوده‌اند بخود نسبت داده وایرانی بدانند. دیگر از علل کثرت اخبار و روایات مربوط باکراد این است که مکان اکراد نزدیك بمقر خلافت یعنی مرکز تألیف و تصنیف بوده‌است از این جهت همهٔ مورخان ذکری از کرد کرده اند واز زبان هر کسی حکایتی و افسانهٔ را درباب آن طایفه نوشته اند.



کلهر (باوندپور)

روبروی صفحهٔ ۱۱۸

فصل سوم
دیانت و معتقدات

دین یکی از ارکان ملیت محسوب است بر فرض که سایر ارکان ملیت
مثل نژاد و زبان و تاریخ وغیره در دست نبود از روی همین آثار دیانتی
میتوانستیم بطور قطع طایفه کرد را از شعب ایرانی بدانیم . صرف نظر از
اینکه بیش ازهزارسال است تمام ایران و کردستان بزرگ دین اسلام دارند
و از این حیث یگانگی تام حاصل است قبل از اسلام هم آئین کردستان
از فروع دین رسمی ایران بوده است چنانکه هنگام حمله عرب آتشکده
پاوه معروفیت بسزا داشته است .

در **سلیمانیه** قطعه پوستی پیداشده‌است که این ابیات بخط پهلوی بر آن
نوشته است درشکایت ازمصائب حملهٔ عرب و برافتادن آئین قدیم . اگرچه
ما نمی خواهیم فقط تکیه باین سند بنمائیم ولی آنرا حکایتی از احساسات
دینی اهل آن سر زمین میشماریم که فرضاً خیلی بعد از حمله عرب هم
نوشته شده باشد باز انعکاس تأثرات مردم کردستان شمرده میشود .

آن اشعار چنین است

هورمزگان رمان آتران کژان — ویشان شاردوه گورهٔ گورگان
زُور کار اَرب کردنه خاپور — گنای پالـهٔ هتا شاره زور
شنو و کنیکان و دیل بشینا — میرد آزا تلی وروی هوینا

رُوُشت زَردشتره مانوه بیکس　　بزیکا نیکا هورمزو هیوچگس

ترجمه

معبدها ویران شد آتشها خاموش　　بزرگ بزرگان خود را نهان کرد
عرب ظالم خراب کرد　　دهات را تا شهر زور
زنان و دختران باسیری رفتند　　دلیران در خون غلطیدند
کیش زردشتی بی کس ماند　　آهورمزدا بر کس رحم نخواهد کرد

امروز اهالی سلیمانیه در جشن سده وعید نوروز برسم قدیم ایران آتش میافروزند مراسم سوگواری و عروسی و رسم رقص و ختان و سایر عادات آن ها با مردم ایران تفاوتی ندارد نام فرزندان خود را از اسامی پادشاهان و پهلوانان قدیم ایران اختیار می کنند چون نریمان و رستم و فریدون اسم دختران را از کلمات پارس می گزینند مانند پروین ستاره پاکیزه وغیره.

اکراد آنجا همه مفاخر ایران قدیم را بخود نسبت میدهند مثل زردشت و رستم و کیقباد وبرسم ایرانیان درقهوه خانه‌ها شاهنامه خوانی می‌کنند با اینکه مذهب شیعه ندارند بنا بررسم سایرایرانیان روز عاشورا را محترم می‌شمارند در آن روز از خوردن حیوانی واصلاح سروریش و چیدن ناخن احتراز می‌ورزند بسی‌از طوایف کرد در ایران وخارج‌ایران به تبعیت سایر ایرانیان شیعی مذهب هستند مثل‌لر وکلهر وشادرلی وباوه‌لی وکرّه‌شلی و کلیائی و سنجابی و سینامینلی و بلیکان ولك وغیره.

ازفضلاء ومحترمان کردستان شنیده‌ام که در اورامان پیری روحانی از مغان زردشتی بوده موسوم به **پیر شهریار** (که بزبان کردی او را پیر شالیار خوانند) از او کتابی باقی است بنام مارفتو پیرشالیار (معرفت پیر



کرد سنجابی (کرمانشاهان)

روبروی صفحهٔ ۱۲۰

شهریار) ونزد مردم اورامان بسیار محترم‌است وبدست‌خارجی نمیسپارند کلماتش‌را درموارد بسیار بجای مثل سایر بکار می‌بندند این کتاب مرکب ازچند بند مسجع است‌که ترجیع آنها این بیت است و تکرار میشود :

گوشت جه واته پیر شالیار بو هوشت جه‌کیاستهٔ ذانای‌سیمیار بو

یعنی بگفتار پیر شهریار گوش‌کن وبنوشتهٔ دانای سیمیار (زردشت) هوش خودرا بسپار .

ازکلمات پیر شهریار اینست :

داران‌گیان دارن جرگ‌ودل پرگن گائی پرّ برگن گائـی بی برگن

کرگ جه هیلین هیلی جه کرگن رواس جه رواس ورگن جه ورگن

ترجمه

درختان جان دارند جگر و دلشان ریشه و برگهاست

گاهی پر برگ هستند گاهی بی‌برگند

مرغ از تخم است وتخم از مرغ

روباه از روباه گرگ ازگرگ است

هم از کلمات اوست

وَر ویوه وارو و رَوَه و رینه وَ ریسه برّیو چوار سرینه

کرگی سیاوه وهیلیش چرمینه گوشلی ممیریو دوی برینه

ترجمه

برفی میباردکه برف خوره است رسن‌که پاره شود چهارسر پیدا میکند

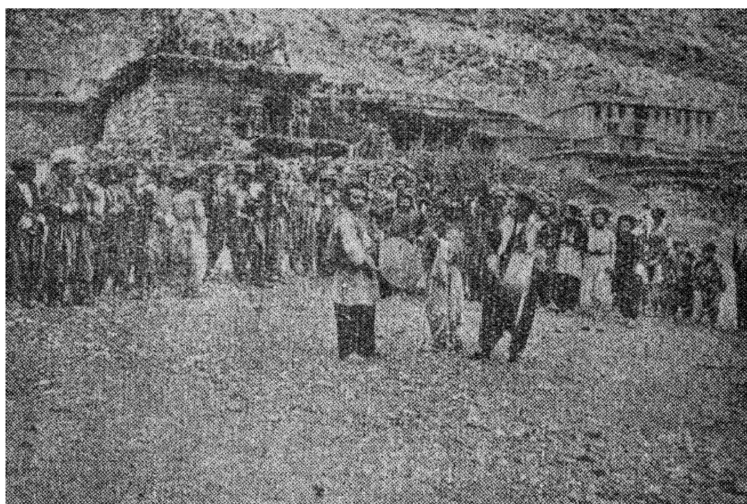
ماکیان‌سیاه تخمش سفید است دیکچه‌که‌سوراخ‌میشوددودرپیدامیکند

باری در سخنان پیر شهریار اشارات بسیار راجع بحفظ آئین قدیم است واهل‌محل درمجوس بودنش شکی‌ندارند ولی معتقدندکه شخص‌دیگر

هم باین‌نام بوده است همعصر شیخ **عبدالقادر گیلانی** (اواخر قرن پنجم هجری) که بـا شیخ ارتباط داشته و او را **پیرشهریار ثانی** می گویند و معروف‌است که این پیر حضرت محمد (ص) را درخواب دیده اسلام آورد و نام خود را مصطفی نهاد و کتاب معرفت قدیم را تحریف کرد و هرچه با دیانت اسلامی منافات صریح داشت برگرفت فعلا نسخه محرف دردست مردم اورامان است. گویند در ۸٤۲ هجری شخصی بنام **مولانا گشایش** باورامان سفر کرد تا مردم آنجارا قرآن تعلیم دهد این ملاچشمانی شکسته وضعیف داشت مردم اورامان فراهم آمده از ریش‌سفیدان و آگاهان خود پرسیدند: «قرونی‌قدیما یام‌مارفتوپیرشالیاری‌باد» یعنی قرآن کهن‌تراست یا کتاب معرفت پیرشهریار؟ دانایان درپاسخ گفتند: «مارفتو پیر شالیاری قدیما قرونی هیزیکه گشایشه کوری‌آوردنش». یعنی معرفت پیرشهریارقدیم است قرآن را دیروز گشایش کور آورده است.

این افسانه‌ها و یادگار های محلی حکایت ازتعلق مردمان کردستان عموماً بتمدن و دین وعقاید ایران قدیم می کنند.

امروز تقریباً همه طوایف کرد مسلمان و شافعی مذهبند حتی در ایران هم طوایف کردستان بیشتر براین مذهبند باستثناء خانواده اردلان و بعضی عشایر کرمانشاهان و لرستان مثل سنجابی و کلهر وغیره که شیعه هستند وگوران (کرمانشاه) که ازاهل حق (علی اللهی) بشمارند. علی اللهی ها که علی‌را خدامیدانند مرکزعمده‌شان کرمانشاهانست وآداب وعقایدشان مشهوراست و دانشمندان آثار دین قدیم‌را در رسوم آنان یافته‌اند در سایر نقاط ایران هم مثل آذربایجان و تهران و غیره از این طایفه بسیارند و گروهی بزرگ درهندوستان مسکن دارند.



جشن در اورامان (کردستان)

روبروی صفحهٔ ۱۲۲

(از کتاب هرتسفلد)

طوایف کرد اعتقاد هرچه تمامتر بقول وفعل مشایخ دارند و اکثر تابع مسلك درویشی **نقشبندیه** و **قادریه** هستند که مرکزشان در اورامان و مکری و سایمانیه وشمدینان وخربوت وغیره است.(۱)

بعد از قبول اسلام هم اکراد پیوسته نغمه‌های مخالف میسروده‌اند مثلا حمایت آنها ازخوارج مشهور است و مساعدتهائی که بشورشیان زنگی (صاحب الزنج) در بصره و دیسم درآذربایجان کرده اند در کتب تاریخ مذکور. بنا برقول مسعودی (مروج جلد سوم) اکرادی که در آذربایجان پراکنده هستند جزء شراة (خوارج) معروفند وبسیاری ازکردان بوده‌اند که بخلافت علی (ع) و عثمان اعتراض داشته‌اند در میان کردانی که در این اواخر جزء خاك ایران باقی‌مانده اند گروهی قبول مذهب شیعه کرده‌اند مثل طایفه شقاقی که بسبب مجاورت با ترکان شاهسون این‌مذهب گرفته‌اند در زمـان الجایتو یکنفر مدعی مهدویت در کردستان خروج کرد بنا بر روایات شرفنامه طایفه **دنبلی** متمایل بتشیّع بوده‌اند بعضی ازقبایل **جزیره** هم خودرا برخلاف یزیدی‌ها حسینی میخوانده اند.

اکراد عموماً برآنند که قبل ازتشرف بدین اسلام زردشتی بوده‌اند و نقاط بسیار نشان میدهند که آتشکده بوده است نام طایفه **بهدینان** (عمادیه) هم گواه است که قبل از مسلمانی کردان دین بهی داشته اند. باید دانست که درخاك اکراد یعنی تخت سلیمان (شیز = گنجك) آتشکده بزرگ ایران یعنی **آذرگشنسب** هزارسال افروخته بود وآنرا آتش پادشاهان

---

(۱) بسیاری ازمطالب این فصل ازمقالات مینورسکی - نیکیتین - هوار - کرمر وغیره درانسیکلوپدی اسلام گرفته‌شده‌ودرباب‌یزیدی‌ها از کتاب‌جدیدروژرلسکو Roger Lescot هم‌که درباب یزیدی‌ها است استناد شده است.
Enquète Sur les yazidis (1938)

میخواندند و سلاطین ساسانی کراراً پیاده بزیارت آن رفته از آتش آن آتشکده‌های کوچك رامی افروختند فعلا درمیان طوایف کرد عشیره‌های بسیار هست که بقایای آئین قبل ازاسلام خودرا حفظ کرده‌اند مثل **علی‌اللهی‌ها** و **یزیدی ها** و **صارلی‌ها** و **شبك‌ها** و **بجورانها** در بـاب سه طایفه اخیر تحقیقات بسیاری نشده‌است همینقدر معلوم است که کتب دینی آنان فارسی‌است وتمایل خاصی بایران دارند ما خلاصه احوال این سه طایفه را در اینجا آورده پس ازآن بنحو مفصلتر احوال یزیدیان را بیان میکنیم زیرا که این‌قوم بیش ازسایرین در حفظ دیانت خود کوشیده اند ومعرفی آنان برای نمونه دیانت قدیم کردستان که متأثر از مذاهب بـابلی و ایرانی بوده ضرورت دارد.

صارلی ـ شبك ـ بجوران

یکی از فرقه‌های کرد طایفه صارلی‌است درجنوب موصل که عبادات واعتقادات آنان مرموز وسری است وکاملا ازاسرار آنان کسی آگاهی‌ندارد گویند کتابشان بزبان فارسی‌است وآثار بسیار ازدین قدیم ایران ومعتقدات طوایف **غلاة** درآئین آنها دیده میشود. طایفه صارلی خودرا ازنسل‌عشیره **کاکه** میدانند که از کرکوك بآنجا مهاجرت نموده اند و این جماعت کاکه هم دارای آئینی مرموزند و با علی‌اللهی ها مناسبت تام دارند و در مذهب علی‌اللهی‌طبقه روحانی درجه اول ساداتند پس از آنها طبقه کاکی است که متصدی اعمال مذهبی میشوند.

گویند وجه تسمیه این طـایفه بصارلی آنست که روحانیون آنهـا بهشت را بافراد طایفه میفروختند و چون کسی باین طریق مستحق بهشت

میشد میگفت صارت‌لی‌الجنة یعنی بهشت ازآن من گردید. مثل علی‌اللهی‌ها ازچیدن موی شارب احتراز دارند.

همسایه طایفه صارلی ویزیدی فرقه دیگری‌است بنام «شبك» که عده آنها بده هزار نفر میرسد این‌طایفه اعتقاد فوق‌العاده بعلی علیه‌السلام دارند و اورا علی رش مینامند(۱) فرقه دیگر که همچنین مذهبی خاص وسری دارند موسوم به **بجوران** هستند و خودرا الهی میگویند که ظاهراً مراد علی‌اللهی است در خاك ایران قرب مرز ترکیه هم ازاین قوم دیده شده است. همه این فرقه‌ها علاقه تام بایران دارند وائمه شیعه را مثل علی و حسین (ع) می‌پرستند و در واقع حد وسط بین علی‌اللهی های ایران و یزیدیان عراق بشمارند.

یزیدیها

در میان طوایف کرد آنکه بهتر توانسته است وحدت و تمامیت خودرا از حیث دیانت حفظ کند و قصص و روایات دینی واصول عقاید مذهبی خودرا نگاهدارد طایفه یزیدی است. شکی نیست که نفوذ ادیان قدیم‌که در سرزمین بابل وآشور وجود داشته و نفوذ ادیان جدیدتر مثل یهود و نصاری و اسلام در این‌طایفه وارد شده است، لکن از پشت این پرده‌های گوناگون میتوان اصل‌دیانت آنانرا که یزدان پرستی‌است مشاهده کرد. در صورتی‌که سایر قبایل کردستان جزآثار ضعیفی از دین زردشتی قدیم خود نگاه نداشته‌اند. بنابراین‌مطالعه اجمالی درباب یزیدیها نمونه‌ای از دیانت باستانی کوهستان زاگروس را آشکار تواندکرد.

---

(۱) رش بمعنی سیاه است صفت سیاه در کردی حاکی ازاحترام است.

این طایفه بعشایر کوچك تقسیم شده ودر مساحتی پهناور پراکنده هستند اکثر ده نشین گشته‌اند بعضی هنوز درحال چادرنشینی باقی اند. قسمت اعظم در ولایت **موصل** (عراق) و درناحیه **شیخان** که مهد دولت آشور قدیم‌است مسکن‌دارند اما یزیدی‌هائی که درمغرب موصل یعنی‌ناحیه **سنجار** هستند بیشتر قوت وحرارت نشان میدهند شیخ بزرگشان در شهر سنجار است (۱۶۰ کیلومتری موصل) در ولایت دیار بکر که در قدیم **آمد** میگفتند و درناحیه حلب وارمنستان (**قارص و ایروان**) وحوالی تفلیس نیز ساکن هستند درایران هم از یزیدی نشان داده‌اند. مجموعاً قریب هفتاد هزار نفرند ولی درقرن گذشته دوبرابر این بوده اند.

در باب وجه تسمیه یزیدی‌ها مشهور است که منسوب به **یزید بن معاویه** هستند (۶۰-۶۴ هجری) ولی خود یزیدی ها برآنند که پسر معاویه مؤسس وموجد آن دین نیست بلکه آن شریعت‌را تقویت وترویج کرده است. مؤسس اصلی **شاهدبن جراح** فرزند منحصر بفرد (؟) آدم بوده است یزیدبن معاویه از اسلام برگشت و باین دین‌گروید ازاین رو **یزید** را مظهر دومین ملك از ملائك سبعه خود میشمارند و یزید بنا بر قانون حلول درشیخ **عدی بن مسافر** (شیخ بزرگ طایفه) نیز حلول‌کرده است.

و درملل ونحل شهرستانی (ص ۱۴۳ چاپ مصر) آمده است که یزیدیه اصحاب **یزیدبن انیسه** هستند واین یزید معتقد بود که خدای تعالی از ایران پیغمبری خواهد فرستاد و کتابی که در آسمان نوشته شده است براو نازل خواهد کرد و او شریعت محمد را ترك خواهد نمود. عبارات شهرستانی این است:



تصویر باستانی در شیخان

روبروی صفحهٔ ۱۲۶

«الیزیدیه اصحاب **یزید بن انیسه** الذی زعم ان الله تعالی سیبعث رسولاً من العجم و ینزل علیه کتاباً قد کتب فی السماء و ینزل علیه جملة واحدة و یترك شریعة المصطفی محمد و یکون علی ملة الصابئه المذکورة فی القرآن ولیست هی الصابئه الموجودة بحران و واسط وتولی یزید من شهر المصطفی من اهل الکتاب بالنبوة و ان لم یدخل فی دینه الخ (۱)» پس آشکار شد که انتساب به **یزید بن معاویه** افسانه‌ای عامیانه بیش نیست وشاید علت این نسبت کینهٔ مسلمانان باشد که این طایفه منفور و شیطان پرست بیدین را بمنفورترین خلفاء منسوب کرده اند و از لفظ یزید باین اشتباه افتاده اند از این رو عرب بودن یزیدیها هم که بعضی اشاره کرده اند مردود میشود زیرا عرب بودن آنهارا از روی قصه مؤسس بودن یزیدبن معاویه ساخته‌اند. اشخاصی که با تاریخ ادیان آشنا هستند میدانند دینی که تا این حد اصلا و فرعاً مباین با اسلام وسایر ادیان مشهوراست ناچار ریشهٔ عمیقی درتاریخ دارد و از یادگارهای عهد باستان است. اگر یزیدبن معاویه یا یزید بن انیسه و امثال آنها هم تمایلی باین دین نشان داده باشند خارج از امکان نیست ولی منشاء این دین خیلی مقدم بر مسلمانی است و تفاوت آن با شریعت محمدی (ص) در فروع نیست که بتوان مثل سایر شعب و فرق اسلامی آنرا تحریفی از اسلام شمرد. برای تحقیق ادیان نباید باسامی و عناوین فعلی نگریست بلکه باید بعقاید و آدابی که ازقدیم مانده است توجه کرد.

ازآثار موجوده پیداست که این طایفه حافظ یك عقیده خیلی قدیمی هستند که درطی زمان بعلت جهل پیشوایان ونداشتن کتب مدونه آلوده روایات وقصص شده که ازیادگارهای ادیان منسوخه عتیق یادیانات جدیدتر

---

(۱) شهرستانی از ٤٦٩ تا ٥٤٨ هجری میزیسته است.

محسوب میگردد و این عقیده‌را باید شعبهٔ ازدین زردشتی‌ها (**مجوسی**) یا دین **مانوی** دانست . نام این‌طایفه از ایزد است . که در اوستائی **یزتا** و در پهلوی **یزد** و در فارسی جدید یزدان گویند همه بمعنی موجود قابل ستایش است . در روایات یزیدی ملکی **ازدا** نام مذکور است و یکی از اجداد طایفه خودرا یزدان می‌نامند ازاین جهت اسلاف طایفه را یزدانی خوانند تعلق این طایفه بدین قدیم ایران از روی عقاید و آداب آنها بهتر معلوم میشود چنانکه خواهیم گفت .

اما انتساب‌به **مانویه** بنا برقول **لایار** مستشرق یزیدیهامبداء تاریخ خودرا از ۲۹۰ بعد ازمیلاد حساب میکنند واین بامختصر تفاوتی باسال قتل **مانی** که در ۲۷٦ واقع‌شده تطبیق میگردد وعقاید مذهبی آنها هم از حیث شباهت بامانویه این‌نسبت‌را تأییدمیکند مستشرق موسوم به **اسپیرو** Spiro گوید دین یزیدی از بقایای دین مانوبست که آثار شرایع آشوری و زردشتی و عیسوی و اسلام در آن رسوخ یافته است ولی عنصر ایرانی بیش ازهمه ظاهر است ومثل اینست‌که اساس آئین یزیدی اقتباساتی از دیانات رایجه درایران قدیم باشد .

دراین آئین عجیب آثار ادیان مختلف پدیدار است :

۱ــ بسی از آداب بت‌پرستی عتیق (باستثنای آفتاب پرستی و ماه پرستی) .

۲ــ آثار ثنویت بعضی فرقه‌های ایرانی مانوی .

۳ــ آثار دین یهود مثل حلال وحرام دربعض اغذیه .

٤ــ آثار نصرانیت خاصه عقاید فرقه نسطوری (غسل تعمید ــ نان مقدس ــ زیارت کلیسا ــ صرف شراب)

۵- عناصر اسلامی مثل ختان - صوم - قربانی - زیارت - نقر کتیبه‌های اسلامی بر قبور.

۶ - تأثیر صوفیه وشیعه مثل پنهان کردن عبادات و عقاید - تقیه - خلسه - پرستش جماعتی بزرگ از مشایخ صوفیه.

۷ - آثار دین صابئه مثل تناسخ و حلول.

بزعم این طایفه خداوند خالق عالم است ولی مبقی و حافظ آن نیست دارای قدرت و فداکاری نیست وکاری بکار جهان و جهانیان ندارد. گویند خدا نخستین موجودی را که آفریده یا نخستین جلوه ای که کرده بصورت **ملك طاوس** بوده ذات ملك طاوس با ذات الهی یکی است چنانکه **شیخ عدی بن مسافر** هم با ملك طاوس واحد است پس از ملك طاوس شش ملك دیگر قائلند که رابط بین خدا وخلقند ولی ملك طاوس هم ملك اول محسوب است هم ذات باری تعالی.

در اینجا شخص بیاد عقیده زردشتیان میافتد که پس از ذات باری بوجود خرد مقدس **اسپنتامینو** قائلند که اول موجودات است و بعد از او شش **امشاسپند** دارند و اسپنتامینو گاهی جزء امشاسپندان محسوب میشود و عده آنها بهفت میرسد و گاهی اورا باعتبار الوهیت مینگرند و امشاسپندان شش تن میشوند.

بنابر رأی مستشرق هورتن Horten کیش یزیدی نور پرستی است و منشاء آن ثنویت ایرانیان قدیم است که بغلبه نور منتهی میشود. ملك طاوس معادل اهریمن نیست بلکه تشخص اصل شر است که خود دنباله خیر محسوب میگردد باین معنی که شر از لوازم خیر و مخلوق بالعرض است و جزء نقشهٔ آفرینش است پس ملك طاوس هم از ارکان آفرینش بشمار است

و در واقع خیر است نه شر.

یزیدی‌ها شیطان را بعنوان معارض و خصم خدای تعالی نمیپرستند بلکه ملك طاوس یا شیطان را ملکی میدانند که هرچند بسبب طغیان و سرکشی مغضوب درگاه آلهی شد و بجهنم افتاد ولی ۷۰۰۰ سال در آنجا بگریست چندانکه هفت‌خم ازاشك دیدگانش پرشد آنگاه‌خدا بر او ببخشید از اینقرار یزیدیها قائل بابدیت عذاب نیستند وشررا فانی‌و زائل میدانند در این خصوص موافقند با دین زردشتیان که اهریمن را ابدی نمی دانند و معتقدندکه پس از ۹۰۰۰ سال بدست **اهورامزدا** مغلوب خواهدگشت وجهان از شر پالوده خواهد شد.

چنانکه گفتیم یزیدی‌ها معتقد بخدائی هستند که نیکوکار و خیر محض است‌ولی‌دخالتی درکار این جهان ندارد‌ملائکه‌را که‌معاونین‌او‌هستند نیابت داده است تا امور عالمیان را تمشیت دهند. دراین باب میتوان گفت که دین یزیدی شبیه **زروانیه** است(۱) که‌خدای قدیم رازروان (زمان = دهر = قضا) میدانند وگویند ازاودوفرزند بوجود آمداوهرمزد (هرمزد) و اهریمن، کار جهان را بفرزندان واگذاشت تا با یکدیگر نزاع کنند و عاقبت هرمزد بر برادر چیره شود.

در باب نام هفت ملکی که مدبر جهانند عقاید یزیدی‌هامختلف است آنچه محل‌اختلاف نیست **طاوس‌ملك** است درباقی توافق ندارند **سلطان عزی - عیسی** پسرنور الهی. **مریم - جبرائیل - عزرائیل - شیخ عدی** و عده دیگر را میشمارند علت اختلاف آراء این است که بسبب اعتقاد به حلول بسی از بزرگان قدیم و جدید و ملائکه اسلامی را ستایش میکنند

---

(۱) زروانیه ازفرقه های مذهبی‌است که در ایران بوجودآمده‌وخدای‌را زروان آکنارك یعنی ازلی و ابدی می نامیده‌اند و قائل بجبر بوده‌اند.

و معتقدند که هرچند عدد ملائکه از هفت بیش نتواند بود ولی عده‌ای از بزرگان تجلیات یکدیگر بشمارند و یك ذات است که درابدان مختلف پی درپی حلول میکند.

بنابر روایت شرفنامه کیش یزیدی در میان بسی از طوایف کرد انتشار دارد مثل طوایف **داسنی - خالدی - پسیان** و قسمتی از عشایر **بختی** و **محمودی** و **دنبلی** در باب طایفه **پازوکی** می نویسد که دین معینی ندارند از آنجا که با صفویه مناسبت ورابطه حسنه یافته‌اند میتوان گفت پیرو غلاة هستند(۱).

نصرانیت در اکراد

علاوه برمذاهب مختلفی که‌ذکر شد از عهود پیش ازاسلام گروهی از **اکراد**بنابر تبلیغ مبلغین روحانی بدین نصاری در آمده اند. در **قرن سوم** میلادی یکی از روحانیون عیسوی موسوم بـه **مارماری** از مردم **اورفه** (متوفی در۲۲۶) پادشاهی را که‌در شهرت **گرت** مسکن‌داشت(بین‌دقوق و اربل) با اتباعش بدین عیسوی در آورد. این مردم پیش ازتنصّر درختان را میپرستیده‌اند ودر پای مجسمه های مسین قربانی میکرده‌اند. **عیشویه** دیگری از دعاة مسیحی بود ودر محل **ثمانین** نزدیك**جزیره‌ابن‌عمر** دیری بنا نهاد(۲) گوید دراین مکان‌پیش ازاین کردان‌برای‌شیطان قربانی‌میکردند **مارسابها** که دیگری ازمقدسان عیسوی‌است اکرادی‌را که آفتاب پرست بودند بکیش ترسائی در آورد. مسعودی در مروج الذهب جلدسوم‌درمیان طوایف **کرد** گروهی از نصرانیان **یعقوبی** و **جورقانی** را نام میبرد کـه در موصل و حوالی جبل‌**جودی** ساکن بوده اند.

---

(۱) آنسیکلوپدی اسلام کلمه یزیدی. (۲) انسیکلو پدی اسلام کلمه کرد.

فصل چهارم

زبان

حق اینست که در این جا بحثی وافی از زبان کرد وفروع گونا گون آن بشود ولی گنجایش موضع را هم باید در نظر گرفت . مراد از نوشتن این کتاب تاریخ جامعی ازهمه آثار واحوال اکراد نیست زیرا که چنین تألیفی محتاج مجلدات بزرگ است بلکه قصدما رفع شبهه بعضی نا آگاهانست که در ایرانی بودن این طایفه بزرگ شکی کرده‌اند . زبان اگرچه از ارکان قویه ملیت است و بهتر از هر دلیلی یگانگی کرد و ایرانی را ثابت میکند ولی ازشدت وضوح وبداهت محتاج به بحث نیست واز مقابله الفاظ کردی وفارسی اتحاد آنها بسهولت ثابت میشود برای نمونه لفظی چند را فهرست مانند قید میکنیم :

فارسی	کردی
آب	آو
زمین	زوین
روز	روژ
ماه	مانگ
شب	شو
تابستان	تاوسان

فارسی	کردی
روغن	رون
دوغ	دو
دست	دس
کمان	کوان
زن	ژن
شهر	شار
خود	خوی
تنها	تنیا
چهار	چوار
ماده‌گاو	مانگا
چشم	چاو

این الفاظ برحسب اتفاق و بی‌تفحص جمع شده است ودر هر عبارتی کلمات بسیار از ریشه فارسی فعلی میتوان یافت تاچه رسد بآن کلماتی که از ریشه فارسی قدیم و مادی است و قدری چهرهٔ آنها بمرور زمان تغییر پیدا کرده است بنابراین درین فصل از تفصیل خودداری می‌کنیم ووارد اشتقاق کلمات و طرزصرف افعال و غیره نمیشویم این مباحث شایسته کتاب مستقلی است که فایده آن برای زبان‌شناسان است و خواننده عادی از آن سود نتواند برد.

ساکنان **کردستان** نظر بسختی مکان و برکنار بودن از سیل مهاجمات خارجی، توانسته اند زبان قدیم خود را نگاهدارند و همچنین نظر بصعوبت کوهستانها اقوام کردستان لهجه های گوناگون یافته اند زیرا که یکسان

شدن زبان فرع سهولت آمد و رفت و معاشرت است والاهر ناحیه کوچکی تدریجاً در تلفظ و تصریف اسماء و افعال سبك خاصی پیدا میکند. آنچه نزد علمای زبان شناس(۱) مسلم است و درآن باب کتابها نوشته اند این است که زبان‌های اکراد با وجود اختلاف و تشتتی که دارند همه اززبان ایرانی منشعب شده و اختلاف کردی و ایرانی ذاتی نیست فرعی و عرضی است اثبات این مطلب بهیچوجه محتاج دلیل نیست نمونه‌ای که درزبان اورامانی در سخنان پیر شهریار آوردیم و اشعاری که بخط پهلوی درسلیمانیه کشف شده و عیناً ذکر نمودیم نشان میدهد که قرابت این زبان با فارسی تا چه حد است. محض نمونه از زبان کردی ادبی جدیدهم سطری چندنقل میکنیم :

چاکه له گه ل ناکه س به چه مه که

روژی له روژان ماریك له سه رمانا سربوبو . منداليك چاوی پی که وت وه به زه یی پی با هات وه هه لی گرت وه به خوشی هاته ماله وه . منداله بی عقله که ماره که ی له ته نشت آگردانه که وه دانا که گه رمی بیته وه . مار که به تینی آگره که حه سایه وه وه هوشی هاته وه به ر .

با ناکس زاده نیکی مکن

روزی از روز ها ماری از شدت سرما بیحس شده بود. کودکی را چشم بر او افتاد و رحمت آورد. اورا برداشته شادان بخانه رفت.

کودك بیخردماررا در خاکستر ته اجاق نهاد تا گرم شود: مازازتاب

---

(۱) O. Manne - Salmann - Andreas - Meillet - Lentz

آتش نیرو گرفت وبخود آمد. زهر در همهٔ تنش بجنبید. دیده بگشاد وسر برداشت که کودك را بزند و بکشد، در زمان پدر طفل پیدا شد و سر مار را پهن کرد و گفت:

« پسرم خود را از سفله بپرهیز و نیکی با نا کس زاده مکن ».

تا همین اواخر اکثر نواحی کردستان در مکاتبات و تألیفات خود زبانی جز فارسی بکار نمیبردند چنانکه تاریخهائی که دانشمندان کرد نوشته اند مثل شرفنامه وغیره فارسی است کردی را درتکلم بین خود بکار می‌بستند هنوز هم مردمان مسن و با سواد نامه‌های خود را بفارسی تحریر میکنند.

برای مثال وضع سلیمانیه عراق را که مرکز کردانی است که بسهم کشور فعلی عراق افتاده‌اند ذکر مینمائیم. زبان سلیمانیه مثل زبان کردستان ایران (مریوان و سقزوبانه و مهاباد و سنندج) است مگر مختصر تفاوتی در لهجه. در سلیمانیه هم تمام معاملات و مقاولات فرمان ها و قباله ها. بزبان فارسی بود و تا سال ۱۹۲۱ میلادی زبان تحصیلات فارسی بود، حتی کتب فارسی را در دبستانهای دولتی تدریس میکردند مثل میزان - التعلیم شیخ عبدالکریم بوشهری و غیره از آن سال سعی شد که زبان کردی را زبان قلم کنند و جانشین فارسی بسازند. از این جهت درمدارس دولتی ودوایر رسمی زبان کردی نوشته میشود اما هنوز درمکتب‌خانه‌های خصوصی کتب فارسی مثل نصاب الصبیان و کلیات سعدی و دیوان حافظ وخمسه نظامی و کتب جامی و عطار ونان حلوای شیخ بهائی وغیره تدریس میشود.

اما زبان کردی که فعلا زبان تألیف و تدریس شده است الفاظش یا فارسی است یا عربی زیرا که کردی هم مثل سایر لهجه های ایرانی تحت

تأثیر لغت عرب درآمده است با این فرق که در زبان فارسی صورت واژه‌های عربی در کتب صحیحاً ضبط شده است و در کردی از فرط استعمال شفاهی سیمای آنها دگرگون گردیده است اکنون که میخواهند بیانات شفاهی اهالی را بتحریر در آورند هر چه تلفظ میشود مینویسند چنانکه معرفت را مارفت و ظرف را دفر مینگارند و بعضی از نویسندگان جدیدهم عمداً حروف مختصه عربی را تبدیل میکنند مثلا ع را همزه و ح را هاء و ص را س وض و ظ را زاء مینگارند.

از حیث زبان کردان‌را بچهار دسته تقسیم کرده‌اند: گوران - کرماج - لر - کلهر وتفاوت این زبان‌ها آشکار است وخارج از گنجایش این مختصر خواهد بود.

زبان یکی از مؤثرترین روابط اقوام است دانشمند معاصر وان گنپ در کتاب خود (۱) مینویسد.

« بدترین تقسیمات ملل که بکلی غیر طبیعی است آنست که یك قوم همزبان‌را بچندبخش تقسیم کنند درسابق مونتسکیو میگفت مقررات سیاسی که برای جدا کردن ملل ساخته‌اند صحیح نیست. رسوم وعادات ملل قویتر از مرز های مقرر است اگر ملت همزبانی قهراً تجزیه شده باشد بمحض یافت شدن راه اتصال اجزاء پرا کنده باصل خود می پیوندند بعقیده من زبان از رسوم و عادات هم قویتر است و اگر یك حادثه پیدا شود معلوم میگردد که این عمل چقدر سست بنیان بوده است »

---

(۱) A. Von Gennep. Traité Comparatif des nationalités Paris (1922) P 179

کرد و زبان فارسی

اگر بخواهیم کردان نامداری‌را ذکر کنیم که به نثر ونظم فارسی کتاب نوشته و شعر گفته اند باید تذکره ای مفصل بپردازیم تا خدمات دانایان این طایفه بزبان و دانش ملی خودشان آشکار گردد. برای نمونه گفتار یکی از قدیمترین گویندگان کردرا که‌خود از قدمای شاعران‌ایران بشمار است و در هزار سال پیش (عهد سامانیان) میزیسته‌ذکر میکنیم و وآن ابوالحسن علی بن محمد الغزوانی اللوکری است (۱)

این شاعر منظور نظر ابوالحسن عبیدالله‌بن احمدالعتبی وزیر سامانیان شده ازلوکر ببخارا (پایتخت سامانیان) رفته ملازمت‌خدمت وزیررااختیار کرد. ناگاه هوای موطن اورا بترك بخارا مجبور کرد. بلوکر رفت‌وازآنجا در عذر ترك خدمت قصیده‌ای بوزیر فرستاد که چند بیت آن در جلد دوم لباب الالباب عوفی بیادگار مانده است.

عبید الله بن احمد وزیر شاه سامانی
همی تابد شعاع داد از آن پرنور پیشانی
بصورت آدمی آمد بمعنی نور سبحانی
خدایا چشم بدخواهم کز آن صورت بگردانی

---

(۱)لوکر ازآبادیهای افغانستان است درآن‌زمان درخاور ایران (افغانستان وسیستان وخراسان)کردان بسیار بوده‌اند درتاریخ سیستان (چاپ‌آقای‌بهار۲٤۰ ص۲۱۷) درزیر عنوان‌زنهار آوردن عبدالرحیم خارجی بیعقوب لیث‌آمده‌است: یعقوب « اورا عهد و منشور داد و عمل سفزار و بیابان ها وکردان بدوداد.» (سفزار مخفف اسفزار شهری‌است از سیستان از جانب هرات. معجم یاقوت).

بخارا خوشتر از لوکر خداوندا همیدانی
ولیکن کرد نشکیبیداز دوغ بیابانی !

عوفی درلباب الالباب درحق او چنین گوید :

« ابوالحسن علی بن محمد الغزالی اللوکری »

« لوکری از فضلا بوده است و از مقبولات شعراء و شعرش را طعم شهد وطیب‌مشك و طراوت گل و لطافت نسیم قصیدهٔ میگوید در مدیح امیر رضی ابوالقاسم نوح (۱) بن منصوربن نوح رحمهم الله .

نگار من آن کرد گوهر پسر — که زین‌است وحسن از قدم تابسر
زعنبر زره دارد او بر سمن — زسنبل گره دارد او بر قمر
چو برداشت جوزا کمر گه نگر — بجست و ببست از فلاخن کمر
برون برد ازچشم سودای خواب — در آورد در دل هوای سفر
بره کرد عزم آن بت خوشخرام — گره کرد بند سر آن خوش پسر
بتابید سخت و به پیچید سست — بگرد کمر گاه دستار سر
شتابان بیامد سوی کوهسار — بآهستگی کرد هر سو نظر
برآورد از آن وهم پیکر میان — یکی زرد گویای نا جانور
نه بلبل ز بلبل بدستان فزون — نه طوطی ز طوطی سخنگوی تر
چو دوشیزگان زیر پرده نهان — چو دوشیزه سفته همه روی وبر
بریده سر و پای او بی گنه — ز مالیدنش شادمانه پسر
ز بسّد بزرینه نی در دمید — بارسال نی داد دَم را گذر
برخ برزد آن (زلف) عنبرفراش — بنی برزد انگشت وقت سحر
همو گفت درنی که ای لوکری — غم خدمت شاه خوردی مخور

(۱) از ۳۶۵ تا ۳۸۷ سلطنت کرده است

فصل پنجم

حقیقت ملیت

چون در فصول سابق از بحث ارکان ملیت مثل نژاد و زبان و دین پرداختیم وقت آن است که با رعایت آنچه گفته شد است نظر جامعی نسبت به ملیت کرد بیندازیم که آیا قطع نظر از دلایل روشن سابق، ازحیث بحث نظری در باره ملیت اکراد چه میتوان گفت .

پس بایدبدواً معنی ملت را تحقیق کرد . درسابق پیروان یك شریعت راملت می گفتند مثل ملت عیسی یا ملت موسی . در قرون جدید که مفهوم ناسیون Nation در اروپا محرز شد و بمشرق تجاوز کرد لفظ ملت را بمعنای سیاسی و اجتماعی بکار بردند مثلا ملت ایران وملت چین میگفتند پس کلمهٔ ملت بمعنای سیاسی که امروز دارد تازه است وازیك معنی دینی و شرعی نقل شده است .

ملت یا ناسیون چیست ؟ درتعریف این کلمه دانشمندان اروپائی سخن بسیار رانده‌اند بعضی ملاك ملیت را دین واحد یا زبان واحد یا نژاد یا خون واحد یا حکومت واحد گرفته اند بنابر این هر وقت جماعتی ازبشر دارای یك یا چند تا از این خصوصیات بود اورا ملت ممتازی باید خواند و از سایر ملل فرق گذاشت .

ولی موافق آخرین تحقیقات حکماء اجتماعی ملیت بهیچ یك ازاینها

تمام نمیشود چه بسا ملل که یك زبان دارند (امریکا و انگلیس) یا یك دین دارند (آلمان و سویس) یا یك نژاد دارند (فرانسه و ایتالیا) ولی نمی توان‌آنهارا یك ملت گفت پس چیز دیگرلازم است‌که پیوندابن‌ارکان شود البته زبان و نژاد و دین ارکان ملیت ومیخ های‌خیمه آن هستندولی نه تنها نه جمعاً برای تشکیل ملت کافی نخواهد بودفقط‌در تفحصات تاریخی از قرابت زبان و دین و رسوم و عادات میتوان حدس زد که دوطایفه‌قدیم باهم یك ملت بوده اند .

استوارترین ستون ملیت وحدت سرگذشت تاریخی‌است که‌باسایر ارکان که قبلا ذکر شد دست بهم داده معنی ملیت‌را تمام می‌کنند.

چون‌حوادث گوناگون جهان ازشادی و غم و بؤس ونعم یکسان بر گروهی از بشر واردشد چنانکه روزگاری دراز از یك چیز هراسان وبیك چیز امیدوار ماندند و همه درپی یك ارمان و آرزو رفتند، وازیك آفت گریختند آن‌افراد برفرض که‌دین و زبان وحکومت وآدابشان فعلا مختلف هم شده باشدملت واحدشمرده میشوند زیرا که این‌سابقه تاریخی‌دروجود هر فردی از آنان تولید عادت وخلق و کیفیتی میکندکه همه‌در آن‌شریکند و چون ملکات آنها مشترك شد اعمال و اقوال‌آنها هم مشترك‌خواهدشد اعتقادات و بیانات و عادات همه مظاهر ملکات باطنی آنها است و بحکم الظاهر عنوان الباطن‌ظاهر خودرا بصورت باطن خواهدساخت‌پس علانیه ملل تابع سرّ آنهاست و سرّ آنها یعنی ضمیر شان بواسطه توالی یکنوع حوادث تاریخی یکسان خواهد شد .

این اشتراك ضامن‌ملیت است . در این جا قول ارنست بارکر Barker

را نقل میکنیم (۱) که در تعریف ملت گوید :

« توانیم گفت که ملت مجموعهٔ افرادی ازبشر است که ساکن سرزمین معینی‌هستندوبطور طبیعی از نژادهای مختلف‌استخراج شده‌اند امادارای ذخیره مشترکی از افکار و احساسات و آرزو ها هستند که در طول یك تاریخ مشترکی کسب‌شده وازنسلی بنسلی انتقال یافته است‌از مظاهر این احساسات مشترك آن‌است که همه درزمانی درازدبنی مشترك‌وزبانی‌مشترك و عادات ورسومی مشترك داشته اند وبرای اینکه درظهور این امورمانعی درپیش‌پای خودنبینند ، به‌تشکیل حکومتی مشترك هم مبادرت جسته‌اند .»

تفسیر بیان آن دانشمند چنین است که :

۱ ـ لازم نیست همه از یك نژاد آمده باشند . همین‌قدرکه تدریجاً وبطورطبیعی‌افرادی ازنژادهای متفاوت با هم‌اجتماع کرده باشندکافی‌است .

۲ ـ باید در سر زمین معینی زیست کرده باشند نه اینکه هردسته از آنها در یکی از اقطار جهان باشند .

۳ ـ باید دارای ذخیره‌ای از افکار و احساسات وآرزوهای مشترك باشند یعنی همه آن مردمان در بعضی مسائل یك‌طور فکر کنند ونسبت ببعضی چیزها حب وبغضشان یکسان باشد و برای آینده هم آرزوهای آنها بطور طبیعی یك سنخ باشد .

٤ ـ مقصود از طبیعی بودن که در بالا گفته شد این است که آن تأثیر و تأثر تدریجاً و بمقتضای طبع واقع شود نه‌قهراً و جبراً . مثلا اگر صد هزار نفر غریب دریك شهرمسکن دهند میان آنان و اهل شهر تجانس

---

(۱) Barker (Ernest). National charactrrs and the factors of its formation. (New york)

ملیت نیست مگر وقتی که روزگار بر اینها بگذرد و طبیعت حکم خود را جاری کند .

٥ ـ شرط اعظم این است که یك سابقه طولانی مشترکی آن احساسات و افکار را تولید کرده باشد و از نسلی بنسلی انتقال یافته و در نهاد همه با شیر اندرون شده باشد .

٦ ـ اگر چنین کیفیت نفسانی درافراد قومی پیدا شد البته درصدد نمایش آن بر می آیند . زیرا که هرصفتی ازصفات بشر که کامن ونهفته است بوسیله کلام وعمل جلوه گری باید بکند پس آن افراد دین مشترکی باعادات و رسوم معینی پیدا می کنند و برای ادای مقصود یك زبان بکار می برند و در سور و شیون و در جشن و عزا یك قسم اعمال ظاهر میسازند .

٧ ـ این افراد هم آئین همفکر همشهری برای اینکه اعمال و افکار مشترك خودرا بتوانند بی مانعی بروز بدهند و آمال خودرا بتحقق برسانند ، ناچار تحت حکومتی واحد درمیآیند بنابراین معلوم شد که هرچندوحدت نژادی و دینی ولسانی و حکومتی را ازلوازم تشکیل ملیت باید دانست ولی اس اساس و رکن رکین ملیت آن است که همه درفکر واحساسات و آرزوی اجتماعی متحد باشند و این میسر نتواند شد مگر آنکه دست حوادث افراد آن نژادرا در یك بوته ریخته وذوب کرده باشد . یك سنخ مصائب تاریخی آنان را آب کرده باشد و یك قسم قالب تاریخی آنان را بشکل معین در آورده باشد پس قوی ترین عوامل ملیت تاریخ مشترك است وبس ما در این جا باز قول ارنست بارکر را نقل میکنیم که گوید :

« عامل نمو ملیت سابقه تاریخی و یادگار های تاریخی و شرکت در اصول و افکار معینی است این امور منجر بمباهات ملی وفخراجتماعی

و خویشتن شناسی میشود و در نتیجه آن قوم نشانه های مشترکی اختیار میکنند و جشن ها و سرود ها و مراسم واحدی می گیرند تا آن صفات و احساسات را که در باطنشان مضمر است باین وسایل آشکار و مجسم کنند . »

اورباخ Auerbach(۱) در کتاب بسیار عمیقی که راجع باحوال اجتماعی اطریش هنگری نوشته بعد ازبحث در ارکان مشهورملیت مثل زبان و دین و غیره گوید :

« این عناصر باندازه های مختلف در ملیت هر قوم وارد شده و در تشکیل آن سهیم میشوند اما حقیقت این است که ملیت بالاتر ازعناصر مذکور است وآن چیزیکه در واقع روح ملیت محسوب میشود اگر نباشد برفرض که تمام عوامل سابق الذکر را جمع کنیم تشکیل ملیت محال است زیرا که ریشه وبنیانی دارد که از این عوامل سیراب نمیشود بلکه حیات او بسته **بوجدانیات** و **ارادات** افرادی است که باهم اجتماع کرده و در زیر رایت ملیت واحد در آمده اند مشروط بر اینکه افراد مذکور با وجود اختلافی که در نژاد و در زبان ودیانت دارند در مدتی دراز از ادوار تاریخی گرفتار یك قسم حوادث شده باشند یك نوع زندگانی کرده و دارای یك سنخ تشکیلات بوده یکدسته روایات و یادگار های باستانی را محترم شمرده دارای یك ارمان و آرزو باشند چنانکه در فصل نژاد اشاره کردیم برای دسته بندی افراد بشر در مسلك علمی هست یکی آنکه علائم و مشخصات ظاهری بدن را زمینه دسته بندی قرار دهند مثل رنگ پوست وچشم و مو و شکل جمجمه وبینی

---

(۱) Races et nationalité d' Autriche - Hongrie Paris 1917 PXVIII XXIV

و چانه واندازه قد و غیره در اینصورت جماعتی را که در این علائم شریك باشند بیك نام میخوانند و یك قوم میگویند مسلك دوم آن است که نه فقط اوصاف ظاهری مذکور را معتبر میشمارند بلکه رسوم و عادات و زبان و احوال اجتماعی را هم در نظر میگیرند مراد از احوال اجتماعی درجهٔ فرهنگ Cultures و سرگذشت های تاریخی و منافع و آمال اقتصادی و امتزاج لغات و لهجات است . بنابراین اسلوب اخیر نوع بشر را بنسبت نژادیعنی علائم طبیعی حیوانی نباید دسته بندی کرد بلکه بمقتضای احوال دبی و اجتماعی تاریخی که دارند آنان را طایفه‌ها، قوم ها، مٔلت ها باید شناخت از این دو اسلوب امروز علماء طرفدار اسلوب دوم هستند وآنرا بدرجات نسبت بسبك اول برتر میدانند(۱) »،

بنابر این مقدمات اگر کسی علاوه بر تحقیقات نژادی و تتبعات لسانی و بازرسی‌های اجتماعی بخواهد دلیل قاطعی برای ملیت اکرادپیدا کند براو واجب است که ببیند آن طایفه در ادوار گذشته چه میکرده اند و چه میگفته اند و چه میخواسته اند و از چه هراسان بوده اند حاجت نیست که شخصی از این قوم عمداً بگوید ما از فلان نژادیم یا بافلان ملت یکی هستیم کارهای اکثر افراد در طول تاریخ معلوم میکنند که کیستند زیرا که در این باب هم میان فرد و جماعت اختلافی نیست همانطور که درحق افراد این قول صادق است که « بگو به‌بینم با که معاشری تا بگویم

(۱) طرز دیگر هم برای تشخیص اخیراً متداول‌شده‌است وآن آزمایش خون‌افراد وانفعالی‌است که‌درخون‌هاپیدامیشود به‌نسبت‌دواهائی که‌بآن‌خون‌میزنند ولی امتحان آن بسیار صعب است

تو چه کسی» (۱) درباره جماعت هم درست میاید.

درفصل های گذشته تا درجه امکان ثابت کردیم که کردان ازحیث نژاد و زبان و عقاید دینی با سایر ایرانیان تفاوتی ندارند. در اینجا گوئیم که برفرض هیچیك از ارکان مزبور هم ثابت نمیشد باز کردان جزء ملت ایران میگشتند زیرا که دراصل عمدهٔ ملیت با ایرانیان اشتراك دارند وآن وحدت احساسات ومیول استکه نتیجه شرکت درسرگذشت تاریخی است

بنا براین درفصول آینده بهبحث اینمسئله پرداخته قدم بقدم طایفه **کرد** را درمراحل قرون ماضی دنبال میکنیم وثابت مینمائیم که درشادیها و فیروزی ها در غمها و شکست ها هیچ تفاوتی بین آنان و سایر طوایف ایرانی نبودهاست وازاین جهتاستکه امروز **کرد** دارای هماناحساساتی استکه سایر برادرانش دارند و این محکمترین رشته ایست که دستباف قرون و ایام است.

---

(۱) Dis moi qui tu fréquentes, je te dirais qui tu es

مثل سایر فرانسوی است.

فصل ششم
کرد قبل از اسلام

در فصل های پیشین راجع بارکان ملیت بحث شد و معلوم گردید که مهمترین آنها تاریخ یعنی اشتراك در سرگذشت‌های تاریخی‌است.

و سبب اینکه اشتراك دراین امر موجب توحید افراد میشود این است که افراد بشر مدنی بالطبعند هریك را با دیگران ارتباط و اختلاط ضروری است چون این آمیزش قوت گرفت و دوام پیدا کرد غم وشادی، خواری و سرافرازی هریك درهمه تأثیر می کند وچون تأثیرکرد درصدد حفظ یا طرد آن عوامل شادی یا غم برمیایند نا ملایمها را دور میرانند، ملایم هـا را جلب می کنند در این صورت فرض کنیم که افرادی از نژاد های گونـا گون با زبان و دین و رسوم مختلف در اقلیمی گرد آمده باشند ناچار همه آنها مدت مدیدی در تحت تأثیر آب و هوا وسایر عوامل طبیعی واقتصادی‌آن اقلیم واقع خواهندشد. مقتضیات گرما وسرما، اوقات بارندگی، هجوم ملخ، حملهٔ وحشیان مجاور. عبور قبایل واقوام خارجی همه درآنها مؤثر واقع‌میشود وچون موجود زنده فطرتاً مرتجع‌است ناچار برضد این‌عوامل ارتجاع میکنند و جواب فشار طبیعی را میدهد. اگر آن فشار هـا بحکم طبیعت یکسان بود و مکرر شد ناچار ارتجاع آن افراد هم یکسان و مکرر خـواهد شد و وقتی که بتکرار یك عمل از موجود زنده

صادر گردید در وی ملکه میشود و ذاتی میگردد پس بعد ازچند قرن تمام آن افرادکه سابقاً مختلف بودند درتحت تأثیر اقلیم واحد دارای یك سنخ احساسات میشوند نظر آنها نسبت بعالم خلقت، طرز زندگانی، وسایل دفاع، رابطه فرد و جماعت، مناسبات رعیت و سلطان یکسان خواهد شد زبانهم که ترجمان ضمیراست یکی میشود دین هم که مجموعهٔ انتقادات آنان است همرنگ میگردد.

آنوقت هرکس آنهارا ببیند خواهدگفت این مردم از یك ملتند پس وقایع تاریخی از هرچیز مؤثر تر است.

ما در این فصول که خواهیم نگاشت تاریخ ارتباط کردان را باسایر اقوام ساکن ایران بیان می کنیم نه از این جهت که بخواهیم صرفاً تاریخ کرد را بنویسیم بلکه باین نظر که جهات اشتراك طرفین را روشن نموده سهم کردان را از افتخارات تاریخی ایران معلوم و همدستی آنانرا با برادران دیگر خود برای حفظ میهن و دفع صدمات اجانب آشکار سازیم.

برای این مقصود دوفصل مینویسیم: یکی کرد قبل از اسلام که همین فصل حاضراست دیگر کرد بعد از اسلام که فصل آخر خواهد بود

روایت گزنفون

مشروح ترین شرحی که راجع بکردان ازعهد قدیم در دست داریم روایت گزنفون است.

گزنفون مورخ و سردار یونانی شاگرد **سقراط** حکیم در فاصله ۴۳۰ و ۳۵۲ ق.م. زندگانی میکرد چندکتاب راجع بایران نوشته است یکی از آنها موسوم به اناباز یا بازگشت ده هزار نفری است.

این عده یونانی بسرداری گزنفون در لشگرکشی **کورس کوچك** وحملهٔ او ببرادرش **اردشیر دوم** هخامنشی ۴۰۱ـ۴۰۰ همراه اوبودند چون کورس درمحل کوناکسا مغلوب ومقتول شد اردشیر فرمان داد که یونانیان را دنبال کنند گزنفون موفق شد که این سپاه را از راه شمال بین‌النهرین عقب‌نشانده درامان سلامت بولایت برساند درضمن این‌بازگشت گذار یونانیان بنواحی کوهستانی کردستان‌افتاد و با قوم **کردوك** (کردها) مواجه شدند چنین مینمایدکه‌گزنفون نام این‌طایفه را ازدهان یك‌ارمنی شنیده است زیرا که‌کاف‌آخر **کردوك** علامت‌جمع ارمنی‌است‌که دراصل (خ) بوده است. پس چون کاف جمع را برداریم **کردو** باقی میماند که همان قردو باید باشد ازمجموع گفتار گزنفون معلوم میشود که‌کردان در جلوگیری از دشمنان شاهنشاه ایران جدی بلیغ داشته اند.

گزنفون گوید (فصل ٥ ازکتاب سوم)

« چون لشگریان یونانی بجائی رسیدند که از یکطرف کوهستان عظیم وازطرف دیگر شط دجله بود مدتی متحیرماندند آنگاه مطلع شدند که درسمت جنوب راهی‌است که بکشور ماد و بابل میرود و همان جادهٔ است‌که یونانیان ازآن بالا آمده‌اند ودر طرف مشرق طریقی است‌که بشوش و اکباتان منتهی میشود یعنی شهری که ایام بهار و تابستانرا شاه درآنجا میگذراند و در جانب غرب بعد از عبور دجله جاده ای است که بکشور لیدی وایونی میرود وراه چهارم آن‌است‌که ازسمت شمال‌داخل‌کوهستان **کردوك** میگردد. این‌طایفه درسرزمین‌کوهستانی زندگی میکنندمردمانی سلحشور هستند حتی بشاه هم اطاعت نمیکنند.

بعد از وصول این گزارش یونانیان اسرائی را که بلد بودند جدا

کردند و نگفتند از کدام راه خواهیم رفت اما لازم دانستند که از میان کوهستان کردوك بگذرند چه شنیده بودند که پس از طی ولایت کردوك داخل ارمنستان خواهند شدکه کشوری وسیع و حاصلخیز و زیر فرمان **اروننتاس** (Orontas) است واز ارمنستان بهرجا بخواهند بآسانی توانند رفت. چون رای یونانیان بر این قرار گرفت قربانیها کردند و ساعت سعد جستند زیرا که میترسیدندکه خصم برارتفاعات دست بیابد»

فصل اول از کتاب چهارم گزنفون

« در اینجا شط دجله بقدری وسیع وتند و خروشان است که کس ازآن نتواند گذشت دامنهٔ کوهستان کردوك بطور عمودی باین‌شط میرسد سرداران یونانی بر آن شدند که از کوهستان بگذرند... سعی کردند که بی‌خبر دشمن و قبل ازآنکه بلندیهارا بگیرند عبور نمایند. پاسی از شب باقی‌بودکه لشگریان بحرکت‌آمدند وسپیده دم بکوهسار رسیدند. **کیریسوف** Chirisophe فرمانده مقدمه وگزنفون فرماندهٔ مؤخره سپاه بود پیش از آنکه خصم آگاهی یابد کیریسوف بقله رسید و سپاهیان ازپی او راندند تا بدهاتی رسیدندکه درقعر دره ها واقع بودند کردوکان ازخانه ها بیرون‌شدند و زن وفرزند را بکوه‌کشیدند. آذوقه بسیار بدست یونانیان افتاد درهرخانه مقداری زیاد ظروف مفرغی بود یونانیان چیزی برنداشتند وازپی فراریان هم نرفتند باین امیدکه چون **کردوکان** Carduques این شیوه مسالمت را به‌بینند دوستانه راضی بعبور آنان شوند زیرا که آنان هم نسبت بدولت یاغی بودند اما یونانیان چون بر داشتن آذوقه را ضروری دیدند هر چه توانستند برگرفتند.

کردوکاندعوت این‌سپاه را اجابت نکردند وابداً علامت مسالمتی

نشان ندادند وچون مؤخره سپاه یونانی شباهنگام از کوه بزیرآمد وداخل قریه شد (زیرا که بواسطه باریکی راه عبور همه سپاه تا شب طول کشید)

جمعی ازکردوکان فراهم آمده ببازماندگان سپاه تاختن بردند بعضی را کشتند وبرخی‌را بضرب سنگ وتیرمجروح کردند **کردوکان** عده قلیلی بودند زیرا که لشگر یونان ناگهان داخل اراضی آنها شده بود اگر نیروی **کردوك** اجتماع بیدا می‌کرد قسمت بزرگی ازیونانیان تلف میشد.

باری لشگر یونان شب‌را در دهات بروز آورد کردوکان در بلندیهای اطراف آتش بسیار افروختند وطرفین بنظاره یکدیگر پرداختند درسپیده صبح یونانیان مصمم شدند که ازچارپایان واغنام واحشام جزآنچه ضروری است نگاه ندارند واسیران را هم سر بدهند زیرا که مانع حرکت لشگر و موجب معطلی میشدند . . . چون یکشبانه روز راه طی‌شدآذوقه بآخر رسید و دشمن‌حمله‌سخت‌کرد راه تنگ‌بود خصم‌میتوانست ازمسافت‌نزدیکی‌سنگ وتیر پرتاب کنند. یونانیان در هرقدم مجبور بودند که بدفع آنان بپردازند و باز داخل خطسیر شوند این‌عمل موجب تأخیر حرکت میشد.

کیریسوف هم که فرمانده مقدمه بود برای همراهی با بازماندگان پیوسته حکم توقف میداد مگر یك‌بار که بسرعت فرمان پیشرفت صادرکرد معلوم بودکه چیزی واقع شده‌است وچون مجال تحقیق نبود مؤخره سپاه هم‌چنان بسرعت جلو رفت‌که شبیه بفرار بود چندتن ازسربازان دلیریونان ازپای درآمدند ازحمله **کله آرك** که تیری باو رسیده از سپر گذشت وبه پهلویش نشست، چون گزنفون باردوی مقدم رسید **کریسوف** را ملامت کرد که چرا بپای عقب‌ماندگان راه نرفته وآنان را وادار بسرعت وجنگ و گریز نموده است تا در نتیجه چند تن از دلیران را بخاك هلال افکنده

است. **کیریسوف** گفت:

« این کوههارا بنگر که بهیچوجه دسترسی بآنها نیست. ماجز یك راه نداریم درست چشم را باز کن ببین چگونه دیوار آسا فرود آمده است این جماعت مردم را می‌بینی که معبر کوه را گرفته اند وراه نجات مارا بسته‌اند؟ من از اینجهت تعجیل روا داشتم و هیچ‌جا نایستادم تا شاید پیش ازآنکه دشمن بر بلندی ها مسلط شود جلو بیفتیم بلدی ها میگویند جز این راهی نیست. »

گزنفون گفت: « من نیز دو اسیر دارم وقتیکه دشمن بما هجوم آورده کمینی تعبیه کردیم بعضی را کشتیم و بعضی را دستگیر کردیم تاشاید اطلاعاتی از آنها کسب کنیم. »

پس آن دو اسیر را آوردند وبعد ازآنکه ازهم دور کردند ازیکان یکان پرسیدند که آیاجز آن راه طریقی برای عبور سراغ دارند؟ یکی ازآنها باوجود زجرها و تهدیدها گفت غیر ازاین راهی‌را نمیشناسم چون‌مطلب مفیدی اظهار نکرد، اورا پیش چشم رفیقش سربریدند. اسیر دیگر گفت:

سبب آنکه رفیق من از نشان دادن راه خودداری کرد این بود که درآن ناحیه دختری‌را بتازگی عروس کرده است (نمیخواست شما ازآن‌خط بروید) اما من سپاه شما را از راهی خواهم برد که کاملا قابل عبور است حتی برای احشام واغنام مانعی نیست. ازاو پرسیده شد که آیا دراین‌خط بمشکلی مصادف نخواهیم‌شد؟ جواب‌داد که اگرسبقت نجوئید ممکن‌است خصم بمکان مرتفعی که در سر راه است برسد و پیشرفت را مشکل کند.

آنگاه داوطلبانی خواسته شدکه ازسپاه جدا گشته بآن‌نقطه بروند.

فصل دوم از کتاب چهارم گزنفون

« قرار براین شد که هنگام شب دوهزار نفر داوطلب خود را به‌آنمکان مرتفع برسانند وچون سپیده دمید شیپوربکشند وبدشمن که سرراه را میگیرد بتازند باقی سپاه هم بیاری آنـان خواهند رسید . بارانی سخت میباریدگزنفون بامؤخره لشکر بجانب‌راه سابق که نمایان‌بود راند تادشمن را فریب دهد و باقی سپاه را از نظر آنان مستور کند . هنوز مؤخرة‌ـ الجیش بدره نرسیده وبنای بالاروی نگذاشته بودکه خارجیان Barbares ازفراز کوه سنگهای غلطان ببزرگی یك عراده فرو ریختند بعضی کوچکتر و بعضی بزرگتر ولی همه آنها چون بصخره های کمر کوه میرسیدند مثل سنگ فلاخن جستن کرده وکسی را درنزدیکی راه نمیگذاشتند چون‌شب افتاد بتدریج لشکر عقب نشست تا غذائی تهیه کند.

اما دشمن درتمام شب بانداختن‌سنگ مشغول بود وصدای آن بگوش میرسد داوطلبان شب‌را درکوه گذرانده بامدادان در زیر پرده مه و ابر ناگهان خود را بدشمن رسانده فریاد نظامی برکشیدند از خصم عده کمی بقتل‌آمد زیرا که اساحه سبك داشتند وبزودی درکوه پنهان میشدند ولی راهرا ترك کردند .

گزنفون که فرمانده دنباله لشکر بودسه تپه را که یکی از دیگری مرتفع تر بود گرفت و در هریك جماعتی را بمراقبت نشاند کـه مواظب عراده های سنگین و بازماندگان قافله باشند. کردوك ها بدون جنگ و انداختن تیر وسنگ مکانهای خودرا گذاشته میرفتند واین فرار اسباب تعجب شده بود یونانیان آنرا بترس کردوك ها حمل کردند ولی چنین‌نبود. چون از بلندیها دیده‌بودند که در پشت سر لشکر چه خبر است

عمداً عقب میرفتند . در این وقت خبر رسید که دشمن ناگهان به تپه‌های تخلیه شده سابق روی آورده چند تن از دلیران یونان را بخاك افکنده‌اند و اینك درکوه مقابل ایستاده‌اند .

گزنفون بوسیله ترجمانی پیشنهاد متارکه نمود و اجساد کشتگان یونانی را درخواست کرد **کردوك** ها پذیرفتند بشرط آنکه یونانیان دهات را نسوزانند . گزنفون قبول کرد در این هنگام کاروان سپاه آهسته راه می‌سپرد و همهٔ لشگرخصم برسریك کوه جمع شده بود یونانیان هم از تپه‌ها فرود آمده بجانب مکانی رفتند که اسلحه در آنجا بزمین گذاشته می شد . دراینوقت **کردوك** ها بالاتفاق هجوم‌آوردند وبفراز قلهٔ رسیدندکه گزنفون از آنجا فرود میآمد سنگ ها بزیر غلطاندند ران یکی ازیونانیها شکسته شد سپردار گزنفون او را ترك کرد یکی از سربازان بجانب اودویده سپرخود را حائل قرار داد تا هر دو خود را نجات داده بصفوف جنگی پیوستند در اینوقت همه سپاه یونان در ده جمع شدند و خانه های زیبای آن قریه را فروگرفتند و آذوقه بسیار بدست آوردندو شراب بقدری زیاد بودند که‌برای حفظ آن انبار های صاروجی ساخته بودند .

باری **گزنفون** و **کیریسوف** مقاوله را ادامه داده عاقبت موفق‌شدند که اجساد کشتگانرا بگیرند و در عوض اسیران را رها کنند .

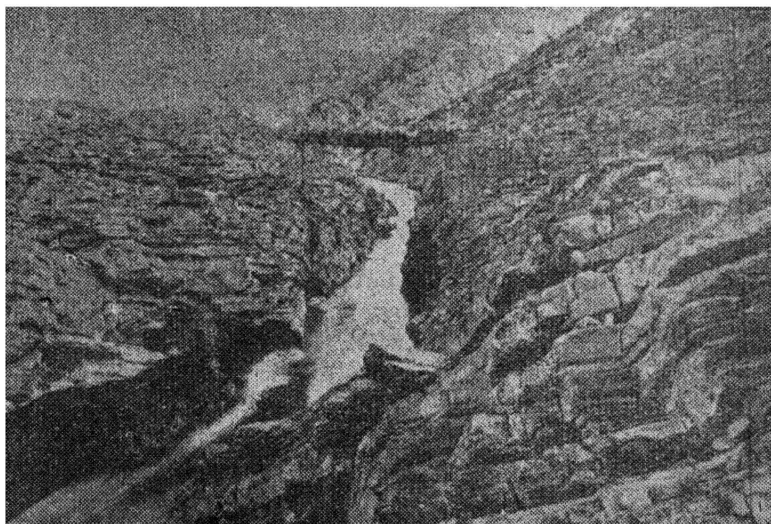
بامداد بی‌بلد وراهنما براه‌افتادند دشمن هرجا که‌راه تنگ وسخت بود بجلوگیری میآمد ولی گزنفون وکیریسوف بنوبت ازقله کوهها بالارفته بردشمن مسلط ومشرف میشدند و راهرا باز میکردند غالباً دشمن بطوری ایستادگی مینمود که واقعاً عبور مشکل میشد افراد این‌طایفه چنان چالاك بودند که کسی بگرد آنها نمیرسید و اگر چه از نزدیکی حرکت می کردند

بازکسی قادر نبود که آنانرا دریابداز سلاح جز کمانی و فلاخنی نداشتند.
این قوم تیراندازان ماهری بودند طول کمان آنها قریب سه‌ذراع‌بود و بیش از دوتیر داشتند برای انداختن زه را بطرف پائین کمان میکشیدند و پای چپ را تکیه می‌دادند. تیر آنها از جوشن و سپر دلاوران میگذشت یونانیان از این تیر ها بر می چیدند و تسمهٔ بآن بسته بجای زوبین به کار می بردند».

فصل سوم از کتاب چهارم گزنفون

همان روز لشگربدهاتی رسید واقع دردشتی که‌رود **کانتریت** از آن میگذرداین رودکانتریت(۱) وسیع است‌فاصله **ارمنستان** وولایت **کردوك** محسوب میشود تا کوهستان کردوك ٦ الی ۷ **استاد** (۲) فاصله دارد.
اینجا منزلگاه شادی ونشاط یونانیان بود زیرا که هم آذوقه بسیار بدست آمد هم‌از رنجهای بسیار نجات حاصل‌شد فی‌الحقیقة در مدت هفت شبانه‌روز که لشگر از ولایت کردوك میگذشت دائماً زد وخورد بر پا بود چندان رنج و زحمت بما رسید که نه شاه و نه **تیسافرن** Tissapherne ندیده بودند بنابراین چون خیال لشگریان آسوده شد بخوات شیرین فرو رفتند بامداد که لشگریان یونان بآن طرف رودخانه نظر انداختند راه رااز سپاه ارمنی و کلدانی بسته دیدند جریان آب عمیق هم اجازه عبورنمیداد دربالای کوهی که منزلگاه شب پیش بود جماعتی کثیر از طایفه کردوك بنظر آمد که مسلح بودند. یونانیانرا بکلی ترس فروگرفت زیرا که دربرابر

(۱) بنابرقول آنوبل Anville این‌رودخابور بوده که‌غیرازخابورفعلی است از شعب‌فرات. خابور فعلی را درقدیم خبورا میخوانده‌اند Chaboras.
(۲) هر استاد تقریباً ۱۸۰ گز است



منظرهٔ رود سیروان در دره های کردستان

(از کتاب هرتسفلد پایکولی)

روبری صفحهٔ ۱۵۵

رودی هولناك و سپاهی مهیا و در پشت سر طایفه کردوك را میدیدند که بمحض حرکت بسمت رودخانه از عقب مهیای حمله هستند.

یکشبانه روز در این اضطراب گذشت شب گزنفون خوابی مساعد وامید بخش دید بامداد ازاحشاء قربانی علائم خیر نمایان شد پس **کیریسوف** را از پیش فرستاد و خود برای مقابله با کردوك ها و نگاهداری بنه و دنباله لشکر بجای ماند پس از زحمت بسیار کیریسوف از رود گذشت و ارامنه پراکنده شدند گزنفون هم در صدد عبور بود که بیکبار کردوك ها بصحرا ریختند تا بازماندگان را از عبور منع کنند در اینوقت ناگهان گزنفون فرمان بازگشت بفوج خود داد و بمقابله کردوکها پرداخت. چون کردوکها دیدند که مؤخره لشکر از باقی سپاه جدا شده وعده زیادی در مقابل آنان نیست بشتاب حمله کردند وبنای خواندن سرودی گذاشتند که کس ندانست چیست **کیریسوف** که در آن سمت رود بمکان ایمن رسیده بود و کاملا مسلط بود چون گزنفون را گرفتار دید گروهی را بیاری او فرستاد ولی گزنفون یکی ازافسران را فرستاد وچنین دستور دادکه ابداً از آب نگذرند در ساحل رود صف بکشند همینکه او داخل آب شد آنها هم از بالاوپائین گدار خود را داخل آب کرده چنین وانمایندکه میخواهند از رودگذشته بکردوك ها حمله برند و باید که در اینوقت دست را در تسمهٔ زوبین وتیر را در چلهٔ کمان نهاده مهیا باشند ولی خیلی داخل رودخانه نشوند.

آنگاه گزنفون بفوج خود دستور داد که بمحض رسیدن نخستین سنگ دشمن و شروع جنگ سپر ها را پیش برده مجتمعاً سرود پئ ن(۱) بخوانند و دفعة بسمت دشمن روی آورند وچون دشمن عقب رفت و از

---

(۱) سرود Péan سرود جنگی یونانیان است بنام رب النوع آپولون.

ساحل بانگ شیپور برخاست بطور نیم دایره برگشته بشتاب تمام و بخط مستقیم خود را بآب برسانند ولی مواظب باشند که صف بهم نخورد و هنگام عبور از رودخانه مزاحم یکدیگر نشوند. بهترین سرباز کسی خواهد بود که پیش از دیگران بآن جانب رود برسد.

باری کردوك ها دیدند که در دنباله سپاه جماعت چندانی باقی نمانده است زیرا که گروهی از آنان برای گرفتن چهارپایان و گروهی برای بستن بار و بنه و دستهٔ برای حفظ همخوابه های خود متفرق شده بودند پس حمله سخت آورده باران تیر و سنگ باریدند یونانیان شروع بخواندن پئان کرده با قدم دوحمله بردند ولی دشمن از تیراندازی خود داری کرد چه همانطور که در کوهستان عادت دارند فقط تیری میاندازند و بعجله میگریزند سلاح آنها مناسب ایستادگی و مقاومت نیست در این موقع صدای شیپور برخاست و دشمن بیشتر گریزان شد و یونانیان بنا بر دستور خود را بآب رسانند. بعضی از کردوك ها ملتفت شده بازگشتند و بضرب تیر جماعت قلیلی را مجروح کردند ولی بقیهٔ آنها از فرار نایستادند »

فصل چهارم از کتاب چهارم گزنفون

« بعد از عبور از رودخانه صف ها آراسته شد ولشکر بجانب ارمنستان رفت که دشتی است باتپه و ماهورهای مختصر در این روز تقریباً پنج فرسنگ راه قطع شد زیرا که در حوالی رودخانه دیه و آبادی دیده نمیشد و سبب آن جنگ ارمنستان و کردوکان بود عاقبت لشکر بقصبهٔ بزرگی رسید در اینجا برای ساتراپ قصری ساخته بودند و اکثر خانه ها دارای برج بود و آذوقه فراوان بدست افتاد ».

(پایان سخن گزنفون)

این شرح گرانبها را که بقلم سردار و فیلسوف شهیر یونان نوشته شده از آن جهت تفصیلاً آوردیم که قدیمترین وصف **کردستان** وطایفه **کرد** محسوب است از مطالعهٔ آن چند مطلب مستفاد میشود :

۱ ـ جلادت و مردانگی وناموس پرستی **کردان** که یکی از آنها تن بهلاکت داد تا ولایت معشوقه خود را معبر خصم نبیند وهمهٔ آنها برای حفظ سر زمین خود از هیچ قسم جان فشانی دریغ نکردند. پایداری آنان در مصاف وقوت آنان در کشیدن کمان های سخت بزرگ وتحمل صعوبت کوهستان را خود یونانیان شهادت داده اند والفضل ماشهدت به الاعداء .

۲ ـ اینکه گوید کردان حتی از پادشاه ایران هم اطاعت نمیکردند مرادش این است که جسارت و بی باکی خصم خود را مجسم ترکنند ودر واقع از راه مبالغه اینطور گفته است تاعبور لشگر یونان از کردستان عظیم جلوه کند بعبارة دیگر میخواهد بگوید ما ازمیان جماعتی گذشتیم که حتی بپادشاه خود هم اطاعت نداشتند البته مقصودش این نیست که کردان طایفه مستقلی بوده اند زیرا که دولت شاهنشاهی **هخامنشیان** که تمام گردنکشان را از **سند** تا **بسفور** و از **سغد** تا **حبشه** بخاك انقیاد افکنده بود چنانکه کتیبه بیستون گواه آنست هیچوقت تحمل نمیکرد که درخانه خود ومرکز کشور خود طایفه را در استقلال باقی بگذارد .

ولی اگر مراد گزنفون اینست که گاهی از **کردان** سرکشی دیده می‌شد چون خاصیت اقلیم کوهستانی و صعوبت مکان چنین است میتوان پذیرفت خاصه دراینموقع یعنی ٤۰۰ قبل از میلاد که کشور موقتاً آشفته شده بود و دو برادر **کورس و اردشیر** بروی هم شمشیر کشیده بودند و لشگر کورس کوچك بهمراهی اجانب تا بابل پیش آمده بود البته درچنین

وقتی نمیتوان توقع نظم کامل در کشور نمود .

۳ ـ از کوشش فوق‌العاده کردان برای حفظ معابر پیداست که تنها قصد آنها حفظ گله و رمه دهات خود نبوده است زیرا که در اینصورت کافی بود که مسافت قلیلی از راه عبور لشگر منظم یونان عقب به نشینند یا اینکه شرایط صلح یونانیان را که برای سلامت گذشتن پیشنهاد میکردند بپذیرند . پس باید قبول کرد که این کردان در واقع خودرا مکلف بجلوگیری از دشمنان کشور شاهنشاه خود میدانسته اند و این فداکاری و مقاومت رابرای اطاعت ازاوامر اردشیر بخرج میداده‌اند صرفاً حفظ مکان واحشام خودشانرا در نظر نداشته‌اند .

٤ ـ مقصود از ساتراپ در سطر آخر کلام گزنفون استاندار عهد هخامنشی است که فرمانفرمای ارمنستان بود زیرا که درآن عهد ارمنستان و بحتان بنا برقول هرودوت یکی از ساتراپی‌های ایران محسوب میشده‌اند بحتان محل اصلی قردوهاست و بیث قردو درآنجا واقع بود واین بیث قردو زمین باریکی است در بین دجله دجله وکوه جودی .

کرد در عهد سلوکی و اشکانی

داریوش سوم باستظهار طوایف کرد که قبل از سلطنت در میان آنان حکومت داشت آخرین میدان جنگ خودرا در اربل قرارداد و چون از اسکندر شکست یافت تمام کردستان جزء متصرفات جهانگشای مقدونی شد. جانشینان اسکندر (دودمان سلوکی) مکرر بکردستان لشگر کشیده اند تا شورش کردان را فرونشانند واین شورشها برای دفع سلوکیها که غاصب تاج و تخت ایران محسوب میشدند واقع میگشت عاقبت کردها موفق شدند

که یکی از سرداران آنتیوکوس را که مولون نام داشت و ساتراپ **ماد**بود بر پادشاه سلوکی بشورانند و خودرا در زیر رایت او در آوردند (۲۰۲ ق . م .) .

شرح این نهضت کردرا **پولیب** مورخ یونانی در کتاب (XLI) خود صفحه ۱٤۸ ذکر میکند و ما آنرا باختصار نقل میکنیم (پولیب در فاصله سنوات ۲۱۰ و ۲۰۸ قبل ازمیلاد متولد شده است) .

روایت پولیب

« بعد از قتل **سلوکوس** که در ماوراء **توروس** واقع شد **آنتیوکوس** برادر او که در داخل آسیا حکمرانی داشت بپایتخت آمده برسریر سلطنت نشست وسردار خود **مولون** راساتراب **ماد**کرداماmولون یاغی شد و ولایت بابل را که همجوار ساتراپی او بود تسخیر کرد . مکرر سرداران آنتیوکوسAntiokhos ازملون شکست یافتندعاقبت‌پادشاه‌شخصاً بساحل فرات رسیده (LI) لشگررا سه بخش کرد بعد ازعبور از دجله شهر **دورس** Dures را که درمحاصره یکی از سرداران مولون بود نجات داد و بعد از هشت روز طی مسافت از جبل **حمرین** Oricon عبور نمود و بولایت **آپولونی** در آمد [آپولونی جزء ایالت بابل و در قسمت جنوبی **دیاله** واقع بود و با کشور **ماد** همسایه محسوب میشد] مولون از مردم خوزستان و بابل که تازه باطاعت او در آمده بودند اطمینانی نداشت چون خبر رسیدن شاه را شنید ترسید که راه مادرا بر او به بندند پس جسری بر دجله بست تاشاید نیروی خودرا ازآب گذرانیده بمرتفعات **آپولونی** برسد در اجرای این نقشه اعتماد او فقط بقوم کورتی Cyrtii [کرد] بود که

فلاخن اندازان ماهر بودند » (۱) پولیب نخستین مورخی است که نام کورتی را برده است در حدود سال ۱۷۰ (ق . م) یعنی سی سال بعداز واقعه فوق اکراد چریکی را در آسیای صغیر در خدمت آنتیوس می بینیم

بعد ازگزنفون که ذکرشد مشروح ترین وصفی از **کرد و کردستان** در کتاب مورخ و جغرافی نویس معروف **استرابون** است که در حدود میلاد مسیح (زمان اشکانیان) میزیسته است وی کرد را **کورتی** Cyrtii مینویسد وجایگاه آنان را در قسمتی از کشور پهناور **ماد** نشان میدهد بنا براین محقق است که هم ازحیث مکان و هم ازحیث زمان وحوادث تاریخی **کرد** جزء ماد بوده و هیچ سند استواری برای جدا کردن آنها در دست نیست .

روایت استرابون

فصل سیزدهم از کتاب یازدهم

« مدی دوقسمت معین است نخستین معروف بمدی بزرگ وپایتختش اکباتان است که شهری معتبر است و پادشاهان قدیم مدی دراینجا قصرها داشته اند امروز هم سلاطین **پارت** در ایام تابستان برای استفاده از هوای خنک مدی باین شهر میروند اما زمستانها را در **سلوسی** ساحل دجله نزدیك بابل میگذرانند قسمت دیگر موسوم به ماد **اتروپاتی** است نامش مأخوذ از اسم ساتراپ اتروپاتس است او بود که ایالت مزبور را که تا آن تاریخ جزء **مدی** بزرگ محسوب میشد نگذاشت که بدست مقدونیان

(۱) درصفحه۹۷ راجع بروایت تیت لیو درخصوص شرکت کردها درجنگ پادشاه پرگام اشارت رفته است (۱۷۱ ق . م .) .

بیفتد دز ازاء این کار بزرگ **اتروپاتس** نام پادشاهی گرفت وآن ایالت را کشوری جدا کرد وخاندان او تا این تاریخ درآنجا سا کننند وروبافزایش دارند زیرا که از حسن اتفاق اعقاب او با شاهزادگان ارمنستان و آشور وصلت کردند و در این اواخر با شاهزاده خانم های **پارت** عقد ازدواج بسته اند.

ایالت آتروپاتی ازجانب غرب بارمنستان و **ماتیانه** وار سمت شرق بمدی بزرگ محدوداست ودر جهت شمالی این کشور اخیر هم قراردارد این ایالت نسبت بولایاتیکه سواحل زیرین دریای **هیرکانی** (بحر خزر) را احاطه کرده‌اند وولایتی که معروف **بکسپیانه** است بمنزله حاشیه محسوب میگردد بنابرگفته **آپولونیدس** قوهٔ نظامی این ایالت قابل ملاحظه است زیرا که میتواند ده هزارسوار وچهل‌هزار پیاده بمیدان بفرستد ودریاچه‌ای دارد بنام دریاچه کپوتا Kapauta که در آن نمك جوشنده تولید می‌گردد(۱) .....

ارمنستان وکشور **پارت** دو دشمن دهشتناك **اتروپاتی** محسوبندکه کراراً ازقطعات آن گرفته اند اما آتروپاتی مقاومت میکنند وگاهی ولایات ازدست رفته‌را پس‌میگیرد چنانکه ارامنه مجبورشدند درموقع تسلیم‌بروم ناحیهٔ **سومباسه** Symbacé را **باتروپاتی** مسترد بدارند زیرا که دولت آتروپاتی درعین جلب رضای **قیصر** روم دوستی دولت **پارت** را حفظ کرده و بآن دولت تکیه داشت.

---

(۱) حمدالله‌مستوفی‌هم‌درنزهت‌القلوب این دریاچه‌رضائیه‌را کبودان مینویسد اسم عتیق آن چیچست بوده است ارامنه آنرا کپوتان یاکپوتان دزو Dzou می گویند مسعودی و ابن حوقل آنرا بحیره کبودان خوانده اند.

قصر تابستانی شاهان اتروپاتی در **گزکه** Cazaca است که در دشت واقع شده وقصر زمستانی آنان در **وراست** Vera که مکان‌طبیعی محکمی است وآنتوان هنگامیکه بمقابله پارتیها میشتافت این را بحمله فروگرفت. بنا برروایت **دلیوس** Dellius دوست **آنتوان** که درلشگرکشی برضدپارتها همراه قیصر بود و از جمله فرماندهان محسوب میشد میان **ورا** و رود ارس که سرحد ارمنستان و آتروپاتی است **۲٤۰۰ استاد** راه است همه زمین آتروپاتی خرم وخندان و برومند است اما ناحیه شمالی آن تمام کوهستان سخت وسرداست و درآنجا جز قبایل کوهستانی کسی منزل ندارد ازقبیل **کادوسی‌ها، امردها، تاپورهاوکورتی‌ها** (۱)همهٔ این طوایف براهزنی مشغولند ومرکب از بومی و مهاجرند که بمیل‌خود بآنجا آمده‌اند طوایف مزبور درهمه کوهستان زاگروس و **نیفاتس** (۲) پرا کنده اند و کورتیها و**مردها** و امردهای(۳) پارس وطوایفی‌که درارمنستان سا کنند وتا امروز همین اسامی‌را نگاهداشته اند عموماً با کوهستانیان**آتروپاتی** از یك‌نژادند چنانکه ازمشابهت جسمانی آنان آشکار است.

کتاب یازدهم فصل هفتم

دریای **کاسپین** در نقطهٔ که بمحاذات قسمت بالای هیرکانی (ایالت **گرگان**) میرسد در واقع صورت دریا بخود میگیرد و اینصورت را تا پای کوهستان مدی وارمنستان دارد زیرا که قسمت سفلای این کوهسار بشکل

---

(۱) Des Cadusiens, des Amardes, des Tapyres, des Curtii etc.

(۲) Niphatis

(۳) هم مردها هم امردها را ذکر کرده است.

(٤) در جغرافیای ارمنستان بخشی بنام **مردستان در شمال شرقی دریاچه وان نزدیك دریاچه کوچك ارچك می‌بینیم**.

هلال است و درست در کنار دریا ختم میشود و فی الحقیقه عمق خلیج کاسپین را میسازد(۱) در این سواحل چون از دریا بجانب قله کوه برویم طوایف مختلف می‌بینیم که مدرجاً بر دامنه‌ها قرار دارند نخست در حدود بسیار تنگ وفشردهٔ بعضی عشایر آلبانی Albanienne وارمنی وازآنها گذشته در ناحیه وسیعتری **گیل ها** و **کادوسی‌ها** و **امردها** و **کورتی ها** و **اناریاکها** و قبایل دیگر ساکنند که بیحاصلی زمین و صعوبت معاش آنانرا مجبور کرده است که از راهزنی روزگار بگذرانند وخوی جنگجوئی و سلحشوری را بجای طبیعت کشاورزی اختیار نمایند اما **کادوسی ها** بزرگ‌ترین سهم را از این سواحل کوهستانی متصرفند طول قلمرو آنها قریب **۵۰۰۰ استاد** است لکن زمین آنها خشك وبیحاصل است.

کتاب یازدهم فصل سیزدهم

ازجانب شرق مدی بزرگ محدوداست بایالت پارت وکوهستانی که طایفه **کوسئن** (کاسی) Cosséens در آن قرار دارند اینطایفه اشرار و راهزنانند وگاهی دیده شده است که تا ۱۳۰۰۰ تیرانداز بیاری الومیان (ایلامی‌ها) Elyméens فرستاده وهجوم مردم سوزین Susiens (خوز) و بابلی را ازآن دفع کرده اند.

نئارك Néarque چهار طایفه را میشمارد که از طریق راهزنی زندگی میکنند وشاهان پارس راضی شده اند بآنها باج بدهند از اینقرار: **مردها** که همسر حد پارس هستند و **اوکسی ها** Uxiens و **الومیان** که در فاصله پارس و خوزستان قرار دارند و **کاسیان** که با مدی همخاك

(۱) گویا مراد این است که عمیق ترین جای دریای خزر در مجاورت این کوهستان ها است.

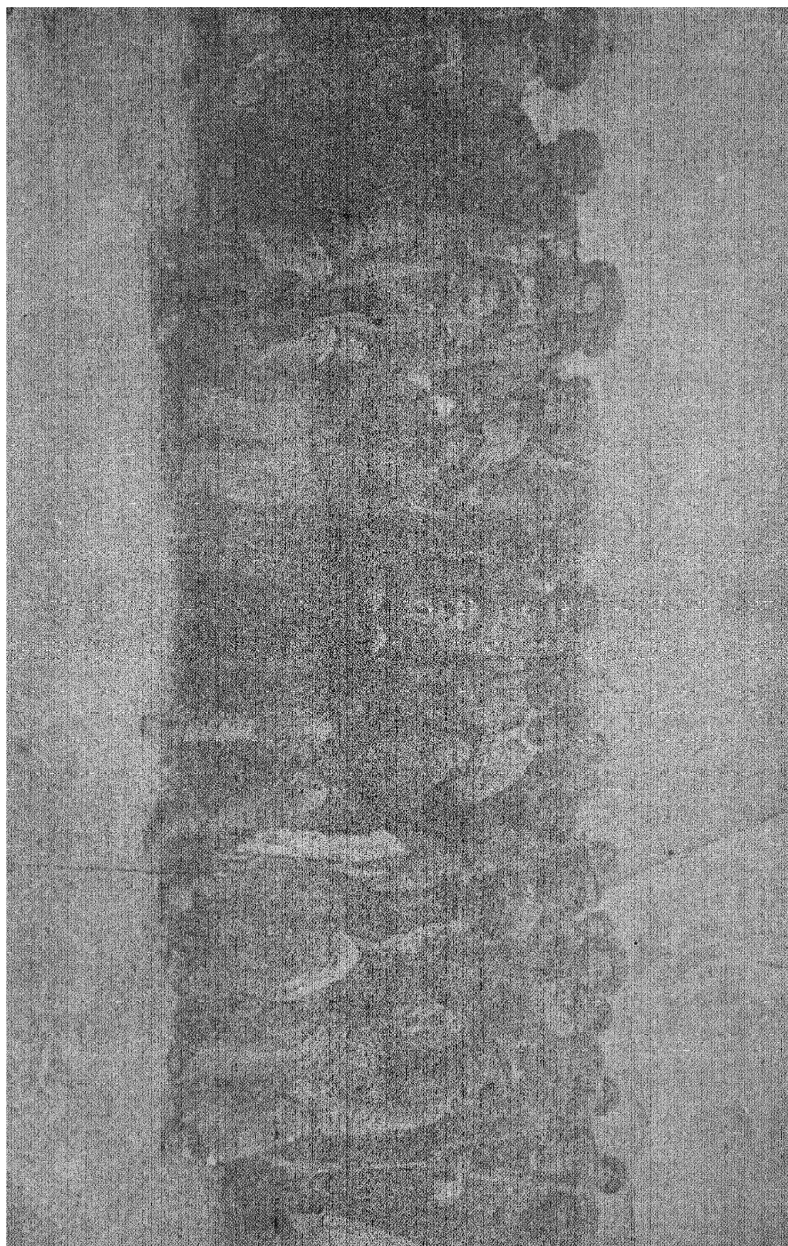
هستند و **نثارك** گوید علاوه برباج مقرر هروقت که پادشاهان ایام تابستان را در اکباتان گذرانیده عازم فرودآمدن بناحیه بابل بودند تحف وهدایائی **بکاسیان** میدادند وهم این نویسنده گوید که **اسکندر** برای قلع ماده فساد آنان درعین زمستان لشگری بآنجا برد.

کشورمدی بزرگ همانطورکه بولایت کاسیان محدود است درسمت شرق بمتصرفات طایفه **پارتاسنی** partaceni نیز پیوستگی دارد و اینان نیز قومی کوهستانی و راهزنند که درحدود پارس قرار دارند.

اما ازسمت شمال مدی محدوداست باراضی **کادوسیان** وسایر اقوامی که در بالای دریای **هیرکانی** واقعند و از آنها شمه‌ای بیان کردیم. حدود جنوبی مدی عبارت است از **آپولونیاتید** Apoloniatide یا باصطلاح قدما **سیتاکن** Sittakene وقسمتی از سلسله زاگروس که حد **ماسباتیکه** Massabatiké (ماسبذان) است و این ولایت اخیر را بعضی جزء مدی وبعضی جزء الومه Elymé میشمارند حدود غربی مدی اتروپاتی وقسمتی از ارمنستان است.

فصل سیزدهم از کتاب یازدهم

اکثر آدابی که **مدها** دارند درمیان ارامنه هم دیده میشود وگویا سبب این مشابهت مشابهت طبیعی باشد امابعضی برآنند که **مدها** آموزگار ارامنه بوده‌اند چنانکه معلم **پارسیها** هم بوده‌اند که بعد بر **مد** غلبه یافته وارث قدرت آنان درآسیا شدند دلیل این نکته یعنی تقلید پارس ازماد آنست که در همه پارس پوشیدن قبای دراز معروف بقبای پارسی Robes persiques معمول شده‌است همچنین تیراندازی و سواری وشکوه وجلال بارگاه پادشاهان و کرنش شبیه پرستشی که رعایا درحضور شاه میکنند مسلماً همه این رسوم از



طایفهٔ گوران (کرمانشاهان)

روبرری صفحهٔ ۱٦٤

مد بپارس انتقال یافته‌است همچنین دلیل این متابعت مجموع لباسی است که پارسیها ازمدها گرفته‌اند زیرا که واضح است که تاج و کید اریس و پیلوس وسدره آستین دار و آناخوریدها(۱) که مناسب ممالك سردسیر و شمالی مثل کشور مدی‌است بهیچوجه با کشورهای جنوبی سازش ندارد و پارس خاص که قسمت بیشترش درساحل دریای اریتره (خلیج فارس) است و تا وقتی که دولت ماد را منقرض نکرد بنواحی دیگر دست نداشت خیلی از ولایت بابل وخوزستان جنوبی‌تر (گرم‌تر) است.

اما آداب ملت مغلوب خاصه لباس آن ها چنان درنظر قوم غالب (پارسیها) با ابهت جلوه کرد و چنان موافق با عظمت پادشاهی بنظر آمد که جامه های کوتاه و سبك خود را که تا آنروز در بر داشتند ترك کرده راضی شدند که جامه‌های دراز زنان را بپوشند ومانند نسوان ازسر تا پا خودرا درچادر های ضخیم به‌پیچند »

(پایان)

چون درنظر استرابون کورتی‌ها جزء ماد بوده اند بنابراین هرچه از ماد گفته است بطور غیرمستقیم متوجه احوال **کردان** است.

نژاد ساسانیان

ساسانیان باغلب احتمال کرد نژاد بوده اند برای بیان این مطلب مقدمات ذیل را قبلا ذکر میکنیم:

در فارس که مهد ساسانیان است از روزگار قدیم طوایف مختلف

---

(۱) Tiare, Kidaris, Pilos, Tunique à manches, Anaxyrides)

چون ازترجمه فرانسوی کتاب استرابون استفاده‌شده است همه‌جا (ماد) را (مد) نوشتیم وصورت اسامی را بهمان هیئت فرانسوی نگاهداشتیم.

آریائی‌نژاد که کردان هم یکی ازآنان بوده‌اند مسکن داشته اند.

استرابون جغرافی‌نگار مشهور درفصل سوم ازکتاب ۱۵ خود که مختص باحوال ایالت پارس است ازقول اراتستن Ératosthène وصفی از این ایالت کرده و گوید:

«طوایف مختلفی که‌ساکن پارسند عبارتند ازپاتیشخوارها و هخامنشیها ومجوسها(که قومی بسیار متعصب و پرهیزکار وحافظ اصول اخلاقی هستند) وکورتی‌ها و مردها. قسمتی از اینطایفه براهزنی روزگار میگذرانند و بقیه مشغول زراعت هستند». (۱)

در کتیبه های باستانی مثل الواح آشوری که بدست آمده نامی از مردها نیست لکن مورخان قدیم یونان بذکر این‌طایفه پرداخته اند.

نخستین‌بار در روایات گزنفون نام مردها را در ردیف ارامنه جزء سپاه ایران‌میبینیم استرابون‌همچنانکه درص ۱۶۲ گفتیم‌مردها وکورتیها را از عشایر چادر نشین آذربایجان شمرده است. بطلیموس مرد ها را همسایه کورتیها دانسته است واینك دراین‌روایت اراتستن هردو طایفه‌را درفارس می‌یابیم نزدیکی این دوعشیره تا بجائی است که بعضی ازمورخان کرد را پسر مرد دانسته اند. (۲)

یکی ازخاورشناسان نامدار آلمانی موسوم به‌مارکوارت لفظ مردرا

---

(۱) Patischortes, Achemenides, Mages, Cyrtii, Mardes

سواد کوه مازندران‌رادر کارنامه اردشیر بابکان و کتب‌دیگر پتشخوار گرنوشته‌اند مرکب ازپتشخوار گر که بمعنی کوه‌است ومعنی‌دیگر پتشخور پیش‌خوراست که دردربارسلاطین قدیم منصب‌اشخاصی بوده که‌قبل ازپادشاه غذائی‌را میچشیده‌اند

(۲) رجوع شود بصفحه ۱۱۱ و ۱۱۷ این کتاب.

بمعنی موجود موذی گرفته و باعتقاد او این لقبی است که دشمنان بطایفه کورتی داده‌اند پس کرد و مرد یکی بیش نیست .

اردشیر بابکان در آغاز کار با خویشاوندان خود از طایفه بازرنگی و غیره مشغول زد و خورد شد و پیش از دست اندازی بکرمان و سایر ولایات مجاور درفارس عشایر فارسی‌را مطیع خویش کرد درشاهنامه اشاره باین مصافها شده است .

سپاهی ز استخر بی مر ببرد	بشد ساخته تا کنند جنگ **کرد**
چو شاه اردشیر اندرآمد به تنگ	پذیره شدش **کرد** بی مر بجنگ
یکی کار بدخوار و دشوار گشت	ابا **کرد** کشور همه یار گشت
یکی لشگری کرده بد پارسی	فزونتر ز کردان یکی دو بسی
یکی روز تا شب بر آویختند	سپاه جهاندار بگریختند

اردشیر پس از فرار بار دیگر بکردان شبیخون برد :

چوشب نیم بگذشت وتاریك شد	جهاندار با **کرد** نزدیك شد
همه‌دشت ازایشان پرازخفته‌دید	یکایك دل اشکر آشفته دید
چو آمد سپهبد ببالین **کرد**	عنان بارهٔ تیز تك را سپرد
همه بومهاشان بتاراج داد	سپه را همه بدره وتاج داد(۱)

از این داستان برمیآید که کردان درپارس بسیار بوده اند بحدی که با پادشاه جوان نیرومندی چون اردشیر مقاومت میکرده اند.

از جمله طوایف کرد سا کن پارس طایفه **شبانکاره** است و اکثر مورخان این نسبت را تأیید کرده اند در فارسنامه **ابن‌البلخی** در فصل « احوال **شبانکاره و کرد فارس** » آمده است (ص ۱٤٦ طبع اروپا) :

---

(۱) جلد هفتم شاهنامه داستان اردشیر .

« بروزگار قدیم شبانکاره را در پارس ذکری نبودی کی ایشان قومی بوده اندکی پیشه ایشان شبانی وهیزم کنی ومزدوری بودیو بآخر روزگار **دیلم** درفتور.

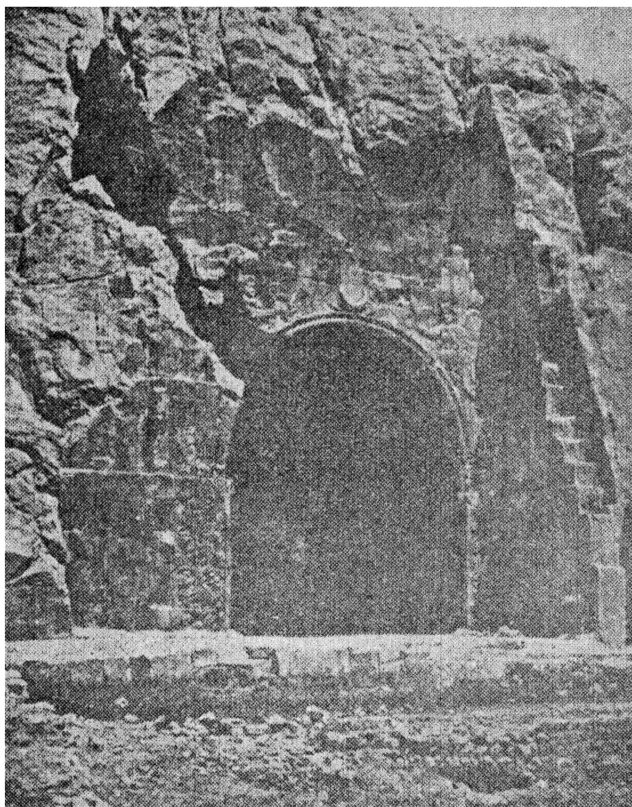
چون **فضلویه** فرا خاست ایشانرا شوکتی پدید آمد و بروزگار زیادت می گشت تا همگان سپاهی وسلاح ور واقطاع خوار شدند ازجمله ایشان **اسمعیلیان** اصیل اند و نسب حال شبانکاره این است » در صفحه ۱۸۶ گوید :

« ذکر کردان پارس بروزگار (قدیم) کردان پارس پنج رم بوده اند هریك رم صدهزار حومه بدین تفصیل :

« **رم جیلویه - رم الذیوان - رم اللوالجان - رم الکاریان - رم البازنجان .**

« و چندان شوکت کی لشکر فارس را بودی از این کردان بودی کی سخت بسیار بودند و با اسبان و سلاح و چهار پایان و در عهد اسلام همه درجنگها کشته شدند و در جهان آواره ماندند وهیچکس ازآن کردان نماند مگر یك مرد نام او **علك بور** و مسلمان شد و نژاد او هنوز مانده است و این دیگر کردان کی بپارس اند جماعتی بودند کی **عضدالدوله** ایشانرا ازحدود اصفهان آورده بود ونسل ایشان بماند این است ماجرای احوال پارس وپارسیان . »

در مجمع الانساب شبانکاره ئی مسطور است که : طایفه شبانکاره ازاسباط **اردشیر اند** ونام شبانکارگی برایشان افتادن بر دو وجه است . . . دگر آنکه از این پیش ذکر رفت که **ساسان** چون از **همای** بگریخت و متواری شد وبطرف فارس آمد بکار حشمداری مشغول گشت ».



طاق بستان کرمانشاه (از آثار ساسانیان در کردستان)

روبروی صفحهٔ ۱۶۸

بنا بر این اسناد معلوم شد که **کردان** از زمان قدیم دوش بدوش **هخامنشیان** درفارس بوده‌اند وشبانکاره که یکی از شعب کرداست بساسان انتساب داشته است و بنا بر مسطورات فارسنامه یکی از عشایر شبانکاره **رم‌البازنجان** بوده که همان **بازرنگی** است و مسعودی در مروج الذهب آنجا که طوایف کرد را بر میشمارد (چنانکه در سابق ذکر کردیم) نام **مادنجان** را ذکر کرده است در **التنبیه والاشراف** (١) هم (که مذکور شد) هنگام شمردن عشایر کرد نخست عشیره بازنجان را نام می‌برد و در پایان سخن گوید «جز اینها که ذکرشد عشایر دیگر کرد هم‌در فارس و کرمان و .... ساکنند». (٢)

ظهور اردشیر بابکان در زمانی بود که شهر استخر را یکی ازرؤسای طایفه بازرنگیان موسوم به **جوزهر** (= جزهر (٣) = کوچهر) (٤) دردست داشت همچنین در **گوپانان** (ناحیه دارا بگرد) (٥) و در نقاط دیگر سلسله‌های کوچك ازشاهان محلی وجود داشتند ساسان‌که مردی ازدودمان نجباء ومؤبد معبد ناهید (اناهیتا) درشهر استخربود زنی‌از خاندان بازرنگی بنام **رام بهشت** گرفت (٦) از او **پاپك** بوجودآمد و انتساب خود را بطایفه

---

(١) چاپ اروپا ص٨٨.

(٢) در کامل‌ابن‌اثیرص١٣٢ و١٣٣ (ج١) بجای بازرنگی بادرنجیین قید شده است.

(٣) طبری چاپ اروپا ص٨١٥ چاپ مصر ج٢ ص٥٦

(٤) یوستی Justi | کتاب‌الاسماء | کلمهٔ گوچیثرا.

(٥) طبری ص٨١٥ چاپ اروپا.

(٦) طبری رام‌بهشت بلعمی میناه‌بهشت‌قید کرده‌اندو یاقوت‌درمعجم‌البلدان ج٢ص١٧٢ این‌نام را خرزاد مینوبسد و پل خرزاد را باو منسوب میداند.

بازرنگیان مغتنم شمرده در پارس قوت گرفت و یکی از پسران خوداردشیر نام را در دارابگرد بمقام عالی نظامی **ارگبذ** Argbadh رسانید(۱).

اردشیر بعد از سال ۲۱۲ چندتن از ملوك پارس را مغلوب کرد و مقام آنانرا صاحب شد مقارن این احوال پاپك برجزهر (گوچهرشاه) بازرنگی که خویشاوند او بود شورید و مکان او را که قلعهٔ **سفید** بود به تصرف آورد گوچهر را کشته براریکه سلطنت نشست(۲).

اما لفظ **گوپانان** که کریستن سن آورده وجزء محال دارابگرد شمرده است در تاریخ طبری ودر کتاب الخراج قدامةبن جعفر(۳)جوبانان ضبط شده است.

بنابر کتاب اخیر فاصله این مکان تا شهرشیراز ۲٤ فرسنگ بوده است پس شکی نمیماند که جوبانان چوپانان است و چون دارابگرد یکی از محال**شبانکارگان** است میتوان گفت که طایفه‌ای بنام چوپانان که‌اسلاف شبانکارگان بوده‌اند درآن عصر ناحیه‌ای از دارابگرد را درتصرف داشته‌اند و اردشیر و نیاکانش با این طایفه سروکار پیدا کرده‌اند.

مقصود از قلعه یا کاخ **سفید** همان قلعهٔ **بیضا**ست که قبل ازاسلام **نسا** یا **نسایك** خوانده میشده(٤)ومسلمانان هنگام حمله باین قاعه آن را بیضا نام دادند.

---

(۱) رجوع‌شود بتاریخ‌ساسانیان کریستن‌سن ترجمهٔ‌رشید یاسمی صفحهٔ ۵۱ چاپ تهران.

(۲) ایضاً.

(۳) طبع اروپا ص۱۹۵.

(٤) فارسنامه ناصری گفتار دوم ص۱۸۲ ابن‌خردادبه‌طبع اروپاص٤٦ یاقوت معجم‌البلدان ص۲۸۳.

استخری مینویسد: « اما اسمها بالفارسیه فهو **نشانك** ص۱۲۶ » .

ازاینقرار بیضا ودارابگرد و نقاط اطراف آن در دست طوایف کرد بوده است در تاج العروس آمده است که الکرد (ة البیضاء) بفارس منها ابوالحسن علی بن الحسن بن عبدالله الکردی و کردی بن قاسم (واظن هذا تصحیفاً من کردین بن القاسم) .

پس موافق مقدمات مذکور جد اردشیر یعنی ساسان از طایفه جوبانان (شبانکاره) ومادر پاپك دختر یکی از رؤسای طایفه کرد بازرنگی است و محل نشو و نمای این خاندان ناحیه کرد نشین فارس است پس میتوان اردشیر را **کرد** نامید .

مؤیداین قول نامه‌ایست که **اردوان** پنجم اشکانی آخرین بادشاه آن سلسله باردشیر نوشت(۱) و توهین بسیار کرد از جمله در این نامه که در حضور عموم خوانده شده است اردوان عبارتی مینویسد که در طبری و ابن اثیر درج است :

« انك قدعدوت طورك و اجتلبت حتفك ایها **الکردی** المربّی فی خیام الاکراد من اذن لك فی التاج الذی لبسته »(۲).

(یعنی توپای از گلیم خویش بیرون نهادی و مرگ را بجانب خویش خواندی ای کردنژاد که در چادر کردان پرورده شدهٔ ترا که رخصت داد که آن تاج را برسر گذاری)از قضاهمین نسبت را که در آغاز عهد بساسانیان

---

(۱) نویسنده این نامه دبیراردوان موسوم به داذ بونداه بود که شاهپور پسر اردشیر اورا بانتقام جسارتش بدست خود هلاك کرد (تاریخ ساسانیان کریستن سن ترجمهٔ رشید یاسمی) ص۸۳ .

(۲) طبری چاپ مصر ص۵۷ (ج۲) کامل ص۱۳۳ (ج۱) .

داده اند در پایان دورهٔ آنانهم می بینیم . و آن در باب خسرو پرویز است که هنگام فرار از خدمت پدر قبل از رسیدن بآذربایجان چندی در میان طوایف اکراد شاه‌پرست بسر بردو بهرام چوبین وقتی که با خسرو روبرو شد او را بدین عبارت مورد طعن قرار داده گفت :

« یا بن . . . المربی فی خیام **الاکراد**(۱) »

سلاطین این سلسله بیادگار طایفه خود یکی از شهرهای مدائن را **کردآباد** نام نهادند یاقوت(۲) بنقل از حمزه مینویسد که‌درسیر **الفرس** آمده‌است که اردشیر چون بمکان مدائن رسید آنجا را پسندید ودر آبادی آنجا کوشید بعد محلات هفتگانه مدائن را نام برده است که آخرین **کرد آفاذ** (کردآباد) است . درمکان موصل در عهد ساسانیان شهری ازبناهای اردشیربودبنام بوذاردشیر که شاهنشاه‌ساسانی برای مسکن **کردان** ساخته بود(۳) .

در تاریخ‌بیهق(٤)زیر عنوان « در ذکر مضاف ومنسوب بهرشهری » این‌عبارت آمده‌است که ثابت میکند میهن اصلی کردان فارس بوده است .

« درهر ناحیتی و ولایتی چیزی بود بدان ناحیت و ولایت منسوب گویند حکمای یونان وزرگران شهر حرّان و جولاهگان یمن و دبیران سواد بغداد وکاغذیان سمرقندو صباغان سیستان و عیاران طوس وکربزان مرو و ملیح صورتان بخارا و زیرکان و نقاشان چین و تیراندازان ترك

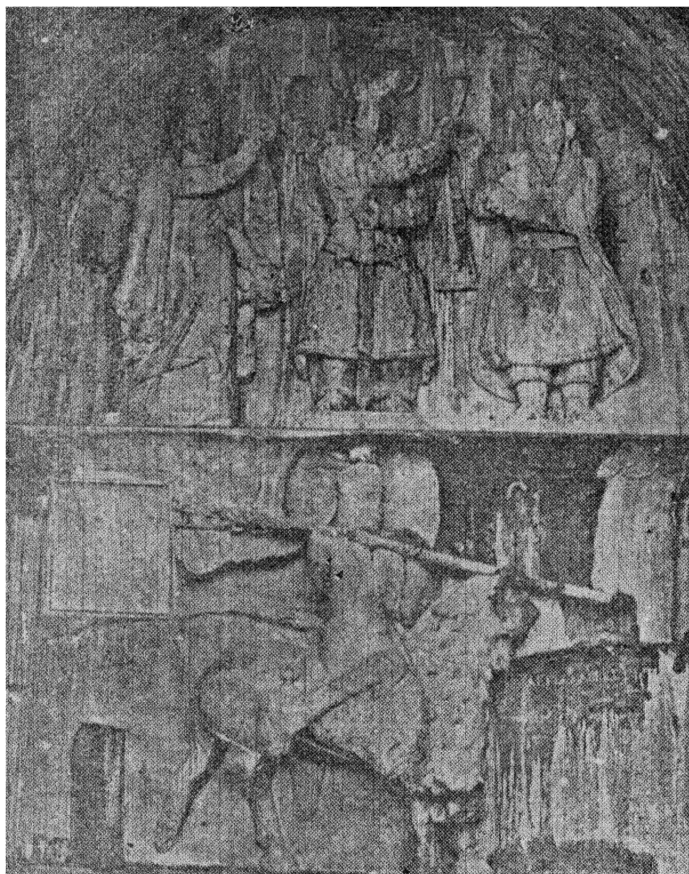
---

(۱) طبری چاپ مصر ج۲ ص۱۳۸.

(۲) معجم‌البلدان ج۷ ص۴۱۳.

(۳) لواسترنج اراضی خلافت شرقی .

(٤) چاپ استاد محترم بهمنیار ص۲۸ .



خسرو پرویز در طاق بستان کرمانشاهان

روبروی صفحهٔ ۱۷۲

و دهاة بلخ و اصحاب ناموس غزنین و جادوان هند و ضعفای کرمان و **اکراد**فارس وترکمانان حدود قونیه وانگوریه وطرف روم و صوفیان دینور .... و ادبای بیهق.»

در تاریخ سیستان(۱)هم از کثرت کردان درفارس سخن رانده شده است و آن در قصهٔ محمدبن واصل است که از جانب خلیفه عامل فارس بود آنگاه که یعقوب لیث صفاری رو بفارس نهاد بااو یار شد ولی بازسرکشی آغاز نهاد چندبار لشگریان خلیفه را شکست داد و اهواز را بقلمرو خود افزود چون کار او بالا گرفت یعقوب بدفع او همت گماشت:

« به‌بیضا فراهم رسیدندو حربی سخت بودمیان ایشان .. محمدبن واصل بهزیمت برفت و دم درنجان پشت خویش گرفت و یعقوب بر عقب او بشد تا او بکوه در شد.... و از آنجا بنسا(۲)شد و از آنجا به سیراف شد (بندر سیراف درکنار خلیج فارس) یعقوب عمربن عبدالله راباسواری دوهزار براثر او فرستاد. . محمدبن واصل بکشتی ها اندر شد و بنشست و بدریا درشد و بکشتی‌ها درشراع و آلت نبود که از کشتی‌هاء صیادان بود همه‌شب بدریا اندرکشتی همی گشت تابامداد بلب سیراف بودند مهتری‌بود آنجا **کردان** را او را راشدی گفتندی بیرون شد و محمد بن واصل را بر آن جمله بگرفت ...او را براستری به‌بند پیش یعقوب آورد سر برهنه اندر محرم سنه ثلث و ستین و مائتی ».

---

(۱) تاریخ‌سیستان چاپ‌استاد محترم‌ملک‌الشعراء‌بهار ص۲۲۸ـ۲۲۰(تهران)

(۲) آقای‌بهار حدس‌زده‌اند که نسا تحریف فسا یا پسا باشد که از بخشهای فارس است لکن ممکن است همان نسا باشد مخفف نسا یك که کرسی بیضاست چنانکه در صفحه ۱۷۰ — ۱۷۱ ذکر شد.

راجع بلفظ سرحان که در صفحه قبل سطر ١٠ ذکر شد در حاشیه ص ٢٢٧ تاریخ سیستان آقای بهار می‌نویسند:

ظاهراً رم (بیرنجان) باشد زیرا در تاریخ طبری سال ٢٦١ بعد از وقعت شکسته‌شدن محمدبن واصل در حدود بیضای فارس که مطابق با این محل از تاریخ سیستان می‌باشد، چنین مینویسد: «و فیها اوقع اصحاب یعقوب‌بن اللیث باهل زم موسی بن مهران الکردی لما کان من ممالاتهم محمدبن واصل فقتلوهم و انهزم موسی‌بن‌مهران» ودر حاشیهٔ همان‌صفحه متعلق به «زم موسی بن مهران» آنرا «زم البازنجان» نوشته و نیز زم یا رَم بازنجان در غالب کتب‌مسالک و ممالك ذکر شده در اصطخری و یاقوت آنرا رم‌بفتح راء مهمله ضبط کرده‌اند وابن‌خرداد به‌بضم زاء معجمه‌وتشدید میم آورده گوید: زم‌الحسن‌بن جیلویه یسمی‌البازنجان من شیراز علی اربعة عشرفرسخا.... (چاپ‌لیدن‌ص ٤٧) کذا ابن الفقیه (ص٣٢١-٣٢٣) وبگمان حقیر ضبط ابن‌خردادبه صحیح است(١).

---

(١) رم با راء مهمله درست است که مخفف رمه‌است واین از تقسیمات چادر نشینان‌است و امروز در بعضی نواحی کردستان معمول است بعضی بجای رم خیل گویند.

فصل هفتم

کرد بعد از اسلام

از آغاز حمله عرب بممالك ایران تاریخ **کرد** روشن تر است . از روایات مورخان اسلامی آشکار است که این طایفه هم بمصائب وبلیاتی که سایر طوایف کشور ایران مبتلاشدند گرفتار گردیده و بیش از سایراقوام در دفع حملات وارده و حفظ شئون ایرانی و حمایت از سلطنت ساسانی کوشیده و پس از انقراض آندولت هم همواره منتهز فرصت بوده است که بوسیلهٔ ایجاد شورشها آب رفته را بجوی باز آورد .

در این فصل مختصری از نهضت ها و شورشهای کرد را که بر ضد فرمانروایان عرب کرده‌اند میاوریم .

با اینکه تـاریخ صریحاً نمی‌نویسد ولی از قراین آشکار است که زمامداران مداین برای مقابله با مهاجمان عرب پیش‌ازجنگ **قادسیه** و پس از آن مددی قوی از اکراد که نزدیکترین طوایف بپایتخت ساسانی بودند گرفته‌اند .

بعداز فرار **یزدگرد سوم** بکردستان (ناحیه حلوان) **سعدوقاص** مداین را در سال شانزده هجری فرو گرفت و **قعقاع** را بسمت **جلولا** (حوالی قزل رباط) فرستاد که در آنجا سپاه ایران ایستادگی می‌کردند. **این سردار عرب جلولا و سلوان را بتصرف آورد وارد سر زمین کرد**

گردید و از این تاریخ عرب و کرد باهم تماس یافتند .

اما فاتح کردستان سردار دیگر عرب موسوم به **عیاض بن غنم** است که با اجازه عمربن‌الخطاب و امر سعدبن وقاص درسال ۱۸ هجری شروع بفتح **جزیره** نمود و شهر های **رها** و **نصیبین** و **ماردین** و **دیاربکر** را فروگرفت و سپاهی به‌تسخیر **ملاطیه** روانه کرد .

سنوات ۱۸ تا ۲۳ شاهد مجاهدات فوق‌العاده اکراد است . لشکر عرب‌بعداز وصول اجازه‌از خلیفه‌ثانی روبخوزستان نهادنداکراد در مدافعه **اهواز** مردانگی ها نمودند .

سه سال بعد **عتبة بن فرقد السلمی** به **شهرزور** و **صامغان** و **دراز آباد** تاختندو بنابر روایت فتوح‌البلدان(۱)« فتحها و قاتل‌الاکراد و قتل منهم خلقاً » و نیزمی نویسد « ولی عمر بن الخطاب عتبة ابن فرقد السلمی موصل سنة عشرین قفاتله اهل نینوی فاخذ حصنها و هو الشرقی عنوة وعبرالدجله . . . ثم فتح المرج و قراه و ارض بانو هذری و با عذری و حبتون و الحیان و المعله وداسین و جمیع معاقل الاکراد . »

عرب در فارس و لرستان

چون عرب وارد فارس شد که از مراکز عمده کرد بلکه مهد آن طایفه‌است قبایل کرداین‌ایالت با سایر برادران ایرانی خودکوششهای‌سخت کردند وبرای حفظ **فسا** و **دارابگرد** و سایر نقاط فارس قربانی ها دادند سپاه عرب بعد ازکامیابی برجان و مال اکراد ابقانکرد و افراد این‌طوایف

(۱) صفحهٔ ۳۲۹ چاپ مصر .
(۲) « ۳۲۷ «

را بمجازاتهای سخت رساند.

دیگر از سرداران عمر که بدفع اکراد مأمور شد **قیس بن سلمة الاشجعی** است که بناحیهٔ لرستان رفت وبا اکرادی که در **ماسبذان**(۱) و**صیمره** اقامت داشتند بجنگ پرداخت وخلقی ازجانبین بهلاکت رسید. با وجود تسلط ظاهری عرب باز اکراد دست ازطغیان برنمیداشتند در ۲۵ هجری مکرر طوایف کرد درفارس وخوزستان انقلاب کردند وبرای دفع عرب کوشیدند.

عرب در آذربایجان

مرزبان آذربایجان که دراردبیل بود گرفتار حملهٔ **حذیفة بن الیمان** شدکه ازجانب عرب والی این ایالت شده بود جنگی صعب رخداد مرزبان هشتصد هزار درهم پرداخت بشرط آنکه عرب ازتخریب آتشکده‌ها وقتل ونهب اکراد خودداری کنند این اکراد بنا بر روایت فتوح البلدان عبارت بودند از ساکنان **بلاسجان و سبلان و ساترووان**.

شورش در فارس وخوزستان

در زمان خلافت **علی علیه‌السلام** اکراد و سایر طوایف ایرانی و عیسویان در شورش **الخریط** که در نواحی اهواز و فارس برخاسته بود مدد کردند الخریط دادن خراج را بخلیفهٔ اسلام تحریم کرد اما عاقبت در حوالی رامهرمز مغلوب شد(۲)

درعهد عبدالملک‌بن مروان **مختار** برارمنستان و آذربایجان دست

---

(۱) ازشهر های قدیم پیشکوه لرستان است درناحیهٔ طرهان در جانب راست شط صیمره.

(۲) کامل جلد سوم صفحهٔ ۳۰۹ چاپ اروپا.

یافت وحاکمی برحلوان گماشت که اکرادرا سرکوبی کنند (۶۶ هجری) اما مرگ **مختار** این نقشه را باطل کرد(۱)

درزمان **حجاج بن یوسف** سال ۸۳ ه. اکراد **شاپور** فارس که منتظر آشوبی بودند تا بانتقام بپردازند **عبدالرحمن بن محمدالاشعث** را یاری دادند. این عبدالرحمن بیاری کردان فارس لشگرحجاج‌را شکسته و **کوفه** را فروگرفته بود وطوایف کرد بر سراسر فارس مستولی شده بودند **حجاج** **عمرو بن هانی‌العبسی** را باگروهی از اهل دمشق بجنگ فرستاد بقول بلاذری « فاوقع بهم وقتل منهم خلقاً »(۲).

درسال **۱۲۹** همین اکراد شاپورفارس باخوارجی که بمحاصرهٔآنجا پرداخته بودند نبردی سخت کردند.

شورش در عهد عباسیان

بنا برروایت ابن‌خلکان **ابومسلم خراسانی** از **کردان** بوده پس موافق این‌روایت یکی از بزرگترین نهضت‌های ایرانی که تاریخ ضبط کرده بدست **کرد** انجام گرفته است. عبارت ابن خلکان و شعر **ابودلامه** غلام **منصور** خلیفه دوم عباسی را در زیر مینگاریم.

« وقد اختلف‌الناس فی‌نسب **ابی مسلم** فقیل انه من‌العرب و قیل من‌العجم وقیل من‌**الاکراد** وفیه قول ابودلامه.

ابا مجرم ما غیرالله نعمة	علی عبده حتی یغیّره العبد
افی‌دولة‌المنصور حاولت‌غدرة	الا ان اهل‌الغدر آباؤك **الکرد**

---

(۱) کامل جلد ٤

(۲) صفحه ۳۱۹ چاپ اروپا جلد ۳.

ابامجرم خوفتنی الغدر فانتحی   علیك بما خوفتنی الاسدالورد(۱)

درتاریخ سیستان(۲) عنوانی بدین مضمون دیده میشود : « نشستن ابوالعباس السفاح بخلافت وتبعیت **بومسلم** کرد وسپاه وی »

ازجمله شورشهای عهد منصورخلیفه عباسی یکی شورش موصل بود که در ۱۴۸ رخ داد حامی این شورشیان کردان بودند چون درهمدان هم طرفداران **علویان** سر برداشته بودند ، این انقلاب دامنهٔ وسیعی یافت و در اکثر نقاط ایران بالا گرفت و دامنه آن تا حدود سند رسید برای جلوگیری از طغیان اکراد خلیفه **مهدی** فرزند خود **هرون الرشید** را بحکومت **کردستان** وآذربایجان و ولایات غربی نصب کرد.

ابن اثیر در ضمن حوادث سال ۲۴۴ (عهد معتصم عباسی) غلبه یکی از رؤسای کرد موسوم به **جعفر بن فهرجس** را شرح میدهد که با سپاهی گران ازاکراد برموصل دست یافت معتصم **عبدالله بن السید بن انس ازدی** را بمقابلة او فرستاد در **ماتعیس** جنگ واقع شد وجعفرکرد بجبال **داسن** پناه برد و درآنجا عبدالله را شکست داد واز سپاه اوگروهی کثیر را به‌خاك انداخت. معتصم **ایتاخ** سردار معروف ترك‌را بجنگ جعفر فرستاد در ۲۲۵ یا ۲۲۶ جعفر مغلوب شد و خود را مسموم کرد که بچنگ دشمن نیفتد ایتاخ قتل وغارتی هولناك‌کرد وجماعتی کثیر ازکردان را به اسیری برد.

---

(۱) جلد اول ابن‌خلکان چاپ تهران صفحه ۳۰۷ .

(۲) درحاشیه صفحه ۱۳۶ استاد محترم آقای بهار می‌نویسند که شاید کرد (بضم) باشد نه کرد (فعل‌ماضی).

طغیان کرد وقیام صاحب‌الزنج

در سال ۲۳۱ دیگری از سرداران خلیفه **وصیف** ترك شورش اکراد را درناحیه اصفهان و جبال فارس فرو نشاند و در سال ۲۵۲ که **مساور** خارجی بر خلیفه عاصی شد اکراد موصل فرصت غنیمت شمرده با او یار شدند وموصل بدست آن خارجی افتاد.

در **قیام صاحب‌الزنج** که در ۲۶۲ واقع شد طوایف کرد داخل گشتند و در تحت قیادت **علی بن محمد** که از مردم **ورزنین** ری بوده کار های شگرف کردند این صاحب الزنج بنا برقول ابن اثیر و غیره ایرانی‌الاصل بوده است.

چون **یعقوب لیث صفاری** برای استقلال ایران قیام کرد ببغداد لشگر کشید طوایف کرد در راه او جان نثاریها کردند تا بجائی که یعقوب یکی از رؤسای کرد موسوم به **محمد بن عبدالله بن هزارمرد** را دراهواز بحکومت نشاند و او با دشمنان خلیفه خاصه با صاحب‌الزنج مکاتبه سرّی داشت صاحب‌الزنج گروهی بیاری او فرستاد ومحمد بمعاونت این جماعت بشوش حمله‌برد اما **احمد بن لیثویه** کرد اورا دفع نمود مجدداً محمد بیاری سپاهیان صاحب‌الزنج که بیشتر کرد نژاد بودند شوشتر را فروگرفت وبنابر پیمانی که بسته بود بنام صاحب‌الزنج خطبه خواند(۱).

انقلاب در موصل

اکراد موصل درسال ۲۸۱ بیاری **حمدان بن حمدون** برخاستند ودر تأسیس سلطنت حمدانی کوشیدند درسال ۲۸٤ شورش دیگر ازاکراد

(۱) الکامل جلد هفتم ص ۲٦٤ چاپ مصر.

را ضبط کرده اند که بریاست **ابولیلی** علم طغیان برافراشتند ولی بجائی نرسید. درسال **٢٩٣** باز موصل محل انقلاب اکراد **هذبانیه** شد بریاست **محمدبن بلال** نواحی نینوا را بباد چپاول دادند عبدالله بن حمدان ملقب به **ابوالهیجا در** این **وقت** تازه حکومت موصل یافته بود بمقابلهٔ اکراد شتافت ولی **در معطوبه** شکست یافت و نا امید بموصل بازگشت از خلیفه عباسی مکتفی بالله یاری خواست سال بعد لشگری از بغداد بکمك او رسید و او بتعاقب پنجهزار خانوار **هذبانی** پرداخت. کردان بآذربایجان پناه بردند درعهد مقتدربالله **عبدالله بن ابراهیم** با ده‌هزار کرد دراصفهان طغیان کرد. اکراد موصل هم بشورش پرداختند.

اکراد در این شورشها که برضد خلافت عباسی میکردند در بعضی نقاط موفق شده تشکیل حکومتی دادند.

قیام دیسم کرد وغیره

دیسم که از اکراد بود و با **مرزبان دیلمی** سالها در آذربایجان زد و خورد می کرد بیاری **وشمگیر** پادشاه زیاری بر رقیب خود تسلط یافت و بعد با مرزبان سازش کرد. چون عاقبت **رکن الدوله** با مرزبان وصلت نمود **دیسم** تاب مقاومت در خود ندیده ببغداد رفته نزد معزالدوله دیلمی معزز ومحترم شد گویند معزالدوله اورا (برادر ابوسالم) خطاب میکرد. دیسم برای دست یافتن برآذربایجان لشگری از سیف‌الدوله حمدانی حاکم حلب گرفت ولی در آذربایجان مغلوب **مرزبان** شد و بارمنستان گریخت ارامنه اورا دستگیر کرده بمرزبان تسلیم نمودند و او چشم دیسم را برکند دیسم چندی در زندان بود تا درسال **٣٤٦** وفات یافت.

در تجارب الامم سرگذشت **جعفر بن شکویه** رئیس اکراد هذبانی که در سلماس (شاپور) مسکن داشت و بیاری حسین حمدانی برخاست مسطور است.

در حدود سال **۳٤۰** هجری چندین نهضت کرد و قیام برضد حکومت عباسی ثبت کرده‌اند ازآن‌جمله ظهور سلسلهٔ **شدادیان** بود که مؤسس آن **محمد بن شداد بن قرطو** بود ازطایفه **روادی** که درقرون بعد منشاء سلسلهٔ بزرگ **ایوبی** محسوب شد شدادیان در **اردبیل و گنجه** بودند وتا **۵۹۵** حیات خود را ادامه دادند. ظهور **اسحق بن عیسی** در آذربایجان و مخالفت او با **جستان بن مرزبان مسافری** نیز در زمرهٔ این نهضت ها محسوب است زیرا که اسحق متکی با کراد بود وجستان هم تکیه به‌نیروی طایفه **هذبانی** داشت.

اکراد برزیکانی

اکراد **برزیکانی** درحدود سال ۳٤۸ بریاست **حسنویه بن الحسین** در دینور ونهاوند وهمدان قیام کردند امرای آل‌بویه مخصوصاً رکن‌الدوله خیلی بآنها مساعدت کردند تا توانستند مقر حکومت خود را در **سرماج** نزدیك **بیستون** قرارداده ارکان دولت خویش را محکم کنند احوال این امیر کرد و خاندان او بنا بر روایت ابن‌اثیر(۱) چنین است:

«دراین‌سال‌حسنویه پسر حسین کرد برزیکانی درسرماج وفات‌یافت‌او امیر طایفه‌ای ازبرزیکان بود که آنانرا **برزینی** گویند وخالوهای او **ونداد** و **غانم** فرزندان احمد بودند و بر شعبه دیگر از آن طایفه ریاست داشتند

---

(۱) الکامل جلد ششم ص ۲۳٤ چاپ مصر وقایع سال ۳٦۹.

موسوم به **عیشانیه** . رفته رفته برنواحی دینور ونهاوند وهمدان و صامغان دست یافتند و نفوذ آنان تا اطراف آذربایجان و حد شهر زور روان شد پنجاه سال حکمرانی کردند هریك ازاین امراء راهزاران مرد سپاهی در فرمان‌بود. غانم درسال ۳۵۰ بدرود حیات گفت و فرزندش ابوسالم **دیسم** درقلعه **قسنان** بجای پدر نشست تا اینکه **ابوالفتح بن العمید** او را از آن جایگاه براند و دژهای قسنان و **غانم آباد** را بگرفت ــ اما **وندان** درسنهٔ ۳٤۹ فوت شد وبجای او پسرش **ابوالغنائم** ریاست یافت تا اینکه بدست **شانجان** گرفتار و تسلیم حسنویه گردید و تمام قلاع و املاك او بتصرف حسنویه درآمد .

اما حسنویه مردی نیکوکار و با تدبیر و نیك سیرت بودکار ها را بخوبی ضبط میکرد یاران خود را از دزدی وقطع طریق باز میداشت قلعهٔ **سرماج** را برکوهی بنا نهاد و در دینور مسجد جامعی برآورد و بحرمین صدقه بسیار میفرستاد . چون در سال ۳٦۹ بدرود جهان گفت اولادانش پراکنده شدند بعضی نزد فخرالدوله و برخی نزد عضدالدوله رفتند از آن جمله **بختیار** بودکه درقلعه سرماج مسکن داشت و اموال بسیار نهفته بود چون نسبت بعضدالدوله نخست ازدر اطاعت درآمد وبعد یاغی شد شاهنشاه لشگری بسرکوبی او فرستاد وقلاع او وبرادرانش را تسخیر کرد ویکی از برادرانش را که **ابوالنجم بدربن حسنویه** نام‌داشت تقویت کرد ولشگری باوداد تا آن نواحی را از دستبرد سایر اکراد حفظ کنند. پس کار بر **بدر** که مردی دانا بود(۱) قرارگرفت (۳٤۰ـ٤۰۵) وی در تربیت عشیره خود کوشید و خراج آنانرا عادلانه توزیع کرد و با برادران خود که بجانب

---

(۱) ازآثار این‌امیر پلی عظیم‌است درالشتر که بعداً وصف‌آنرامینگاریم.

فخرالدوله یاغی رفته بودند بجنگ پرداخت خلیفه بغداد او را لقب ناصر-الدین والدوله داد.

جانشین بدر **ظاهر** نام پس ازیکسال حکمرانی ازسپاه شمس‌الدوله دیلمی منهزم گشت پس از او شعبه دیگر از این اکراد حکمرانی کردند آخر آنها **دیسم** بود که دیلمیان قلاع او را گرفتند. حکمرانی این اکراد ۱۳۰ سال دوام داشت.

شجرهٔ نسب این‌طایفه ازاینقرار است:

حسین

حسنویه

عبدالملك بختیار ابوعدنان عاصم عبدالرزاق ابوالعلاء بدر

هلال (متوفی در ٤۰۵)

ظاهر

بدر

دیلمیان و اکراد

عضدالدوله دیلمی برخلاف عم خود رکن‌الدوله با کردان بسختی رفتار میکرد و قصد تنبیه و استیصال آنانرا داشت مکرر به بلاد کرد نشین لشگر کشید و در ۳٦۹ سپاهی بجانب **شهرزور** فرستاد تا اکراد را از

عربهای **بنی‌شیبان** که با آنان وصلت و همدستی کرده بود جدا کنند شهرزور بدست افتاد عرب بنی‌شیبان پس ازدادن **هشتصدتن** اسیر روبگریز نهادند(۱) سال بعد عضد الدوله سپاهی بسرکوبی اکراد **حکاري** فرستاد قلعه هـای آنان را محاصره کرد اکراد بامید نزول برف پایداری میکردند ولی برف بتأخیر افتاد وناچار تسلیم شدند سردار لشکر گروهی از آنان‌را دراطراف راه بدار آویخت(۲)

درسال ۳۷۳ **باذ** نام‌کرد نیرومند شد اسم او ابوعبدالله حسین‌پسر **دوستك** بود از اکراد **حمیدیه** . مردی درشت اندام و زورمند بود چون بخدمت عضدالدوله رسید پادشاه را از او هراسی در دل افتاد و در صدد دستگیری او برآمد **باذ** بگریخت ودرموصل نیروگرفت ازناحیهٔ **میافارقین** و **دیاربکر** مقداری‌بدست‌آورد بعدازمرگ عضدالدوله صمصام‌الدوله دوبار لشگر بمقابلهٔ **باذ** فرستاد هر دو بار مغلوب شد و موصل بدست **باذ** افتاد ابن‌اثیر گوید چنین روایت کرده اندکه کنیه باذ ابوشجاع بود ابو عبدالله کنیه برادر اوست‌که حسین بن دوستك باشد در هرحال مردی سخی بود درزمانی‌که چوپانی میکردگوسفندانرا برای‌فقراء ودوستان خود سرمیبرید و اطعام میکرد از این جهت سپاهی بر او گرد آمد ارمنستان و دیاربکر را فروگرفت. چون پسران **حمدان** مجدداً موصل‌را گرفته بودند در سال ۳۷۹ **باذ** از دیاربکر لشگری‌گردآورد که بیشتر ازاکراد **بشنوی** بودند درظاهر درموصل آتش‌جنگ مشتعل‌شداما **باذ** درگرمگاه‌مصاف‌هنگام‌عوض کردن اسب فروافتاد واستخوان پشت او شکست جسدش‌را بموصل بردند

---

(۱). کامل ابن‌اثیر ج هشتم صفحه ۲۳۳ چاپ مصر سال ۳۶۹
(۲) « « « « ۲۳۶ « «

و بدار آویختند چون اهالی خبر شدند بممانعت پرداختند و گفتند این شخص از مجاهدان و غازیان اسلام است و جایز نیست که با پیکر او این معامله برود حسین **بشنوی** شاعر کرد خطاب بطایفه اکراد **مروانیه** گوید:

البشنوية انصار لـدولتكم　　　وليس في ذا خفاً في العجم والعرب

انصار باذ بارجيش و شيعته　　　بظاهر الموصل الحدباء في العطب

بباجلا يا جلونا عنه غمغمة　　　ونحن في الروع جلائون للكرب (۱)

درسال ۳۸۰ **فولادبن منذر** بیاری جماعتی کثیر از سواران **کرد** درشیراز قیام کرد وصمصام‌الدوله از اکراد ظنین شده نزد فخرالدوله رفت.

اکراد مروانیه

چون **باذ** کشته شد خواهرزاده او موسوم **بعلی بن مروان** با جماعتی ازاکراد **بحصن کیفا** در ساحل دجله رونهاد که مکانی بس محکم است در آنجا زن باذ که از دیلمیان بود مسکن داشت او را بقلعهٔ خود درآورد همهٔ قلاع باذ را بتصرف اوداد بعدازآنکه علی دوبار باحمدانیان مصاف کرد و از آنان اسیر بسیار گرفت ازگناه آنان درگذشت وبدین‌تدبیر قلوب مردم‌را استمالت وارکان‌حکمرانی خویش‌را دردیاربکر مستحکم‌نمود.

مروانیان ازسال ۳۸۰ تا ۴۸۹ باقی بودند و بر دیاربکر و ارزان ومیافارقین و حصن کیفا وخلاط وملاذگرد وارجیش ونواحی‌شمال‌شرقی دریاچه وان‌حکمرانی کردند. ابوعلی‌حسن از ۳۸۱ بشام درآمد وآن‌کشور را ازدست قیصر روم **بازیل دوم** خارج‌کرد درسال ۳۸۷ اهالی دیار بکر که شوریده بودند او را کشتند ـ برادرش ابو منصور ملقب **بممهدالدوله**

---

(۱) کامل ابن‌اثیر چاپ مصر جلد نهم ص ۲۴

که در میافارقین حکومت داشت تا سال ۴۰۲ بحکمرانی آنجا باقی ماند پس از او برادرش **ابونصر احمد** که تا ۴۵۳ درمسند حکمرانی بود، در ۴۴۲ باطاعت طغرل سلجوقی درآمد اولاد او درحکومت باقی بودند تا ۴۷۷ که **فخرالدوله بن جهیر** سردارسلاجقه اکثر قلمرو آنان‌را گرفته باتابك موصل داد(۱)

در زمان قادر خلیفه یکی از شجعان کرد بنام **احمدبن ضحاك** به مقابله سپاه روم رفت و سردار لشکر قیصر بازیل دوم را کشت(۲). اکراد در جنگهای آل بویه و آل زیار برای تصرف گرگان وارد بودند(۳) و محمود غزنوی آنانرا بمقاتله **ملوك خانیه** فرستاد(۴) کردان در نزاعهای خانوادگی آل‌بویه دخالت کرده و در برابر ترکانی‌که در همدان شورش کرده بودند ایستادگی نمودند (سال۴۱۱).

این بود خلاصه ای از سرگذشت طوایف **کرد** از آغاز حمله عرب تا زمان سلطهٔ اتراك سلجوقی و چنانکه بوضوح پیوست این‌طایفه هنگام هجوم قبایل عرب بایران مردانه مقاومت کردند و نهضت ها نمودند وبرای حفظ اوضاع عهد **ساسانی** از هیچ فداکاری مضایقه نداشتند ودرنتیجه آنان نیز مثل سایر ایرانیان گرفتار قتل وغارت و مصائب گوناگون شدند و در هنگام استقرار دول عرب هم پیوسته در جستجوی موقع بودند و با هرکس

---

(۱) ازانسیکلوپدی اسلام کلمه کرد . ابوالفداء ـ آمدروز Amedroz مقاله مروانیان در J. R. A. S. سال ۱۹۰۳.
کامل چاپ مصر ص ۲۵ جلد ۹ وجلد دهم ص ۴۵.

(۲) تجارب ص ۲۴۷ (سال ۳۸۱-۴۲۲).

(۳) عتبی سال ۳۳۶ و۳۸۸ (صفحه ۲۹۸-۳۰۲) ترجمه ابن اسفندیار اوقاف گیب ص ۲۲۶-۲۲۸ .

(۴) ایضاً عتبی .

که **مخالف** دولت بغداد بود وقیامی میکرد مساعدت مینمودند حتی باخوارج **همدست** میشدند شاید لطمه‌ای بسلطهٔ عرب وارد بیاید بالعکس درادواریکه ایرانیان در بغداد بودند و خلفا جز نامی نداشتند مثل زمان **آل بویه** و بعضی ادوار سابق از قبیل عهد تسلط **ابومسلم** و **برامکه** و غیره اکراد طرفدار تسلط این هموطنان خود بودند و مخصوصاً دیلمیان را یاوریهای گرانبها کردند واز طرف آنان محبتها دیدند(۱) رکن‌الدوله را درلشکرکشی بخراسان مددکردند گویند چون مردمان ازتعدی سواران **کرد** برکن‌الدوله شکایت بردند گفت: «آخر اکراد هم چیزی باید بخورند!»(۲).

اکراد در فارس وخوزستان هنگام گرفتاریهای شاهزادگان آل‌بویه مساعدتها نمودند شمس‌الدوله باامداداکراد توانست برلشکرجرار ترك غلبه یابد در ٤۱۷ میان **ابوالفوارس** دیلمی و برادر زاده او **ابوکالیجار** (آخرین‌پادشاه دیلمی) درفارس نزاع‌افتاد ابوالفوارس گریخته **بدارابگرد** رفت و در آنجا ۱۰۰۰ تن از کردان با او یار شده درمیان **بیضا** و **استخر** با ابوکالیجار جنگ کرد ولی کاری از پیش نبرده بجانب کرمان هزیمت گرفت(۳).

هجوم غز

از بلاهای عظیمی‌که به‌ایران وارد شده و شعلهٔ آن دامنگیر اکراد نیز گردیده است. حمله طوایف وحشی **غز** است خرابیها و غارتهای این

---

(۱) حمزه گوید فرس دیلمیان راکرد طبرستان خوانند چنانکه عرب‌را کرد سورستان گویند.

(۲) تجارب‌الامم. جلد دوم ص ۲۸۱.

(۳) کامل ابن‌اثیر جلد نهم ص ۱۱۷ چاپ مصر

قوم کمتر ازسایر مهاجمین نیست ولی متأسفانه اطلاع مبسوط ومنظمی از کارهای آنها نداریم. درسال ۴۱۷ فوجی ازمهاجمین غز ازجانب خراسان رو بری نهاد رؤسای آنها **کوکتاش** و **بوقا** و **قزل** **یغمر** و **ناصغلی** بلاد عرض راه را بباد غارت دادند. از دامغان وسمنان و خوار گذشته بنواحی ری درآمدند.

تاش فراش حاجب سلطان **مسعود** غزنوی که درآنوقت فرمانفرمای گرگان و طبرستان نیز بود باسه هزار سوار وفیلان جنگی بجنگ آنان شتافت. غزان زنان واموال خودرا رها کرده جریده شدند. در جنگی که رخ داد تاش فراش که برپیلی نشسته بود نخست غلبه کرد ولی اتفاقاً رئیس **کردها** که یاور وهمراه تاش‌فراش بود و برای حفظ کشور ازتطاول غزان می جنگید بدست خصم گرفتار شد در نتیجه غزها غلبه نموده تاش فراش را قطعه قطعه کردند(۱).

دسته دیگر ازغزان بآذربایجان رفته ازجانب ملك آنجا **وهسودان** نوازش یافته بودند. **بوقا** و **کوکتاش** و **منصور** و **دانا** از رؤسای آن طوایف در ۴۲۹ بمراغه واردشده مسجد جامع را آتش‌زده جماعتی ازعوام اهل شهر و **اکراد هذبانیه** را کشتند.

طوایف **کرد** بانتقام این کار با هم اتفاق کردند من جمله دو تن از مشاهیر کرد **ابوالهیجابن ربیب‌الدوله** و **وهسودان** صاحب آذربایجان ترك خصومت دیرین کرده با هم یار شدند وهمه اهل آذربایجان پیرو آنان شده بغز حمله بردند. غزان فرار کردند **بوقا** نزد رفقای خود بری بازگشت **منصور** و **کوکتاش** بهمدان رفتند. گروهی از غزها بارمنستان تاخته

(۱) کامل ابن‌اثیر حوادث سال ۴۲۰.

پس از غارت آنجا بارومیه (رضائیه) باز گشتند. و با اکراد ساکن آنجا جنگهای سخت کردند و گروهی ازطرفین کشته شد(۱).

در سال ۴۳۲ **وهسودان بن مملان** رؤسای غز را بشهر تبریز دعوت کرد و سی تن ازبزرگان آنان را درموقع صرف طعام بهلاکت رسانید باقی غزان گریخته از ارومیه به **حکاریه** و موصل رفته و عشایر **کرد** را غارت نموده خرابی بسیار وارد آوردند اکراد بکوهستان پناهنده شدند در آنجا غزان ظفر یافتند(۲) و ۱۵۰۰ تن از آنان را کشتند و هفت نفر از رؤسای آن‌قوم را باسارت گرفتند چون **ابراهیم ینال** برادر سلطان **طغرل** بری وارد شد غزان آن شهر را ترك کرده بدیار بکر و موصل گریختند (سال ۴۳۲).

بوقا وناصغلی وغیره بدیار بکر رفتند ونواحی **بازبدی** و **حسینیه** و **فیشابور** را غارت کردند دیگری از سرداران غز منصوربن **غرغلی** در جزیره ابن عمر باقی ماند. **سلیمان** بن نصرالدوله بن مروان که رئیس **مروانیه** کرد بود ودر جزیره مقام داشت با اومکاتبه کرد وبا او قرارداد که بعد از فصل زمستان راه بدهد که غزان بشام بروند **سلیمان** قصد خود را بخوبی پوشیده داشت وچون منصور غز وارد جزیره شد اورا دستگیر کرد اتباعش پراکنده وپریشان شدند. اکراد **بشنویه** و سایرین از دنبال غز رفتند و چون غز از در صلح درآمد رئیس آنها را آزاد کردند ولی غز بعهد خود وفا نکرد وبغارت سنجار ونصیبین وخاپور پرداخت.

درکامل ابن اثیر شرح غلبه غز بر موصل و فرار صاحب آنجا

---

(۱) کامل چاپ مصر ۱۳۲ سال ۴۲۰.

(۲) ایضاً صفحهٔ ۱۳۳.

قرواش بن المقلد العقیلی و ظفر یافتن او با مساعدت اکراد برغزان مسطور است (۱) .

اگر مفصلاتبتواریخ مراجعه شود نمونه‌های بیشتر از شهامت **اکراد** ومقاومت آنان در برابر هجوم طایفه غز ودفع شر این قوم از نواحی ایران بدست تواند آمد ولی چون مراد ما ذکر نمونه‌ای از میهن پرستی این طایفه است بهمین قدر اکتفا میکنیم .

سلجوقیان

این زد و خورد ها را سیل عظیم دیگری بکلی از میان برد یعنی غالب و مغلوب را خواه غز و خواه کرد در زیر استیلای خویش آورد این سیل سلجوقیان بود که از جانب خراسان آمده رفته رفته همه ممالك را مسخر کرد و نزاعهای داخلی را برانداخت .

هرقدر **طغرل بیك** ببین النهرین نزدیکتر میآمد غزان آتش خرابی وغارت را بسمت مغرب میبردند و از پیش طغرل میگریختند و با وجود تعاقب **اکراد بشنوی** ساکن **فینیك** غزها همه نواحی دیار بکر و موصل را ویران کردند دراینوقت بجای خاندان **برزیکانی** در مغرب ایران عشیره دیگر قدرت یافته بود که آنان را **بنوعناز** یاطایفه **ابوالشوك** میگفتند که از خاندان های معروف کرد بشمارند .

ابن ابی الشوك در زمان دیلمیان صاحب ولایت حلوان محسوب میشد وقدرتش بحدی بود که در ۳٤۰ معزالدوله دیلمی از اویاری خواست . مؤسس حقیقی این حکومت ظاهراً **ابوالفتح محمدبن عناز** است که از

---

(۱) صفحهٔ ۱۳٦ کامل چاپ مصر ج ۹ .

۳۸۰ تا ۴۰۱ هجری حکمرانی کرده است پسرش ابوالشوك آخرین امیر **حسنویه** را که ظاهر نام داشت بقتل آورد (۴۰۶) این طایفه بنوعناز در شهز زور و کرمانشاه و بیلوار و صامغان و دقوق و خفیتان حکمرانی داشته است، طغرل برادر خود **ابراهیم ینال** رابتسخیرولایت غربی‌ایران فرستاد پس از طرد بقایای آل بویه از همدان رو بکرمانشاهان نهاد وسپاه **ابو الشوك** را که مرکب از اکراد**شادنجان** ودیالمه بود منهزم کرد و کرمانشاه‌را مسخر نمود. ابوالشوك در سال ۴۳۸ درحوالی سیروان‌وفات یافت**سعدی** پسر او از سلاجقه اطاعت کرد خاندان اوتا ۵۱۰ باقی ماند.

چون در **ملاذکرد** الب‌ارسلان برقیصر روم فایق آمدهمه‌کردستان و ارمنستان جزء قلمرو سلجوقیان شد و همه امارتهای کوچك کرد که درزمان هرج و مرج سابق قوتی گرفته بودند مضمحل وخاموش گردیدند مگر طایفه‌ای از اکراد فارس که آنان را **شبانکاره** گویند(۱) و از ۴۲۱ تا ۷۵۶ خودرا حفظ کردند.

در ۴۹۳ **سقمان قطبی** بکلی دودمان **مروانی** کردرا در خلاط برچید و سلسله شاه ارمن را تأسیس کرد که بدست ایوبیان منقرض شد در ۴۹۵ بنابر روایت ابن اثیر **قرابلی** نام ترکمان بولایت **بنوعناز** در آمد ولی **سرخاب** رئیس آن طایفه اورا از مواقع خود طردودفع کرد ترکمانان هجوم‌آوردند و دو هزار تن ازاکرادرا کشتند وبر همه ولایت‌بنوعنازمسلط شدند مگر **دقوقا** و شهرزور (۲).

در زمان **ملکشاه** با وجود ضعفی که برا کراد وارد شده بود نام

---

(۱) رجوع شود به صفحهٔ ۱۷۱ این کتاب.

(۲) انسیکلو پدی اسلام کلمهٔ کرد.

این طایفه همه جا مذکور است چنانکه درجنگی که میان ملك شاه و عم او **قاورد** در حوالی همدان رخ داد گروهی از کردان ملکشاه را مدد دادند تا بر قاورد مسلط شد و اورا هلاك کرد ملك شاه به پاداش این یاوری اقطاعاتی از **کرمان** باکراد داد این طایفه پیش از این هم در کرمان مسکن داشتند(۱) وابن حوقل (ص ۲۲۱ گوید)طایفه قفص کرمان ازاکرادند بنابرقول مقدس زبان این طایفه شبیه لغت اهل سنداست در هنگام لشکرکشی سلطان محمدبن ملکشاه سلجوقی بشام صاحب مراغه **احمدیل بن وهسودان** که ازاکراد **روادی** بود با او همراه بود در این دوره مکرر نام اکراد شنیده میشود که با فرنگیان معارضه داشته‌اند(۲) .

در اواخر عهد سلاجقه کردستان مورد تاخت و تاز اتابکان موصل واتابکان دیاربکر معروف **بارتقیه** واقع شد . بعضی از خلفای عباسی برای نجات خود از استیلای ترکان باستمالت طوایف کرد پرداختند (۳) در عهد خلافت ناصر (۵۸۱) میان ترکان و ترکمانان نزاعی سخت افتاد ر دامنهٔ آن بشام ودیاربکر وجزیره و موصل و شهر زور و خلاط و آذربایجان کشیده شد دوسال بعد طرفین متخاصم باهم یارشده متفقاً بعیسویان ارمنستان و بین النهرین وشام و آسیای صغیر تاختند اما مجدداً میان کردان و ترکمانها خلاف افتاد و از هم بریدند(٤) .

---

(۱) مروج الذهب والتنبیه مسعودی .
(۲) انسیکلوپدی اسلام مقاله کرد .
(۳) رجوع شود بکامل ابن اثیر (۵۲۸) ج ۲ قصهٔ عیسی حمیدی .
(٤) ایضاً کامل و انسیکلوپدی اسلام کلمه کرد .

وضع کلمهٔ کردستان

دورهٔ تسلط سلجوقیان اگرچه عنصر کرد را زیر دست عنصر ترك نمود و مصائب بی پایان بر طوایف کرد وارد ساخت ولی این اختصاص را دارد که نام خاصی بر نواحی کرد نشین وضع شد سلجوقیان آنجارا از ولایت جبال جدا کردند و کردستان خواندند.

اگرچه موافق طبیعت زبان فارسی هیچ مانعی ندارد که از قدیم الایام ناحیه کرد نشین را **کردستان** خوانده باشند ولی نخستین وقتی که این کلمه را می بینیم از دورهٔ سلجوقیان است که رسماً آنجارا در دفاتر دیوانی باین نام ثبت کرده حدود قلمرو آنرا ضبط و تعیین نموده اند.

نخستین کتابی که مبسوطاً از این ایالات سخن میراند و حدود و توابع آنرا ذکر میکند **نزهة القلوب** حمدالله مستوفی است که در سال ٧٤٠ هجری تحریر شده است :

«کردستان و آن شانزده ولایت است و حدودش بولایت عراق عرب و خوزستان و عراق عجم و آذربایجان و دیار بکر پیوسته است :

آلانی - الیشتر - بهار - خفتیان - در بند تاج خاتون - دربند زنگی - دزبیل - دینور - سلطان آباد چمچمال - شهر زور - کرمانشاه (قرمیسین) - کرند وخوشان - کنگور (قصر اللصوص). ماهیدشت (مایدشت) - هرسین - وسطام».

بطوری که از خلاصه فوق معلوم میشود در اوایل قرن هشتم هجری ولایت کردستان علاوه بر نقاط کرد نشین فعلی مغرب ایران، شامل قطعه‌ای ازلرستان (الیشتر) وناحیه شهر زور (عراق) نیز بوده است درو جه تسمیه



پل الیشتر (لرستان) از بناهای بدربن حسنویهٔ کرد

(از کتاب سراورل اشتین)

روبروی صفحهٔ ۱۹۵

شهر زور حمدالله مستوفی می نویسد:
« آن را شهر زور بدان گویند که پیوسته حکامش اکراد بوده اند و هرکس را زور بیشتر بوده حاکم میشده »

الیشتر فعلا جزء پیشکوه لرستان است لکن درقرن چهارم هجری در دست امراء حسنویه کرد بوده است چنانکه‌در ص ۱۸۳ اشاره کردیم امیر ابوالنجم بدربن حسنویه کرد در الیشتر برروی آب کشکان پلی بزرگ ساخت که‌سالها ممر قوافل بود اکنون نیز برجای است جز دوچشمه‌وسط که فرو افتاده است.

بنابرقول سراورل اشتین باستان شناس انگلیسی که در۱۹۳۵میلادی بآنجا رفته است ارتفاع چشمه‌ها ۶۲ پا وطول پل ۲۱۳ متراست درانتهای پل‌درساحل راست رودخانه تخته سنگی است که خط کوفی ظریفی بر آن نقش شده است.

بنابر ترجمه پرفسور کرامر لیدنی این پل بفرمان نجم‌الدین بدر در سال ۳۸۹ شروع و در ۳۹۹ ختم شده است.

ایوبیان

این طایفه کرد بمناسبت مقاتله با عیسویان و مدافعه از عالم اسلام شهرتی جهانگیر دارند و رئیس آنان **صلاح‌الدین ایوبی** از ابطال روزگار است جدا علای او شادی‌بن مروان از شعبه **روادی** از عشیره‌هذبانی‌است ومنشاء آنها ولایت‌دوین است که‌طایفه کردان شدادی‌هم از آنجابرخاسته‌اند

تاریخ این طایفه شجاع کرد مبسوط است و در اینجا مجال ذکرآن نیست با اینکه ایوبیان در شام و مصر امارت داشته اند ولی کثرت اسامی

فارسی در فهرست ملوك این خاندان آنهارا بایران پیوسته کرده است .

شعبه ای از ایوبیان برولایت خلاط کردستان حکمرانی میکرد و تا زمان مغول باقی بود دراوقاتی که جلال الدین خوارزمشاه دربرابر حملات مغول سرگشته وحیران میگشت در ولایت خلاط و سایر نواحی کردستان ابراز خشونت و سوء تدبیر بسیار کرد با وجود این کردان اورا پناه دادند ولی عاقبت در نتیجه این سوء تدبیر خود در کردستان مفقودالاثر گشت(۱)

استیلای مغول

در زمان استقراردولت مغول در ایران طوایف کرد انزوا وپناهندگی بکوهستان را پیش گرفته وازورود درامور خودداری میکردند زیرا که بسبب خصومت با عیسویان در جنگهای صلیبی و روابط دوستانه ای که مغولان بانصاری داشتند، چندان خودرا ایمن نمی پنداشتند وبامید فرج و گشایش روزگاری را در جایگاههای خود بسر میبردند اما همه ولایات کرد نشین مامون ومحفوظ نماند شهر **بهار** که کرسی کردستان بود بدست **ملك ابن تودان** پدر امیر چوپان افتاد. **هلاکو خان** هنگام لشگر کشی ببغداد از راه کرمانشاه رفت و نقاط عرض راه را بباد غارت داد مخصوصاً شهر کرمانشاه آسیب فراوان دید . هلاکو قبل ازتصرف بغدادبجانب اربل رفت حاکم آنجا تاج الدین صلایه سر اطاعت فرود آورد اما سپاهیان **کرد** از تسلیم شدن خودداری کردند لشگر مغول بهمراهمی بدرالدین لولوء اتابك موصل آن قلعه را مسخر کرد پس از آنکه بغداد بدست هلاکو افتاد اکراد شهر زور راه فرار پیش گرفتند جماعتی بمصر رفتند و از آن میان دو عشیره لاوین و

(۱) انسیکلوپدی اسلام کلمه کرد .



از اکراد اربیل

روبروی صفحهٔ ١٩٦

بابین بالجزایر (شمال افریقا) افتادند (۱) .

در پایان عهد عباسیان حکومت کردستان باشهاب‌الدین **سلیمانشاه** بن پرچم ایوائی رئیس یکی از قبایل ترکمان موسوم بایوه که‌در حدود کردستان ولرستان اقامت داشته اند بوده است کرسی حکومت او **بهار** (وهار) در سه فرسنگی شمال غربی همدان بوده که حال هم باقی است و در آن زمان جزء خاك کردستان محسوب میشده‌است میان این ترکمانان وامراءلرستان بواسطه قرب جوار مواصلت و خویشاوندی و نزاع و خصومت رخ میداده است سلطان جلال الدین خوارزمشاه خواهر سلیمانشاه‌را گرفت درزمان **مستعصم** خلیفه سلیمانشاه از ارکان دولت شد چنانکه هلاکو تسلیم اورا یکی از شرایط صلح قرار داد عاقبت خلیفه در غره صفر ٦۳٦ مجبورشد اورا باهفتصدتن از بستگان و خویشاوندانش بخان مغول تسلیم کند هلاکو اورا کشت و سرش را بموصل فرستاد تا بردار کردند سلیمانشاه اهل فضل بوده و دو رباعی نیکو از او در حواشی جهانگشای جوینی جلدسوم مندرج است اثیرالدین اومانی شاعر معروف از مداحان خاص‌او بوده‌است (اومان دیهی بوده از همدان) (۲)

فتح بغداد بدست هلاکو بیش از هر طایفه برای کردان مشئوم واقع شد زیرا که راه را برای سپاهیان مغول باز کرد . از آن پس رفت و آمد اردو های مغول که از آذربایجان بجانب شام میرفتند از نواحی کردستان بود در ٦۵۷ هلاکو از آذربایجان بولایت **حکاری** راندوهرچه ازاکراد

---

(۱) ابن خلدون بنقل انسیکلو پدی اسلام در ضمن کلمه کرد .

(۲) برای‌اطلاع بیشتری ازاحوال سلیمانشاه‌رجوع‌شودبحواشی‌استادانه علامه‌محمدقزوینی‌برجلد سوم‌جهانگشای‌جوینی‌که‌این‌مطلب‌از آن‌اقتباس‌شده‌است

را درراه خود دید عرضه شمشیر هلاك کرد وجزیره و دیار بکر و میافارقین و ماردین را بچنگ آورد مدتی کردها در شهر موصل مقاومت کردند ولی عاقبت مغولان بحیله وارد شهر گردیدند و آنجا را بباد قتل وغارت دادند .

کردان چه از حیث رابطهٔ دینی و چه ازلحاظ دشمنی با مغول توجه و تمایل تامی بسلاطین ممالیك مصری داشتند جماعتی کثیر ازکردها در خدمت سلطان بیبرس بودند در عهد **اباقاخان** (پیش از ۶۷۷) که لشگر مصر حمله بممالك مغول کرد سپاه مغول ۵۰۰۰ خانوار کردرا که در شمال شام بودند مستاصل نمودند پس ازشکست یافتن مغول در سال ۶۸۰ کردها بتوسعه قدرت خود پرداختند .

چون پادشاهان مغول اسلام آوردند و دوره اقتدار آنان طول کشید کردها نیز بآنان نزدیك شدند درسپاهی که الجایتو خدا بنده بگیلان فرستاد جمعی از **کردان** بودند اما معذلك در ۷۱۲ هم باز بدرالدین کرد در **رحبه** بمتقابله سپاه مغول پرداخت (۱).

در زمان **الجایتو** در چمچمال پای کوه بیستون شهری ساخته شد بنام **سلطان آباد** و آنجارا بجای شهر **بهار** همدان کرسی کردستان قرار دادند در لشگر کشی های تیمور نام این شهر بسیار برده شده است آثار ویرانه‌اش هنوز پدیدار است بعد از انقراض دولت مغول ولایت کردستان هم مثل سایر قطعات ایران بدست ملوك الطوایف و رؤسای مغول و غیره افتاد . دو سال بعد از مرگ **ابوسعید بهادرخان** آخرین سلطان مغول کردستان ایران وخوزستان باولاد امیر **اکرنج** یا (اکراش) رسید ودر ۷۸۴ با یزید ازخانوادهٔ جلایریه قسمتی از کردستان ایران وعراق عجم را

(۱) انسیکلوپدی اسلام کلمه کرد .

بتصرف آورد در دوره مقدم برقیام تیمور خاك کردستان معبرسپاه جلایریه و چوپانیان بود ولی بعضی از امراء کرد در نقاط مستحکم کردستان خودرا دور گرفته و نگاه میداشتند .

یورشهای تیمور گورگانی

کردستان هم مثل باقی نواحی ایران از یورش های این فاتح قهار خونریز صدمات فوق‌العاده دید و اکراد درچشیدن مشقات دوره تیموری با برادران ایرانی خود شرکت داشتند .

درظفرنامه شرف‌الدین‌علی یزدی‌مخالفت امراء کرد باتیمور مذکور است از آنجمله مقاومتی است که عزالدین‌شیر از حکام حکاری مشهور بشنبو در قلعه وان کرد و عاقبت تسلیم شد تاریخ این فتح را چنین ضبط کرده اند (۷۸۹) :

شاهی که بتیغ ملك ایران بگرفت
ماه علمش سرحد کیوان بگرفت
تاریخ گرفتن حصار وان را
گر پرسندت بگو که کی‌وان بگرفت

برای اینکه ازطرز خرابی کردستان درزمان تیمور استحضار حاصل شود برای نمونه شرحی را که نظام شامی درظفر نامه‌خود (ص ۱۳۹ چاپ بیروت) آورده است نقل میکنیم :

« امیر تیمور در تاریخ ۷۹۵ از مازندران بسلطانیه رفت و بر- کردستان عبور فرمود و بجانب بغداد رفت . امیرزاده پیرمحمدرا با امیر زاده محمد سلطان از راه چمچمال بطرف دربند کردستان روانه کرد .

و فرمان داد که هرکه یاغی شود ولایتش را بغارتند وهرکه ایل شدپیش آید عزیز داشته باخود ببرند.

بولایت و حصار سنقور رسیدند و غلات آنرا خورانیدند وسونجك بهادر ومبشر بهادر و تیمور خواجه بهادر را بالشگری عظیم ایلغار فرموده باطراف دیگر کردستان روانه فرموده و خود نیز بنفس مبارك سوار شده بدربند رسید. یکی ازلشگریان آن ولایت که گریخته بخدمت امیرزاده محمد سلطان آمده بود گفت راههای این ولایت را به از من کسی نمیداند اگر فرمان شود قچرقچی شوم امیرزاده اورا بنواخت و خلعتی پوشانید وشیخ علی بهادر را منقلای ساخته قچرقچی را با او روانه کرد. **ابراهیم شاه** که از امراء بزرك کردستان بود در مقام ایلی بمطاوعت و انقیاد درآمد و پسر او سلطان شاه بخت امیر زادهٔ اعظم آمد و دوقوز وپیشکشیها آوردند امیر زاده قاصد بشیخ علی بهادر فرستاد و او را طلب داشت شیخ علی بر عزیمت مراجعت یك جهت شده بترتیب اسباب مشغول شد درآن ولا این قچرقچی که ذکر رفت فرصت نگاهداشته او را بکاردزدو هلاك گردانید و هم درآن مجلس قچرقچی را نیز بعقوبتی هرچه تمامتر بکشتند (۱).

یکی از مصادمات خونین کردان باامیر تیمور درمحاصره قلعه مستحکم تکریت بود که شرح آن از نظام شامی ص ۱۴۲ نقل میشود:

« لشگرها پیرامون قلعه فرود آمدند آن قلعه بود بحصانت و متانت در عالم معروف و در قصص و اخبار بقلعه سلاسل موصوف. امیرحسن که والی قلعه بود جنگ را آماده شد امیر صاحبقران فرمود تا عرادهها نصب

---

(۱) غیرت این بلدی کردرا مقایسه نمائید. باشهامتی که بلدیهای کرددرزمان گزنفون نشان دادند چنانکه ذکر کردیم ص ۱۵۱

کردند و بسنگ منجنیق بسیاری از خانه های ایشان خراب کردند لشگر از جوانب بیرون حصار را نقب کرده به تك رسیدند وشب یك‌برج حصار را ویران کردند چون حصار بیرون گرفته شد محصوران از حصار درونی بجدی تمام حرب آغاز نهادند.

فرمان عالی نفاذ یافت که چاخورگان وعمله را بنقب زدن بازدارند. جوانب قلعه را برلشگرقسمت کرده تفصیل نوشتند و زمین‌هارا بشهزادگان و امراء و نوئینان و سایر قشونات قسمت کردند. و اراضی قلعه را چون غربال مشبك گردانید لشگرها چون مار و مور در حرکت آمدند در محلی که نقب زده بودند دیواری عظیم فرو افتاد. حکم نافذ شد که نقب ها را آتش زنند اکثر دیوارها بر زمین افتاد و ازقلعه هیچ نماند الاخاك توده‌که از سر ضرورت پناه بدان برده دست و پامیزدند اهل‌قلعه تضرع نامه‌هاپیش امراء و بزرگان فرستادند (ندموا حین لا ینفعهم الندامه) امیر صاحبقران امان نداد. حکم شد که رعیت را از سپاهی جدا کردند و بر امراء قسمت نمودند ومفسدان و حرامیان‌را سیاست کرده سرها چون گوی در میدان انداختند و از آن گل تودها و منارها ساختند وفرمان‌داد تا قلعه وحصار را با دشت وهامون برابر کردند آنگاه فرمود که یك دیوار از قلعه بجهت عبرت بگذارند تا فیمابعد عالمیان را معلوم شود که حصانت و استحکام‌قلعه بچه حد بوده است همچنین نظام شامی در ص ۲٤٥ می نویسد:

« امیر صاحبقران در مقام غضب و غیرت عساکر خونریز را امر فرمود که ببغداد روند و اول **کردستان** گیرند چه دزدان و مفسدان‌اکراد در وقت مراجعت لشگر منصور از شام و توجه بجانب بغداد بد فرصتی ها کرده بودند و هرچه ممکن بود از قتل و نهب نسبت بلشگر منصور بتقدیم

رسانیده امراء برحسب فرمان ابتداء به اکراد دربند وآن مواضع روکرده اکثر ایشان بسبب غلبه برف و سختی سرما در صحرا نشسته بودند ناگاه بر ایشان هجوم کردند و آن شیاطین را به مثال مرده جن به تیر شهاب مثالی شمشیر برق همال مرجوم گردانیدند جماعتی خواستند که ازآن بلا بگریزند اما هیهات بیخ فسادی که بدست خود نشانده بودند پشیمانی بار آورد فوج فوج عرضه تیغ بیدریغ شدند روی برف از خون ایشان چون منقار طوطی شد.

زبس کشته کافکند بر کوه و دشت
جهان گفت بس کن که از حد گذشت».

در ۸۰۳ که تیمور از بغداد بآذربایجان میرفت در شهر زور چشم زخمی سخت از **کردان** دید پس از آنکه تخت و تاج **بمیرزا شاهرخ** رسید و آن امیر جهاندار برفع خرابی های ایام پدر کوشید امراء کرد نیز ازدر اطاعت در آمدند درسال ۸۲٤ شاهرخ بارمنستان رفت کردان عموماً در مساعدت او پایداری کردند (۱) چون قدرت تیموریان رو بضعف نهادو دوخاندان ترکمانان قراقویونلو و آق قویونلو در صفحات کردستان بمجادله پرداختند صدمات بسیار باکراد رسید زیرا که دستخوش تطاول این و آن بودند و ناچار وارد زد و خورد های آنان میشدند. این کشمکش ها که جنبه مذهبی هم داشت منجر بکوچیدن و جابجا شدن طوایف بسیار گردید.

دراین زمان بود که اکراد **مکری** نواحی جنوبی دریاچه رضائیه را بتصرف در آوردند.

قرا یوسف قراقویونلو که درعهد تیمور متواری بودچون خبر وفات

---

(۱) مطلع السعدین

اورا شنید به **شمس الدین** بدلیسی پناه برد و دختر او را گرفت و نیرو یافت اما طایفه آق قویونلو که مرکزشان **دیار بکر** بود مخصوصاً امیرحسن بیك بقول شرفنامه (ص ۲۱۶ چاپ مصر) «همگی توجه براستیصال خانواده های کردستان گماشت بتخصیص آنانکه طریق مصادقت و اتحاد با سلسله سلاطین قراقویونلو سپرده بودند ازآن جمله درقلع وقمع حکام **چمشگزك** کوشیدو عاقبت همه جزیره‌را بتصرف درآورد وحکومت آنجارا **بچلبی بیك** سپردند» .

صفویه

سلاطین صفوی توجه مخصوصی بنواحی کردستان داشتند زیرا که آنجا میدان جنگ حقیقی ایران و عثمانی بود وتبلیغات سلاطین عثمانی در آن ناحیه بدرجهٔ اعلی رسید حتی از لحاظ مذهب هم در میان ایرانیان و اکراد اختلاف افکنده بودند شاه اسمعیل صفوی برای اینکه آن ناحیه را مصفا کند در تنبیه یاغیان کوشید و همان سیاست آق‌قویونلورا تعقیب کرد زیرا که میدانست آسایش این ناحیه برای تعقیب سیاستی که نسبت بترکان عثمانی دارد چقدر مهم خواهد بود . درخوی یازده تن ازامراء کردبحضور اورسیده اظهار اطاعت کردند ولی شاه اسمعیل چند تن از آنان‌را که محل سوء ظن میدانست بزندان افکند وحکومت ولایات کردستان را به امراء قزلباش تفویض کرد . دامنه فتوحات شاه‌اسمعیل بجائی رسیدکه تمام ناحیه بین بغداد ومرعش را بتصرف درآورد میخواست همه ولایات کردنشین را بحکام خود بدهد و رسم ملوك الطوایفی را بر اندازد تا بهتر بتواند دراین نواحی بمقابله عثمانیان و دفاع از کشور ایران بپردازد .

سیاست عثمان درست بعکس این بود دربار اسلامبول میخواست در مرز ایران همواره هرج ومرج وشورش بر پا باشد و امراء جزء استقلالی پیدا کنند تا در نتیجه اختلاف کلمه آنان بتواند نفوذ خود را در آنجا جاری کند چنانکه حکیم **ادریس** کرد را مأمور این کار نمود ورؤسای کردستان را تشویق کرد که هریك ناحیه‌ای از آن خود دانسته از اطاعت پادشاه صفوی سر بیچی کنند چون بعد از نبرد **چالدران** موقتاً قدرت شاه اسمعیل رو بضعف نهاد. حکیم ادریس موفق شد که ۲۵ تن از رؤساء کرد را به اطاعت سلطان در آورد. اما اکراد از این وعده های استقلال نفعی نبردند بعد از آنکه سلاطین عثمانی حدود خود و ایران را بموجب عهود معین کردند شروع به تنظیم ولایات شرق کرده قدت اداری خودرا بسط دادند رفته رفته دست امراء را کوتاه نمودند و در زیر قدرت خویش قرار دادند و بسر کوبی متمردان پرداختند کتاب شرفنامه که در حدود هزار هجری تألیف شده است بخوبی احوال کردستان را در قرن قبل از شاه عباس نشان میدهد که چگونه پراکندگی و هرج ومرج درآن ایالات حکمفرمائی داشته وهرخاندانی خودرا بمقتضای ضعف دولت ایران دارای استقلال می پنداشته است.

شاه اسمعیل هرقدر نسبت بیاغیان **کردستان** سختگیری میکرد نسبت بسایر امرای آنجا محبت مینمود چنانکه حاجی رستم بیك از امراء **چمشگزك** چون خبر حرکت شاه اسمعیل را شنید بخدمت اورو نهاد و قلاع خودرا باو تفویض و تسلیم کرد شاه اسمعیل ریاست چمشگزك را باو ارزانی داشت و او در رکاب شاه اسمعیل بود **سلطان سلیم خان** بعداز حمله تبریز امر داد تا **حاجی** را با چهل نفر از بزرگان طایفه بیاسا رسانیدند بجرم آنکه

در ۸۷۸ که سلطان محمد خان(والی روم) متوجه تسخیر قلعه **کماخ** بود حاکم قلعه میخواست آنجارا بخان روم تسلیم کند ولی حاجی رستم بیك نپذیرفت و عاقبت آنجارا بشاه اسمعیل داد (شرفنامه ص ۲۱۷)

تیمور خان حاکم **اردلان** با اینکه از جانب سلطان مراد خان عثمانی بمنصب پاشائی نایل شده بود ازارادت شاه صفوی دست برنمیداشت چنانکه بقول شرفنامه گاه رومی و گاه قزلباش بود . (ص ۱۲٤)

زاهد بیك بن **عزالدین شیر** از حکام **حکاری** اطاعت شاه اسمعیل صفوی نمودو منظور نظر شاهانه گشته ازعنایت بی غایت خسروانه منشور ایالت موروثی بدو ارزانی و گاهی اورا خطاب بلفظ « عمی » میکرده (شرفنامه چاپ مصر ۱۳۳)

امیر حسن از حکام **عمادیه** بخدمت شاه اسمعیل آمده اعزاز تمام یافت وهم ازاین طایفه بیرام بیك درقزوین بخدمت شاه اسمعیل ثانی رسید (ص ۱۵۰ شرفنامه) چنانکه گفتیم شاه اسمعیل بسیار میل داشت که نواحی کردستان منظم و تحت امر ایران بماند تابتواند به مقابله عثمانیان پردازد و هروقت عصیانی ازامراء کرد میدید بسختی درصدد تنبیه برمیآمد در شرفنامه مسطور است (ص ۲۰٦)که « چون آفتاب دولت شاه اسمعیل سر برزد امراء وحکام کردستان بعزم آستان بوسی اومتوجه تبریز گشتند بمجرد رسیدن امراء بدانجا شاه اسمعیل **ملك خلیل** (حاکم حصن کیف) را باسایر امیران درقید وبند کشیده بزینل خان شاملو سپرد وبملك خلیل تکلیف کردکه اهل وعیال خودرا به تبریز آورد . ملك خلیل حسب الفرمان خواهر شاه اسمعیل را که از او یك پسر و سه دختر داشت به تبریزآورد و مدت سه سال در قید شاه اسمعیل ماند و بالکلیه ولایت حصن کیف به

تصرف قزلباش درآمد» .

همچنین صاحب شرفنامه می نویسد (ص ۱۶۸) درفرصتی که امراء کردستان باتفاق ارادهٔ ملازمت شاه اسمعیل صفوی نموده روانه خوی و تبریز شدند شاه علی بیك (حاکم جزیره) بهمراهی ۱۲ نفر ازامراء وحکام کردستان متوجه خدمت شاه‌اسمعیل شد وایذاء واهانتی که بقزلباش‌نموده بود فراموش کرد شاه‌صفوی اورا همراه امراء وحکام‌کردستان درقیدزنجیر کشید و ولایت جزیره را بتصرف **اولاش بیك** برادر محمد خان استاجلو والی دیاربکر داد . »

شاه طهماسب سیاست پدر را دنبال کرد .

. شاه عباس بزرگ که درجهانداری از نامداران روزگار است بتحبیب طوایف کرد پرداخت و در حفظ آنان از تطاول عثمانی کوشش بسیار کرد چنانکه یکی از شرایط صلح (۱۰۲۰) عثمانی این بود که‌ایران حمایتی از **هلوخان** حاکم **شارزور** و **اردلان** نکند (۱)

درسال ۱۰۲۶ شاه عباس لشکری بسرداری قرچقای‌خان تاارزنة‌الروم فرستاد عثمانیان سعی بسیار کردند که طوایف‌کردرا بر ایرانیان‌بر انگیزند ولی رؤسای آن طوایف مثل ضیاء الدین خان فرزند شرفخان بدلیسی و غیره بدون اجازه سرداران عثمانی‌بولایت خود باز گشتند محمد پاشابیگلر بیگی وان میخواست از آنهاجلوگیری کند جنگ درگرفت یحیی‌خان‌پسر زکریا خان رئیس عشایر حکاری جمعی از ترکان عثمانی را کشت و خود نیز مجروح شد و محمد پاشا را هم زخمدار کرد .

---

(۱) راجع بهلوخان رجوع شود بعالم آرای‌عباسی صفحه ۶۵۲ وصفحه ۶۱۳ چاپ تهران

شاه عباس برای حفظ طوایف اکراداز دستبرد ترکان تصمیم گرفت که جماعتی از آنان را بولایت دیگر ایران کوچ بدهد و چون باین طایفه اطمینان کامل داشت حراست مرزهای خراسان را بآنـان سپرد ۱۵۰۰۰ خانوار کردرا بآنجا کوچانید.

شاه عباس و اخلافش نه تنها برای حفظ سرحدات بلکـه برای لشگر کشی هم ازنیروی کرداستفاده میکردهاند عشایر **مکری** یکی ازارکان زورمند لشگر ایرانمحسوب ودراردوگاه شاه عباس مقامیخاصحائزبودند

اگر بخواهیم جزء بجزء تاریخ کردستان را در عهد پادشاهان صفوی بنگاریم کتاب خیلی مفصل میشود وباید همهتاریخ جنگهای ایرانوعثمانی بلکه سیاست داخلی و خارجی شاه عباس را ذکر کنیم هرکس طالب باشد میتواند بعالم آراء عباسی و سایر کتب مبسوط رجوع نماید.

در عالمآراء صورت اکراد والواریکهدرعهد شاه عباس برتبهایالت و خانی و سلطانی رسیده اند مذکور است (چاپ تهران ص ۷۶۲) از این قرار:

۱ ـ خان احمد خان اردلان ولد هلوخان بیگلر بیگی شهرزور که از امراء بزرگ است.

۲ ـ عاشورخانچگنی ـ حاکممروشاهیجانکه ازامراءمعتبراست.

۳ ـ سلمان خان شوباشی دنبلی ـ حاکم چورس و سلماس.

٤ ـ امامقلی سلطان سیاه منصور ـ حاکم اسفراین خراسان.

۵ ـ رضا قلی سلطان سیاهمنصور ـ حاکم قلعه بست زمین داور

٦ ـ بیرام علی سلطان صوفی ـ حاکم دیلمان گیلان (که از عشایر اکراد است)

۷ ـ علی‌مراد خان ولد گنجعلی خان زیگ(۱) که ازامراء بزرگ و بجای پدر بیگلر بیگی قندهار است .

۸ — مقصود سلطان دنبلی ـ حاکم برکشاط .

۹ شجاع الدین سلطان سورله ـ که از امراء شیروان است .

۱۰ ـ نفس سلطان گروس ـ حاکم قلعه لك بغداد وتوابع درتنگ.

۱۱ـ کدائی سلطان کولانی ـ حاکم زنجان .

۱۲ـ قلندر سلطان کله گیر ـ میرایل مذکور واز امراء آذربایجان است .

۱۳ ـ مصطفی سلطان جستانی ـ ملقب بابدال علی حاکم جستان توابع بغداد و طوایف مختلف .

چنانکه گفته شد درعالم آراء عباسی اطلاعات بسیار درباب‌طوایف کردو مراتب رؤسای آنان‌مذکوراست اماچون آن کتاب گرانبها درتهران طبع شده و فهرست ندارد نمیتوان‌بسهولت مطلبی را درآن دریافت‌ازاینرو نگارنده آن نسخه‌را مطالعه کرده و صفحاتی را که نام اکراد درآن مذکور است‌حتی المقدور یادداشت نموده است وبرای استفاده اشخاصی که‌بخواهند تحقیق مبسوط تری نمایند عین آن اعداد را در این جا میآوریم که فایده آن عام‌باشد.

---

(۱) یکی ازهفت‌دودمان قدیم عهد اشکانیان‌و ساسانیان زیک بوده‌است در کتاب‌الاسماء یوستی اسامی افراد خاندان زیك مذکور است(Namenbuch) راجع بعلیمردان خان ولد گنجعلی خان زیك بیگلر بیگی قندهار ص ۷۶۲ عالم‌آراء . درص۷۳۳راجع بگنجعلی‌خان‌زیك که لقب **بابا** یافت‌شرحی‌مذکوراست تصویر او در عمارت چهل ستون اصفهان است .

خاتمه

برخوانندهٔ گرامی کاملاً آشکار شده است که مقصود از نگارش این اوراق نشرتاریخ منظم کردستان و احوال طوایف آن وسرگذشت امراء و خوانین آن سامان نیست والا بایستی اسلوب دیگر پیش گرفته میشد. بطوریکه عنوان کتاب حکایت میکند مراد ما کیفیت ارتباط و پیوستگی نژادیو ملی کرد است و ضمناً چون یکی ازارکان ملیت وقومیت، تاریخ مشترك است دو فصل آخر کتاب را بذکر حوادثی که تعلق قلبی اکراد را با ایران ثابت می کنند تخصیص دادیم و منظور وزارت فرهنگ نیز از تشویق نگارنده در تهیه و نشر کتاب همین بوده است

از دورهٔ صفوی ببعد مطالب مربوط بتاریخ کرد بحدی فراوانست که در خور کتابی جداگانه است و برای منظورما چیز تازه‌ای دربر ندارد و تکرار حوادث ایام گذشته است که بحد کافی شواهد روشن از آن ها استخراج گردیده و پیوند خلل ناپذیر این قوم باسایر شعب ملتایران بوسیله آنها بهثبوت رسیده است.

شمارهٔ صفحات عالم آراء عباسی طبع تهران که مربوط بکرد است:

۵۰	۵۵	۱۰۰	۱۵۲	۱۸۳	۳۲۷
۳۵۲	٤٤١	٤٤٥	٤٦١	٤٦٦	٤٧١
٤٧٢	٤٧٩	٤٨٦	٤٨٩	٨٩٣	٤٩٦
۵۰۵	۵۳۰	۵۳۹	٥٤٦	۵۵۱	۵۵۶
۵۵۸	۵۵۹	۵۶۱	٥٦٤	۵۷۰	۵۷۱
۵۷۳	۵۷۶	۵۷۹	۵۸۰	۶۰۶	۶۱۳
۶۲۷	۶۳۵	٦٤٠	۶۵۰	۶۵۲	۶۵۸
۶۶۶	۶۹۲	۷۰۲	۷۰۸	۷۰۹	۷۱۶
۷۱۷	۷۱۸	۷۲۵	۷۳۲	۷۳۳	۷۳۵
۷۶۲	۷۵۳	۷۳۹	۷۳۷		

فهرست نامها(۱)

حرف الف

(۱) هرجا میان دو عدد خط (—) هست اشاره باین است که آن نام در همه صفحات این دو شماره تکرار شده است .

حرف ب

حرف پ

حرف ر

حرف ز

حرف ژ

حرف س

حرف ش

حرف غ

حرف ك

حرف گ

حرف ل

حرف ن

حرف ی

تحقیق نامہ

جامعہ عثمانیہ

۱۔ [illegible]

۲۔ [illegible]

۳۔ [illegible]

۴۔ [illegible]

۵۔ [illegible]

۶۔ [illegible]

۷۔ [illegible]

۸۔ [illegible]